

مائدہ آسمانی

جلد ہشتم

تنظیم

عبدالحمید اشراق خاوری

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۱ بدیع

مطلب أول: اهمية آيات مباركه

قوله تعالى:

«قل اليوم لن ينفع احداً شيئاً الا التمسك بهذه العروة الدرى المحمود ام يقولون افتراه قل فاتوا بمثل ما نزل مفتريات لتشهدوا عجز انفسكم و تكونن من الذين هم يفقهون قل تالله لو تستجمعوا انتم ومن على الارض على ان ياتوا بآية لن يقدرن...»

مطلب دوم: شهادت جناب بديع

«بسمه المقتدر على من فى الارض و السماء قد ارسلنا البديع بفضل من عندنا و معه كتاب كريم و ما قصدنا منه الا تقرب العباد الى المقر الاقصى و انتم ارتكبتم ما ناح به سكان الفردوس ثم اهل ملاء الاعلى و الذين يطوفن حول عرش الله المقتدر العليم الحكيم انا ارسلناه ليبشر العباد ببشارات الله و هم قابله بعذاب ما ظهر شبهه فى الابداع الى ان قتلوه بظلم مبين فلما سفك دمه على الارض اضطربت و تزلزلت و ضجت و نادت فانظريا من فى قبضة اقتدارك ملكوت ملك السموات و الارضين و لولا سبقت رحمتى ليخسف بهم و لكن امسكناها فضلاً من عندنا و انا الغفور الكريم ثم بلونا اهلها بما بلونا ليتبهن و يتوبن الى الله العزيز الحميد فانظروا كيف احاطهم قهر ربك و انا القهار الشديد.»

مطلب سوم: دربارة حاجى سيد جواد كربلايى

قوله تعالى:

«... ان اذكر الذى اختلف القول فيه¹ من الناس من قال انه آمن بالله رب ما كان و ما يكون و منهم من قال انه اتبع الهوى بما اعرض بالقلب و اعترف باللسان كذلك تكلم كل نفس بما عنده من الظنون قل انا نشهد انه آمن بالله و كان حاضراً لدى العرش فى اكثر الايام يسمع و يرى من آيات ربه الكبرى فى العشى و الاشراق انا دخلنا ارض الطف وجدناه

١. مقصود جناب حاجى سيد جواد كربلايى است.

منجمداً و شعلناه بنار سدرتی و انا المقتدر المضمم العزیز العلام انا نجیناه فضلاً من عندنا و احياناه من هذا الماء الذي جرى من قلم الله مالک الانام و لكنه يتفنن في كل امر و يدخل في كل جمع و يسمع ما يقال انه في اول الامر كان مع من سمى بعلاً و في ارض الطف و انه على جانب من العرفان فلما دخلنا تلك المدينة كان ان يحضر لدى الوجه في اكثر الاوقات فلما راى البحر ترك الغدير و انجذب من آيات ربه مالک الایجاد و اخذه سکر کوثر البیان الذي جرى من فم ربه الرحمن على شأن لا يحب ان يفارقتي يشهد بذلك اهل الزوراء و عن ورائها من عنده علم الكتاب.»

مطلب چهارم: وقایع ادرنه

قوله تعالى:

«... در روز حرکت غوغای غریبی بر پا شد. با هفتاد و دو نفر از ارض سرّ به ارض سجن توجّه فرمودند ... فیا لیت کنت معنا و بعد وارد گلی بولی شدیم عمر افندی مین باشی^۱ مخصوص با پنج نفر اون باشی^۲ وارد شدند معروض داشتند باید به عکاء تشریف ببرید بعد در واپور لمسه^۳ متوجّه سمت عکاء شدیم؛ قرب به مدینه فلک ایستاد و به قایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند: (جناب سیّاح و جناب مشکین قلم و آقا محمّد باقر و آقا عبدالغفار) عمر افندی مذکور داشت که ما مأموریم این چهار نفر را به قبرص ببریم حضرات به ناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبدالغفار خود را از عرشه کشتی به بحر انداخت. فیا روحاً من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد به عکاء وارد شدیم در قشله عسکریّه منزل دادند و شب و روز چیزی در حرم نبود. پاشا شام

۱. مین باشی: مقصود فرمانده هزار نفر است.

۲. اون باشی: مقصود فرمانده ده نفر است.

۳. مقصود کشتی بخار است که متعلق به نمسه بوده که آن را لمسه هم گفته اند. کلمه نمسه در لغت روس به معنی عاجز از نطق و کلمه اسلاو به معنی فصیح است و روس ها مردم اطیش را از راه تخفیف نمسه می گفتند و خود را اسلاو می خواندند چنانچه اعراب خود را عرب یعنی فصیح و دیگران را عجم یعنی عاجز از نطق می گفتند.

فرستاد و آن هم به اطفال داده شد و هوا در شدت حرارت و گرمی و آب شور و غذای مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته و لکن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم. فسوف ینصر الله عباده بالحق و انه موفی وعده و انه بکل شیء علیم. چنانچه هرچه در الواح قبل در تفصیل انقلاب ارض سر مرقوم، کل ظاهر شد؛ آنچه هم از نصرت که مرقوم شده؛ البتّه ظاهر خواهد شد و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند. دو برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمة الله و عنایتة دست به گردن هم در یک شب فدا شدند. از اول ابداع تا حال چنین امری واقع نشد که دو برادر این قسم متحداً متفقاً از ارض تیره به مقر اطهر منیر طیران نمایند.

... و همچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد با همه این بلاها فی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم چه که به لقاء فائز...»

مطلب پنجم: درباره آقا عبدالرسول قمی

سقای بیت مبارک

قوله تعالی:

«یا قلمی الاعلیٰ اذکر عبدی الرسول الذی استشهد فی الزوراء انه هو الذی فوض الیه سقایة بیتی الحرام بعد العبد الحاضر لدی عرش الله المهیمن القیوم انه خرج فی الاشراف لیسقی بیت الله فی یوم الميثاق اذن قتله المشرکون بظلم ناحت به الاشیاء و الذین طافوا العرش بخضوع و خشوع اذکره من قبلی و قل اول نفحة تضوّعت من اوراد حدیقة المعانی علیک یا ایها الناطق بذکر مالک الاسماء و المتوجّه الی الافق الاعلیٰ اشهد انک سمعت النداء و اقبلت الی الزوراء مقرّ عرش ربک فاطر السماء الی ان دخلت المقام المحمود و فزت بلقاء الله مالک الغیب و الشهود...»

مطلب ششم: تأکید در تقدیس و انقطاع

قوله تعالی:

«به نام گوینده دانا قلم اعلیٰ این ایام به لسان پارسی تکلم می فرماید تا طایران هوای عرفان بیان رحمان را بیابند و به آنچه مقصود است فائز گردند که شاید از شرور نفوس اماره محفوظ مانند و امین را از خائن بشناسند و مقبل را از معرض تمیز دهند. بعضی از نفوس ضالّه کاذبه ناس را از اوامر الهی منع نمایند و به نواهی دلالت کنند و مع ذلک خود را به حقّ نسبت می دهند آنّه بری منهم یشهد بذلک لسان العظمة و عن ورائه کلّ الالواح و عن ورائها کلّ مساء و صباح. بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائره السوء و عذاب الله المقتدر القدير. قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضه شود نفسی که فی الحقیقه به ملکوت ایمان ارتقا جسته ابداً به آن توجّه ننماید تا چه رسد به اخذ آن و این مقام به لسان عربی اعلیٰ و لغت فصیحی از قبل نازل لعمرالله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابداً به غیر ما اذن الله عمل ننماید و به غیر دوست ناظر نشود و فنای عالم را به عین بصیرت مشاهده نماید و قلبش به عالم بقا متصل گردد. بگوای مدعیان محبت از جمال قدم شرم ننماید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بود حمل این زحمات به چه جهت شده هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده براستی می گویم ندای احلیٰ را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوئی مقدّس دارید...»

حقّ ظاهر شده که ناس را به صدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقویٰ دعوت نماید و به اثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کلّ را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم ننماید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است به ظنون و اوهام نجسه نالایقه نیالایید.

مطلب هفتم: در عظمت حجیت آیات الله

قوله تعالى:

«... من اعرض عن هذا الامر تكذبه الذرات لولا ذكرى ما نزل البيان وما زينت الالواح باسمى طار الموحدون وناحت الجبت ومرت الجبال لو تخاف من ايمانك ان احفظ اللوح اذا سئلت فى محضر الله باى حجة آمنت ان اخرجه عن افق الجيب قل بهذا الكتاب الذى منه فاحت نسيمات الرحمن فى الاقطار اذن ترى التبيين يقبلون اليك و يأخذونه و يقبلونه و يضعونه على عيونهم و يقولون طوبى لك بما وحدت عرف الرحمن اذ اتى بقدره و سلطان...»

مطلب هشتم: در امتحانات الهیه

قوله تعالى:

«قسم به یکتا خداوند بی مانند که ذره در سماوات و ارض حرکت نمی کند مگر به اذن و اراده جمال قدم و عالم است به آنچه در قلوب عباد مستور و مکنونست و قادر است بر آن که جمیع ارض و من علیها را به کلمه ای مسح فرماید و لکن اگر این امورات ظاهر شود کل طوعاً و کرهاً تصدیق نمایند و مدعن شوند و لکن چنین تصدیقی را اعتبار نه، لذا گاهی ظهورات قدرتی الهیه ظاهر و گاهی مستور و باطن در حین ظهور اهل حضور را به سماء شهود کشاند و در حین بطون اهل یقین و ظنون را تفصیل فرماید چنانچه مشاهده شد که در هبوب اریاح افتتانیه چگونه ناس از صراط امریه الهیه لغزیدند مع آن که در کل الواح من قبل الله ذکر ایام شداد شده و این بسی واضح و مبرهن بوده که البتّه فتنه کبری ظاهر خواهد شد و این اخبار داده نشد مگر آن که ناس مطلع شوند و مستعدّ که شاید در ظهور فتنه مضطرب نشوند و به اطمینان تمام به سماء رحمان صعود نمایند و در رضوان ایقان سائر شوند...»

مطلب نهم: ثبوت بر محبت الله به منزله تشرّف است

قوله تعالى:

«ای هاجر مهاجر الی حبّ الله باش یعنی از کلّ من علی الارض هجرت نما و در ظلّ شجره حبّ الہی مستریح باش در این صورت از مهاجرات الی الله محسوب؛ اگرچه در بیت خود مادام العمر ساکن باشی، چه که هجرت به قدم نبوده بلکه به قلب عندالله محبوب بوده و خواهد بود، اگرچه از برای رجال این دو مقام واحد شوند احبّ بوده و لکن باذن الله و این مخصوص رجالست نه اماء و مادام که در حبّ ثابتی، یقین بدان که بین یدی عرش حاضری چه که ذره از ذرات بین سماوات و ارض مشهود نه، مگر آن که حقایق آن در هر صبح و شام تلقاء عرش رحمان حاضرند، اینست از خفیات اسرار که به قلم اجهار من فضل ربّک المختار ظاهر شد.

مطلب دهم: درباره بیت بغداد

قوله تعالى:

«ان یا زین... نعیماً لک بما قبلت تراب المدينة^۱ و رایت جدارها و آثارها و مشیت علی ارض تشرفت بنعال ربّک العزیز المقتدر القدير. فیا لیت اتیت بکف من ترابها فو نفسی انّه احبّ عندی عما خلق فی الارض و اذن تطیر فؤادی شوقاً الیها بما ذکر اسمها فکیف لقائها و الورود علیها طوبی لک و لنا و ویل للمشرکین الذین حالوا بیننا و بینها و جعلونا محروماً عن مدينة الله المقتدر العلی العظیم.

۱. مقصود بغداد است.

مطلب یازدهم: هیچ دعوی بدون عرفان حق ثمری ندارد

قوله تعالی:

«ای جواد، اگر الیوم کلّ من فی السّموات و الارض دعوی ربوبیت نمایند و به آیات اولین و آخرین تغنی نمایند من دون ذکر اسم ربّک الاعلی فی هیکل الاخری علی اسمہ الابهی مردود بوده و خواهد بود چه که خلق کلمات به مثل خلق انفس شده و خواهد شد و همچنانچه از خلق انفس مقصود عرفان نفس الله بوده، از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود، مقصود ذکر حق خواهد بود و اگر این رتبه از نعمات مفقود شود، مثل کلمات اهل سوق خواهد بود بل عندالله ثانی ارجح، و اگرچه آن کلمات به احسن الحان ظاهر شود نظر به مشکلات فرماید که اگر از زجاج لطیف و یا بلور منیع مصنوع شود مقصود استوای سراج است بر او و اگر به این مقام فائز نشود، آلتی خواهد بود معوق و معطل لایسمن و لایغنی پس مقصود از مشکلات کلمات اشتغال سراج ذکر ذوالجمال بوده و من دون آن وساوس شیطانی است اگرچه دفتر آن کلمات به قدر ملکوت اسماء و صفات مشاهده شود.»

مطلب دوازدهم: درباره مبداء و معاد و حشر و نشر

در لوح سید یوسف اصفهانی از قلم مبارک نازل، قوله تعالی:

«و اما آنچه سؤال نمودی از مبداء و معاد و حشر و نشر و صراط و جنّت و نار کلاً حقّ لاریب فیها و موقن بصیر در کلّ حین جمیع این مراتب و مقامات را به چشم باطن و ظاهر مشاهده می نماید چه که هیچ آنی از امری محروم نه و از فضلی ممنوع نخواهد بود و اگر به سماوات فضل الهی طیران نمایی، در هر آنی امورات محدثه در کلّ اوان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده نمایی و در هر شیئی کلّ ما یظهر و یحدث فی کل شیئی مشاهده کنی چه که فضلش مخصوص به شیئی دون شیئی نبوده و نخواهد بود و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است، مخصوص است به حین ظهور. مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور، لسان الله به کلمه تکلم می فرماید و از

این کلمه مخرجه عن فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّ ما سئلت و ما لاسئلت ظاهر و هویدا می‌گردد و هر نفسی که به کلمه بلی موفق شد، از صراط گذشت و به جنت رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنت و علّیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور به کلمه ظاهر می‌شود و لکن نفوسی که موفق شده‌اند برضی الله و امره بعد از خروج ارواح از اجساد به اجرا عمل در دار آخری فائز خواهند شد چه آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده بر این موجود نه اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی عن ذلک قسم به آفتاب افق معانی که از برای عباد جنت‌های لاعدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از جنت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقاء مؤمنین از این دنیا به جنات لاعدل لها وارد و به نعمت‌های لاتحصی متنعم و آن جنات ثمرات افعالست که در دنیا به آن عامل شده، آیا ملاحظه نمی‌نمایید که یکی از عباد او که خدمت نفسی نماید و زحمتی از برای او تحمّل کند اجر و مزد خود را اخذ می‌نماید چگونه می‌شود کریم علی‌الاطلاق امر فرماید عباد را به او امر خود و بعد عباد خود را از بدایع رحمت خود محروم فرماید ...

باری، جنت و نار در حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح به جنات لاعدل لها و همچنین به نار لا شبه لها که ثمر اعمال مقبل و معرض است خواهد رسید و لکن نفسی جز حق ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع نعمت‌های الهی که در جنت‌های عزّ صمدانی مقدر گشته و همچنین از برای معرضین فوق آنچه مسموع شده از عذاب‌های دائمه غیر فانیّه ... ای عبد من ای یوسف، بشنو نعمات الهی را و الیوم را قیاس به یومی مکن و کلمات ابداع احلی را قیاس به کلماتی منما به عین خود در امورات ظاهره نظر کن و به احدی در عرفان نیر اعظم متمسک مشو و الیوم بر کلّ احبای الهی لازم است که آنی در تبلیغ امر تکاهل ننمایند و در کلّ حال به مواعظ حسنه و کلمات لیّنه ناس را به شریعه

عزّ احدیّه دعوت نمایند چه اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود، اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد، اینست فضل پروردگار تو درباره عباد مبلّغین. ان اعمل بما امرت ولا تکن من الصّابرين.

مطلب سیزدهم: در غفلت عباد

قوله تعالی:

«هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان. بشنو بشنو قلم اعلی از اعلی مقام عالم ندا می فرماید بین بین نیر برهان از اعلی افق امکان مشرق و لائح تا قوت بخشد و قوادم روحانی عطاء نماید تا در هوای محبت دوست یکتا طیران نمایی و متوقفین را یعنی نفوسی که پرهاشان به طین او هام آلوده است به اسم حقّ ظاهر نمایی و پرواز بیاموزی. (یابن اسمی علیک بهائی و عنایتی این ایام حضرت کلیم صعود نمود و عبد حاضر در بستر خوابیده و لسان عظمت به آیات ناطق و ازید بیده ملکوت کلشی عطاء می فرماید و اخذ می کند) یابن اسمی اگر عالم روح به تمامه به قوه سامعه تبدیل شود، می توان گفت لایق این بیانست که از قلم رحمان جاری گشته و الا آذان مشهوده قابل این نبوده و نخواهد بود الا عدّه معدودات ... اهل ارض غافلند امرالله را به مثابه سایر امور دانسته و می دانند تبا لهم و سحقا لهم زود است مشاهده نمایند آنچه را که حال منکرند و اقبال نمایند آنچه را که از او معرضند. بگو ای بی دانش ها، به زوراء توجه نمایید تا قصر ملوک الملوک را مشاهده کنید^۱ شاید پند گیرید و فی الجملة متنبه شوید ...

این مظلوم آنچه گفته لوجه الله بوده، بر خود رحم کنید و بر مافات قیام نمایید. دی رفت، امروز هم می رود. این ناپایدار پیک الهی است کل را آگاه می نماید و خبر می دهد شاید به تدارک تمام قصد مقصد و مقام نمایند.

۱. مقصود از زوراء بغداد و ملک الملوک کسری شاهنشاه عجم است که قصرش به نام مدائن در آن دیار بوده و امروز خرابه های آن باقی است.

مطلب چهاردهم: اهمیت سفرهای تبلیغی

قوله تعالی:

«توقّف زیاد در محلی لازم نه بلکه باید مثل ستاره سحری از افق هر دیاری طالع شوی تا بعضی از دوستان که افسرده‌اند به نار محبت الهی مشتعل شوند همچنان‌که غذا از برای اجساد لازمست همین قسم از برای ارواح واجب غذای روح مائده منیعۀ لطیفه طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده اگر غذای روح به آن نرسد البتّه ضعیف شود لذا گاهی به کمال حکمت به بعضی اطراف توجّه نمایند لاجل تبلیغ امر آنچه لازم و واجبست تذکّر نفوس مقبله است تا جمیع به اعانت الهی به طراز استقامت و امانت و صدق و سایر ما یرتفع به امرالله فائز شوند.

مطلب پانزدهم: درباره حضرت اخت

قوله تعالی:

«و نذکر حزنی فی هذا الیوم الذی فیہ سمعت اذنی ما ورد علی اختی من معشر الظالمین نشهد أنّها اقبلت و فازت و طارت فی هوائی و سمعت ندائی و تحرکت باذنی و ارادتی کذلک شهد القلم الاعلی و لکن القوم اکثرهم فی ریب مبین طوبی لمن زارها و توجّه الیها خالصاً لوجه ربّه المعطى الکریم ... این سنه چند مصیبت واقع شده و در این آخرخبر اخت در ظاهر به ساحت اقدس معروض افتاد و فی الحقیقه مظلومه بوده و سرّاً براو وارد شد آنچه که غیرحقّ از احصای آن عاجز است. طوبی لها و بهائی علیها بما صبرت فی الله و حملت الشدائد فی سبيله المستقیم.»

مطلب شانزدهم: اعمال خالصه

قوله تعالی:

«بگو ای دوستان، امروز را مثل و نظیری نبوده و نیست در این روز مبارک هر عمل خالصی که ظاهر شود او از سلطان اعمال محسوبست و هر ذکری که از شفه خارج شود ملیک اذکار بوده و خواهد بود.»

مطلب هفدهم: نفوذ کلمه الله

قوله تعالی:

«آیات الهی در حینی که باب مسدود است مع ذلک نفحه آن عالم را احاطه نموده و می نماید چه که کلمه نافذ بوده و هست. اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ می نماید و هر چیزی را به اقتضای آن به امر میرم به طراز لون مزین می کند. ظهور الوان به ید تدبیر او از نزد مدبر حقیقی معلق و منوط، و لکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد نفوذ خود کلمه معدوم و مفقود بوده.»

مطلب هجدهم: ظلّ ظلیل

قوله تعالی:

«ظلّ ظلیل آن ظلّی است که نفوس را از نار نفس و هوی نجات می دهد و راحت می بخشد. اگر این سایه مستور شود، آفتاب قیامت جسدها و جانها را بگدازد این سایه آن علمی است که می فرماید بعد از ظهور قائم مرتفع می شود و جمیع انبیاء در ظلّ او جمع می شوند حال علم مرتفع و سایه گسترده حدی از برای او دیده نمی شود هر بصری به اندازه خود مشاهده می کند.»

مطلب نوزدهم: مقصود از قدرت و قوت

قوله تعالی:

«مقصود از قدرت و قوت عضد استقامت بر امرالله است و همچنین ذکر و بیان استقامت ناریست که قلوب مشرکین را محترق می نماید و نوریست که عالم عرفان را منور می دارد.»
انتهی

مطلب بیستم: دوستان حقیقی حیّ باقی اند

قوله تعالی:

«جمیع دوستان به طراز حیات مزینند بسا از نفوس که بر حسب ظاهر صعود نموده اند ولیکن مخصوص ایشان لوح امنع اقدس از سماء مشیّت نازل. جناب رضا الرّوح علیه من کلّ بهاء ابهه بعد از صعود تا چند سنه الواح ممتنعۀ منیعه مخصوص ایشان نازل و به آن ارض ارسال شد. باری، دوستان حقیقی واقعی لدی الله حیّ و حیوان و دون ایشان از اموات ولو یمشون و یأکلون و تنطقون کما شهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم.»

مطلب بیست و یک: اخذ عزیز

قوله تعالی:

«ان انظر ثم اذکراذ اخذنا العزیز بقوة من عندنا و قدرة من لدنا ان ربک لهو القوی القدیر انّه استکبر علی الله و ورد علیه من حزبه ما ناح به اهل الفردوس الاعلی و اهل هذا المقام الکریم قد امطرنا علیه من سماء العدل سهام البلاء و ساء مطر المنذرين قد ظهر فی هذا الظهور ما لا ظهر من قبل یشهد بذلک کلّ منصف خبیر.»

مطلب بیست و دوّم: اهمّیت تبلیغ امرالله

قوله تعالیٰ:

«اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آن جناب در مغرب و اراده نماید به عرفان الله فائز گردد بر آن جناب حتم است مع استطاعت که به آن ارض توجّه نماید و رحيق حیوان را به قدر استعداد و قابلیت او براو مبدول دارد.»

مطلب بیست و سوّم: حیات جاودانی مؤمنین

قوله تعالیٰ:

«ان الذی آمن بالله فی هذا الظهور الاعظم لا یفقدہ الموت لعمرالله انه حیّ باق فی ملکوت الله العزیز المنیع. طوبی لمن صعد الی الله و وجد منه الملاء الاعلیٰ عرف هذا القمیص الذی به تَصَوَّع عرف الله بین العالمین.»

مطلب بیست و چهارم: ترجمه کتاب اقدس

قوله تعالیٰ:

«در خصوص ترجمه کتاب اقدس که یکی از احباء الله نموده، مرقوم فرموده بودید، اگرچه مقصد جناب مترجم خیر بوده، لکن از این جهت که این گونه امور در این ایّام سبب اختلاف می شود لهذا جائز نه...»

مطلب بیست و پنجم: عرفان حقیقی

قوله تعالیٰ:

«یا محمّد تقی علیک بهائی و عنایتی، امروز سیّد عرفان، عرفان الله بوده، هر نفسی به واحدیتش مقررّ و معترف شد او از اهل بهاء و اصحاب سفینه حمراء در کتاب اسماء از قلم

اعلیٰ مرقوم و مسطور. در یکی از صحیفه‌های منزله این آیات نازل در اوّل قدم مقبل الی الله باید به این آیه کبریٰ ناظر و عامل باشد: قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون، و در قدم ثانی به این آیه مبارکه تمسک نماید و تلاوت کند: ترکت ملة قوم لایؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون و مقصود از قدم در این مقامات، توجّه است طوبیٰ للعارفین».

مطلب بیست و ششم: اثر طلوع فجر ظهور

قوله تعالیٰ:

«سبحان الله در هر حین طور را به شأنی از شئون مشاهده می‌نماییم بطحاء مهتز و مدینه قدس متصاعد و طائر و ارض مقصود متحرک و حقیقت وجود به این کلمه ناطق: قد انار العالم بما طلع فجر الظهور و انه هو المکلم فی الطور و المنادی فی بیته المعمور هذا لمقام الّذی جعله الله مطاف المقرّین من عباده و المخلصین من خلقه.»

مطلب بیست و ششم: به ناعقین نباید توجّه کرد

قوله تعالیٰ:

«سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا الیه دعوه بنفسه مقبلین الی قیلة الآفاق قد تمت الحجّة بهذه الحجّة الّتی ظهرت بالحقّ و انتهت الانوار الی هذا الافق الّذی منه اشرقت شمس العظمة و الاقتدار طوبیٰ لنفس تربی العباد بحدود الله الّتی نزلت فی الزبر و الالواح قل لو یظهر فی کلّ یوم احد لایستقر امرالله فی المدن و البلاد هذا لظهور یظهر نفسه فی کلّ خمسمائة الف سنة مرة واحدة كذلك کشفنا القناع و ارفعنا الاحجاب طوبیٰ لمن عرف مراد الله من عرفه یفرح قلبه و یتستقیم علی الامر علی شأن لایزله من فی الابداع قد کشفنا فی هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المکنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجار»

مطلب بیست و هفتم: حلاوت آیات الهیہ

قوله تعالى:

«امتی مرضیہ علیہا بهائی مذکور بوده و هست قل قولی: «محتجبان را مرگی، منجمدان را دردی، شاهنشہ ایام آمد، آن غیب بنام آمد، آن کنز تمام آمد، رغم دل انعام آمد ... این کلمات مکرر از قلم اعلیٰ جاری کہ شاید سبب فرح و ابتہاج افندہ و قلوب اولیاء گردد. آنچه از قلم ابہیٰ جاری، شیرین است و ملیح و در اجتماع این دو «آیات للمنصفین و بیّنات للمخلصین».

مطلب بیست و هشتم: اثر اسماء الہی و اسم اعظم

قوله تعالى:

«سبحان الذی خلق الاسماء وجعلها سبباً لبلوغ العباد الی عوالم البقاء لیعرفن ما ستر عنہم فی ملکوت الانشاء لا الہ الا هو العزیز المقتدر المہيمن القیوم و قدر لکل اسم اثرأ و سلطاناً علی الغیب و الشہود و جعل اثر الاسماء کلہا منوطاً باسمه الاعظم و اّنه قد ظہر بالحقّ و لکن الناس اکثرهم عنہ معرضون.»

مطلب بیست و نہم: ظہور مبارک و قیام ساعت

قوله تعالى:

«انا رأینا السّاعۃ تنطق و تمشی امام وجه العباد فی الزّوراء و أنّہا ہی هذا الغلام الذی ظہر بالحقّ من لدن قویّ قدیر.»

مطلب سی ام: محبت الله و تقوا

قوله تعالى:

«طوبیٰ از برای نفسی که لِحَبِّ الله حرکت نماید و به هدایت عباد مشغول گردد. امروز قیام و قعود و حرکت و سکون باید لوجه الله ظاهر شود. هر سلطانی را جندی است و هر امری را ناصری. جنود مالک آفاق، اخلاق و اعمال و ذکر و بیان بوده و مدیر و مدبّر این جنود تقوی الله.»

مطلب سی و یکم: عرفان و استقامت و تأدیة حقوق

قوله تعالى:

«یا قوم اوّل امر عرفان حقّ جلّ جلاله و آخر آن، استقامت و بعد تطهیر مال و ما عند القوم بما امر به الله بوده لذا باید اوّل، حقوق الهی ادا شود و بعد توجّه به بیت محض فضل این کلمه ذکر شد.»

مطلب سی و دوّم: تجلیات الهی و طرق عرفان

قوله تعالى:

«در هر ظهور عزّ رحمانی بر کلّ تجلی می شود و لکن بر بعضی در نوم و بر بعضی در یقظه و این از سنّت الهیه است در هر ظهور ان ربّک بکلشیء علیم.» ... در ایام الله کلّ ماسواه در صقع واحد قائم و نسائم رحمان از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می فرماید هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهم بنار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقّند که به تفریق و تجمیع مشغولند، اینست معنی ما نزل من قبل و التّازعات غرقاً مقصود همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند...»

مطلب سی و سوم: اول العلم عرفان الله

قوله تعالى:

«ان اول العلم هو عرفانه و الذى فاز به فاز بكل العلوم و الذى حرم لن يصدق عليه اسم العلم و لو عنده علم الاولين و الآخرين ... طوبى لعالم فاز بالمعلوم و ترك الموهوم فى ايام ربه انه من اعلى الخلق عند الله و له مقام عز كريم و الذى قرء كل العلوم و ما فاز بالمعلوم انه اجهل الجهلاء ليس له ذكر فى لوح عز حفيظ ... قل ان العلم مرآت الاحديّة تنطبع فيها التجليات العلمية من لدن عالم حكيم ... طوبى لعالم يمشى على وجه الارض و يدعو الناس الى الله الملك العزيز العظيم تالله ان الارض تباهى به و السماء تفتخر بوجوده و يكبرن عليه كل الاشياء فى كل حين و منه تنتشر آثار الله بين عباده و تستقر اركان الدين بين الخلايق اجمعين ...»

مطلب سی و چهارم: كل الخير

قوله تعالى:

«قل يا قوم قد بعث كل خير على هيكल الغلام و كذلك وعدتم فى البيان ان انتم من العارفين قال و قوله الحق انتم فى سنة التسع كل خير تدركون.»

مطلب سی و پنجم: وقایع ادرنه

قوله تعالى:

«این روزها در ادرنه ساکنیم اگر چه شهر بزرگیست و مملکت وسیع و لکن قلب را از مفارقت دوستان قرار و سکونی نه و اضطراب قلب جمیع امور را مضطرب و پریشان نموده ... هر روز از کوهی مرور نمودیم و به کوه جبل دیگر وارد شدیم. صدهزار صحرا طی نمودیم و از صدهزار جبل گذشتیم. چه چیزهای ندیده، دیده شد و چه امور نشنیده، مسموع افتاد. اسیری به این جلال نشنیدیم و ذلت به این عزت ندیدیم. در ظاهر به کمال

عزّت و جلال و سلطنت بودیم، اگرچه در میان اعداء مبتلا بوده‌ایم، قدرت و غلبه سلطان حقیقی در این سفر مشهود بود و بعد از طیّ جمیع این مراتب مذکوره به بحر رسیدیم. سبحان الله از تموجات بحرّیه و اریاح مختلفه و این اطفال صغیره دیگر معلوم که چه گذشته و چه روی داده تا اینکه به اعانت بحر اعظم از بحر اصغر گذشتیم و به ساحل بحر که مدینه استانبول باشد، وارد شدیم و از آنجا به کالسکه نشستیم و به منزلی که معین شده بود از جانب دولت رفتیم و چهار ماه در آن مدینه غیر منیره ماندیم و ثمره شجره الهی ورقه سدره ربانی را در آن محلّ ودیعه گذاشتیم و از آنجا مثل اسراء به شهر دیگر که موسوم به ادرنه است وارد شدیم اسیری چهل روزه شنیده شده و لکن شش ماهه شنیده نشده بود. در جمیع این مدّت، جمعی از اطفال سقیم و مریض بوده‌اند تا اینکه در خلف قاف مقیم شدیم و حال غریب و فرید و بی مونس و یار و بی مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایّام فانی را بسر می‌بریم ...

مطلب سی و ششم: امة الله واقعی

قوله تعالی:

«چون سلطانی بی زوال لاحدّ و لایعرف بوده، لذا آنچه از مصدر عزّ تقدیس نازل می‌شود محدود به نفسی نبوده و نخواهد بود و من غیر حدّ نازل پس هر یک از اماء الله که بر صراط مستقیم ماند و از مادونش منقطع شود، اوست امة الله واقعی ...»

مطلب سی و هفتم: مکر ماکرین

قوله تعالی:

«باید در جمیع احیان به خدا پناه برد که شاید از مکر ماکرین و خدعه خادعین در حفظ مالک یوم الدین محفوظ مانید چه که مکر ماکرین به مقامی رسیده که اگر جمیع اقلام ملکیه اراده نماید، البته عاجز و قاصر ماند و اگر از خدعه‌ای در حین یقظه آنی بیاسایند و یا عاجز شوند دست به عالم نوم زنند و رؤیا ذکر نمایند که شاید ساده‌ای را از صراط

مستقیم منحرف سازند غافل از اینکه تربیت ربّانی و قبضه قدرت صمدانی عبادی تربیت فرماید که چشم از جمال دوست بردارند اگر چه از سحاب قضا سهام بلا ببارد...»

مطلب سی و هشتم: عالم مجازی

قوله تعالی:

«عالم مجازی و عالم ظاهری هر دو نیست محض اند و در لباس هستی جلوه نمایند اول راهزن سالکان است و ثانی فتنه واصلان پس جهد منبع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی به قوه سبحانی بگذرد.»

مطلب سی و نهم: مثل دنیا

قوله تعالی:

«مثل دنیا مثل ظلیست که حینی موجود و حینی مفقود است، بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد و چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمت‌های مقدره در او و یا زینت‌های متلونه در آنست چه که این اشیاء مصنوع حقد و مظاهر صنع اویند، بلکه مرایای ظهور الهیه اند و مظاهر تحکمی قدرتی، بلکه مقصود از دنیا، منکرین جمال بی مثال است و معرضین از طلعت بی زوال، اینست که تجنب از چنین اشخاص لازم و اعراض واجب.»

مطلب چهلم: در موارد نصر و در ظهورات مکرمات

قوله تعالی:

«باید در موارد نصر الهی چون رعد خروشنده باشید و چون نار سرزنده و در ظهورات مکرمات و رحمت او چون ماء فضل منزل و چون آیات مشرقه ظاهر و هویدا.»

مطلب چهل و یکم: باید به مصلحت امر ناظر بود

قوله تعالی:

«الیوم باید احبای حقّ به مصلحت امر ناظر باشند چه که اعدای خارجه و داخله به تمام حيله ظاهر شده‌اند، چنانچه ظهور قلم خبر داده و همچنین در الواح پارسیه که به استدلالیه^۱ معروفست از قلم علمیه اخبار این ایام ذکر شد و از جمله اینست که درشاید ایام ظهور نازل که امر به مرتبه‌ای صعب می‌شود که اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه‌ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی با کمال انقطاع جان در بازند، چنانچه جمیع ظاهر شد و مشاهده نمودید.»

مطلب چهل و دوم: ظهور مبارک نقطه اولی و بشارت به امرالله

قوله تعالی:

«باری، این ظهورات عزّ احدیه از اوّل لا اوّل بوده تا اینکه زمان منتهی شد به ظهور بدیع اوّل در قمیص آخر و طالع شد از مشرق اعلیٰ نقطه اولی جلت عظمته و علت آثاره و عزّ کبریائه و ناس را به شریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسک به رؤسای خود از علماء جسته، ابدأ به سازج عزّ احدیه اقبال نمودند مع آنکه ظاهر شد به حجّتی که کلّ از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند، بعد به معارضه برخاستند و خواری عادات طلب نمودند آن ذات قدم رساله استدلالیه که به دلایل سبعة معروفست

مرفوم فرمودند و جمیع حجّت و دلیل را به آیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود، چنانچه ولیعهد آن جوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست، آن جمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است بالاخره نپذیرفتند و کلّ بر قتل آن سازج قدم فتوا دادند الا معدودی که به آیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و

۱. مقصود کتاب مبارک ایقان است که در آخر آن این مطالب مندرج شده است مراجعه شود.

ضلال به مشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند و بعد آن ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را به این ظهور اعظم بشارت داده، چنانچه سطری از بیان نازل نشده، مگر آن که این ذکر امنع در او مذکور.»

مطلب چهل و سوّم: لقمان حکیم

قوله تعالی:

«گفته اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده و چون شب در آمد، لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته به ذکر الهی مشغول، چون مولای خود را خفته یافت گفت بهتر آن که او را آگاه نمایم که شاید در این وقت از دریای رحمت الهی قسمتی اخذ نماید لذا به بالین مولا حاضر و گفت: ای مولا برخیز که وقت تجارتست، ابواب رحمت باز و طالبان ثروت حقیقی در سوق الهی به بیع و شری مشغول، جهد کن تا بی نصیب نمانی و به منزل خود راجع شد. قدری گذشت مشاهده نمود مولا را نوم فرا گرفته، باری، مکرر به بالین مولا شتافته و او را بیدار نمود و لکن کثرت نوم او را از قیام و تذکر بازداشت، بالاخره قریب صبح، لقمان به بالین حاضر، گفت: «ای مولا، برخیز که آخر وقت است، نزدیک به آن شده که بازار و تجارت منتهی گردد و تا فی الجمله وقت باقی است به تدارک مافات قیام نما، شاید در این هنگام آخر به فیوضات فیاض فائز شوی.»

مطلب چهل و چهارم: درباره انسان حقیقی

قوله تعالی:

«هر قلبی قابل ودیعه حبّ الهی نبوده و نخواهد بود، چنانچه هر ارضی لایق انبات ریاحین بدیعه نبوده و نیست، مگر قلب انسان که لازال حامل امانت رحمان و منبت سنبلات حکمت و تبیان بوده، فتبارک الرحمن ذوالفضل و الاحسان و لکن هر که به صورت بشر لایق منظر اکبر نه و از انسان بین یدی الله محسوب نخواهد بود، چه که هر نفسی از خلع عرفان عاری ماند از بهائم عندالله مذکور.»

مطلب چهل و پنجم: احاطه علمیه حق به اعمال خلق

قوله تعالی:

«قدر خردلی از اعمال ممکنات مکتوم و مستور نیست و لکن نظر به عطوفت کبری و احاطه رحمت بر اشیاء اظهار و ابراز نشده و نخواهد شد و چون جسارت از حد اعتدال می‌گذرد، لهذا بعضی عباد را مطلع می‌فرماید که شاید سبب خجالت شود و ممنوع شوند و الا از غایت رحمت و عنایت هرگز راضی بر کشف عیوب عباد نبوده و نخواهد بود.

بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق اسماء به او موکول و مفوض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنان بهار معنوی که تربیت ارواح و افنده منیره می‌نماید و حیات باقیه دائمه مبذول می‌فرماید، در هر هزار سنه او ازید یک بار جلوه می‌نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ می‌فرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد...»

مطلب چهل و ششم: اعمال فرع عرفانست

قوله تعالی:

«و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل عندالله مقبول نبوده نظر به آن است که اعمال فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط به عرفان مظهر نفس اوست و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع اوامر الهی طائف حول اوست محتجب ماند، هیچ عملی او را نفع نبخشد اگرچه به عمل کلّ ممکنات عامل شود چنانچه عرفان بیت انسان را کفایت نمی‌نماید از عرفان صاحب بیت همچنین اعمال عاملین را کفایت نمی‌کند از عرفان منزل و مثبت آن و اگر الیوم نفسی تارک باشد جمیع اعمال را و عارف به حق باشد امید نجات از برایش باقی و لکن اگر نعوذ بالله از حق محتجب باشد و به تمام اعمال مشغول، مفری از برای او نه و عندالله از اهل سجین و نفی و نار مذکور.»

مطلب چهل و هفتم: باید به باطن نظر داشت نه به ظاهر

قوله تعالی:

«ای کنیز من، از ظاهر بگذر و به باطن ناظر باش. جمال احبای الهی را به چشم حق مشاهده کن اگر به ظاهر حسن الوجه نباشند، در باطن به جمالی مشهود که جمیع محبوبان حسرت برند حسن صوری محبوب نفس و هوئی و حسن معنوی محبوب خدا، حال کدام را اختیار می‌نمایی البته ما اختاره المحبوب مراد احبای او بوده و خواهد بود. بدان جمال ظاهری یکی از اسباب دنیا است و دنیا در ظاهر به صورتی مزین و مطرّز و زیبا مشهود که هر که دید پایش لغزید و سر بنهاد یکی از اولیاء یومی دنیا را به کمال حسن صوری دیده فرمود به ظاهر بسیار مزین و نیکویی در آن حین به وحی الهی ملهم که بگو به صورت اصلی خود درآید و چون به صورت خود ظاهر شد، فرّ عنه و استعاذ بالله من وجهها و نفحاتها احبای الهی اگر مقبول ناس نباشند، عندالله مقبول و اگر به صورت اصلی ظاهر شوند، فوالله احدی قادر مشاهده انوار وجهشان نه و کفی بالله شهیدا.»

مطلب چهل و هشتم: فخر در احیای نفوس است نه در قتل نفوس

قوله تعالی:

«بگو ای احبای الهی، فخر شما کشتن نفوس نبوده بلکه فخر در احیای نفوس پژمرده بوده جهد نمایید تا از سلسال کوثر بی‌مثال حضرت لایزال نفوس پژمرده را زنده نمایید و حیات بخشید، اینست شأن احبای حق.»

و در لوح دیگر نازل، قوله تعالی:

«بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست، اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمایید. یک ثعبان هزار انسان را به سمّ خود هلاک نماید و این قدرت سبب فخر ثعبان نبوده و نخواهد بود، بلکه سبب شده که مبعوض قلوب گشته، خوشا حال نفسی که به اصلاح برخیزد و سبب اتحاد و اتفاق شود نه علت طلاق و نفاق.»

مطلب چهل و نهم: قدرت مظهر امرالله

قوله تعالی:

«در ایامی که رؤسای بیان چادر نسوان را به جان می‌خریدند تا خود را از دشمنان مستور دارند و محفوظ نمایند، جمال‌قدم بر نصر امر قیام فرمود مع آن‌که کلّ ملل بر مخالفتش برخاستند.»

مطلب پنجاهم: ظلم معاندین

قوله تعالی:

«قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم شده و مویم سفید گشته، البتّه اگر بین یدی‌العرش حاضر شوی، جمال‌قدم را نمی‌شناسی بلکه طراواتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نصارتش تمام شده تالله قلب و فؤاد و احشاء جمیع آب شده، و لکن به قوّة‌الله بین عباد حرکت می‌نمایم...»

و نیز در لوح دیگر می‌فرمایند:

«بگو ای احبّای حقّ، قد این مظلوم از ظلم ظالمین خم گشته و مسک سود سفید گشته.»

مطلب پنجاه و یکم: عظمت مقام مؤمن

قوله تعالی:

«والله الّذی لا اله الا هو هر نفسی که به این ظهور مؤمن و موقن شد، مقابل است با کلّ من فی السّموات و الارضین و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آن‌که ایامی از ظهور قبلم نگذشته، حکمتی است مستور و سرّیست مقنوع و وقتی بوده مخصوص و مطّلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آن‌که در کتاب مکنون نظر نماید، پس از خدا بخواه که به آن کتاب فائز شوی چه که هنوز ظاهر ننموده‌ایم.»

مطلب پنجاه و دوم: از غیر حق باید قطع نسبت کرد

قوله تعالى:

«يا أمّتي كذلك فعلت اختي و غرّتها الدّنيا الى ان كفرت بالله العزيز الحكيم و انا ما تعرضنا بها لنفسنا بل انها لما اعرضت عن الله اعرضنا عنها كذلك امرنا من لدن مقتدر قدير و قطعنا حبل النسبة بيننا و بينها بما كفرت بالذّي خلقها بامر من عنده و كان الله على ما اقول شهيد و لو ان احداً من ابنائي يتجاوز عن حدود الله تالله لا يرتد عليه طرفي ابدأ و يشهد بذلك كلّ منصف خبير أنّك يا أمّتي ان احفظي نفسك لئلا يمنعك النسبة عن الله ربّك و ربّ العالمين ان اقطعى النسبة عن كلّ ذى نسبة و تمسّكى بنسبة الله الغفور الرّحيم تالله بنسبته يستغنى النفوس عن نسبة العالمين ...

انا قطعنا حبل النسبة من كلّ ذى نسبة الا لمن آمن بالله و اعرض عن المشركين ان يا عبادى لو يسمع احد منكم بان اعرض اخوه او اخته عن الله ينبغى له بان يعرض عنه و يقبل الى محبوب المخلصين.»

مطلب پنجاه و سوم: شجره يابسه لایق نار است

قوله تعالى:

«هر مالک بستانى شجره يابسه را در بستان باقى نگذارد و البته او را قطع نموده، به نار افکند چه که حطب يابس در خور و لایق نار است. پس ای اهل رضوان من، خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمایید.»

و در لوح دیگر می فرمایند، قوله تعالى:

«باید از معرضین در کلّ شؤون اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جائز نداریم که قسم به خدا که انفس خبیثه، انفس طیّبه را می گدازد، چنانکه نار، حطب يابسه را و حرّ، تلج بارده را.»

«لاتعاشروا مع الذّین هم كفروا بالله و آیاته ثمّ اجتنبوا عن مثل هولاء.»

«يَاك ان لاتنس ذكرى ولا تستانس باعدائى لان الشيطان يذهب عن قلب الانسان
نفحات الرحمن.»

و نیز در لوح دیگر می فرمایند، قوله تعالى:
بر هر نفسی لازم است که از انفس خبیثه مشرکه اجتناب نماید.

مطلب پنجاه و چهارم: امتحان الهی

قوله تعالى:

«ان المنقى يغربل فى كل حين يأخذ القمح و يبنذ الزوان.»

مطلب پنجاه و پنجم: درباره ناقض اکبر

قوله تعالى:

«بنویس به جناب مهدی «انا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره^۱ ليشهدن الناس قدرتی و سلطنتی ثم عظمتی و کبریائی و لكن احبائى الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسی و فسدوا فی البلاد و كانوا من المفسدين. ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضورند مع ذلك رفته اند و چنین سخن ها انتشار داده اند. قل انه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثناء نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظل امر منحرف شود، معدوم صرف خواهد بود. قل یا قوم ان ماسوائى قد خلق بقلوبى انه و امثاله من الذين انبتهم الله من هذه الشجرة هم سحائب الرحمة و غمائم الفضل و سرج الهداية و ادلائى بین البرية ان يكونن ثابتاً علی امری و ان ربك ما اتخذ لنفسه شريكاً و لا شهباً و لا وزيراً و لا نظيراً و لا ندّاً و لا ضدّاً و لا مثلاً كذلك اشرك الحکم و قضی الامر من لدى الله العلی العظيم.»

۱. مقصود میرزا محمد علی غصن اکبر است که بعد از نقض ناقض اکبر شد.

مطلب پنجاه و ششم: عامل به ارادة الله شهيد است

قوله تعالى:

«هر نفسی از ما عنده بگذرد و بما عند الله ناظر باشد یعنی ملعب ظنون و اوهام خود واقع نشود و به اراده حضرت يفعل مایشاء و يحکم ما يريد متمسک، او از شهداء محسوب ولو یمشی و يأکل.»

مطلب پنجاه و هفتم: صحیحۀ لوح سلطان ایران

قوله تعالى:

«ان يا قلم اذكرانا ارسلنا لوحنا الذى سَمَى بالصَّيْحَةَ الى رَئِيسِ البَرِيَّةِ و ارسله الى الَّذِينَ اشتهروا بالعلم قرئوا تحيَّروا و تكَلَّموا باهوائهم ان رَبَّكَ هو العليم المحيط منهم من قال انه اراد السَّلْطَنَةَ قل و يل لك يا أَيُّها الغافل البعيد انا امرنا الملوك ان يدعوها ورائهم مقبلين الى الله العزيز الجميل انا نصدِّق ظهور العقل بين الملل اذ نرى السَّلْطَنَةَ المطلقة مطروحة على التراب و لن يتقرَّب اليها احد كذلك قضى الامر فى لوح مبين قل انها من احقر المقام عندى و لو انك تراه من اعلى المقام ان افتح بصرک لتعرف من يحكم قلمه على من فى السَّمَوَاتِ و الارضين.»

و نیز می فرمایند:

«این آیام بعد از ورود سجن اعظم، اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطی احدیه مجدداً باعلى النداء ندا فرماید لهذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم الاولی بالصیحه و الثانی بالفارعة و الثالث بالحاقه و الرابع بالساهرة و الخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و الازفة و الفزع الاکبر و الصور و النافور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود. بلایا و محن سلطان سر و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود.»

مطلب پنجاه و هشتم: حجیت کتاب

قوله تعالی:

«از حجیت کتاب سؤال نموده بودید، حجیت ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آن است که به دلیل محتاج باشد دلیله نفسه و برهانه ذاته هر ذی شم منصفی عرفش را استنشاق نموده و می نماید ملاحظه نمایید در این ظهور کلّ عالمند که به مدارس نرفته و تحصیل علوم ننموده و از بیت اهل علم ظاهر نشده و در اکثر ایام عمرش مبتلا و در سجن های متعدده مسجون بوده، مع ذلک قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربّانی گشته اگر به دیده منزه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حقّ محیط است همین قسم در سایر اسماء و صفات حقّ ملاحظه نمایید و این آیات یک ظهور از ظهورات حقّ است ... اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کلّ تصدیق می نمایند چه که مفرّ و مهری مشاهده نمی نمایند الا الله المتکلم الناطق العالم السميع البصیر زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتش را ملاحظه می نمایید اگرچه حال هم مشهود و واضحست مع آنکه در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهراً باهراً تصریحاً من غیر تأویل ملوک را به کمال اقتدار به شطر مختار دعوت فرموده و نظر به ضعف عباد شأن این ظهور ذکر نشده الا علی قدر مقدور ما قدروا الله حقّ قدره و بعضی از ضعفاء چون به مقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر عظمت آیات الهیه مطلع نگشته اند، این است که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادّعی باطله نموده اند و شأن خود را منحصر به آن دانسته اند، چنانچه نازل شده و منهم من ظنّ بان الآیه تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرها او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ انها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحى الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان.» انتهى

مطلب پنجاه و نهم: درباره الم غلبت الروم

قوله تعالى:

«... از آیه مبارکه الم غلبت الروم سؤال نموده بودید، در این مقام ذکرى از سلطان مذکور از قبل نازل تفحص لتجد و تكون من العارفين و لكن به غصن اعظم فرمودیم مجدداً این آیه مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد ... در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدام از سماء مشیت نازل تفکر نمایید کشف بعضی مطالب مقنعه در آن لوح منیر من لدی الله مالک البریه شده.»

مطلب شصتم: عدم تعرض به کسی

قوله تعالى:

«دوستان باید افعال و اعمال ظالمین را به حق گذارند و هیچ وجه متعرض نشوند. در موارد باسا و ضراء به حبل صبر و اصطبار تمسک نمایند، حق جلّ جلاله خود نصرت می نماید و ظالمین را به قدرت غالبه قاهره اخذ می فرماید و لكن دوستان باید از هر نفسی مطمئن نشوند و هر مدعی امری را تصدیق نمایند و تا محلّ مستعد نباشد، لب نگشایند و از آنچه هم وارد شده، محزون نباشند. نار مشتعله اطراف از ماء اراده حق جلّ جلاله خاموش شده و می شود. هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان امرأ من عنده و هو المقتدر القدير.»

مطلب شصت و یکم: عامل به احکام از اهل ملاء اعلى محسوبست

قوله تعالى:

«هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضاء و مالا یلیق الانسان ظاهر و مقدس شد او از اهل ملاء اعلى محسوب و اگر به مقام بلند شهادت فائز شود این منتهی عنایت است درباره او و لكن جمیع این امور معلق به اراده حق جلّ جلاله

است و مدتهاست که از قلم مقصود حفظ عباد ظاهر و مسطور لذا شهادت دست نمی دهد
آلا به ندرت آن هم لاجل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون وجود این مقام
مثل وجود عنقاست در اقطار عالم به قول مذکور و به فعل مفقود دانند صد هزار حیات
فدای اراده اش و صد هزار بقا طائف کلمه اش.»

مطلب شصت و دوم: لسان قلب عالم

قوله تعالی:

«قسم به نیر آسمان توحید، لسان قلب عالم به این کلمه ناطق است می گوید: "من بسیار
خوب و محبوبم و بسیار لطیف و خفیف و مقدّس و منزهّم و لکن حمل های من ثقیل و
کثیف و غیر طاهر و خبیث الا من شاء الله مثل من عرش مذهبی است که میمون بنا حق او
را تصرف نماید امروز روز انابه و رجوع است، یوم استغفار و خضوع، اعداء از هر جهت
احاطه نموده اند و به کمال بغضاء در تمامی ملّت بیضاء کوشیده و می کوشند. سبحان الله،
اگر مرده ایم قبور ما کو؟ و اگر زنده ایم آثار ما کو؟ ارض غیر ارض مشاهده می شود،
نهال های انصاف و عدل که به عنایت حق و ایادی تربیت غرس شده به نار ظلم و
اعتساف سوخت. از یمین موت ندا می نماید و از شمال فنا رخ می گشاید، پیک جلیل
امام وجود الرحیل الرحیل می گوید، مع ذلک خلق به قوادم غرور طائر و از جمیع آنچه
سبب و علت فیوضات کلیه و عنایات ربّانیه است غافل.»

مطلب شصت و سوم: در لوح زین المقربین

قوله تعالی:

«یا ایّها الفائز بلقائی، بی اعتدالی های بعضی در اوّل امر به منزله اریاح عاصفه قاصفه
نهال های اطمینان و امید را برانداخت، لذا دولت معرض و ملّت مضطرب، چه که از اراده
و احکام الهی غافل بودند و به اراده خود عامل، با آنکه نسیم صبح ظهور در مرور و مکّلم
طور ناطق، مع ذلک احدی عملی که لایق ایّام الهی باشد از ایشان ندید، به این سبب

عمر ظالم مدد یافت تا به این ایام رسید ... یا زین، اقمار انصاف را اغمام اعتساف منع نموده و از نور باز داشت و خورشید عدل را سحاب کبر حائل گشت. سبب و علت ظلم، علماء بوده و هستند. ایشانند حجاب اکبر و سحاب غلیظ.»

مطلب شصت و چهارم: ارادة الله را مراد خود دانید

قوله تعالى:

«باید ان شاء الله به شأنی ظاهر باشید که آنچه از حق و مطلع امرش ظاهر شود، همان را مطلب و مراد خود شمیرید چه که مقصود او ممّا يظهر من عنده بوده و خواهد بود. یا اسمی، باید مشیتت بما شاء الله متصل شود و اراده‌ات در اراده او فانی گردد، یعنی ارادة الله را مراد خود دانید و مشیة الله را مقصود خود شمیرید. این بسی واضحست که احوال کلّ لدی العرش مشهود و معلوم است و لازل طرفش به احبّایش ناظر بوده و خواهد بود.»

مطلب شصت و پنجم: جميع انبياء عهد جمال قدم را گرفتند

«تفکروا فی ما نزل من سماء القدرة و الاقتدار لیجذبکم الی جمال ربکم المختار و تعرفوه فی قمیص اسمه الابهی الذی کشف الجمال و ظهر باسم ربکم العزیز المتعال. طوبی لمن سرع الیه و ویل للمتوقفین قل ایاکم ان تحتجبوا بالاشارات عن مالک الاسماء و الصفات هذا هو الذی قد اخذ نقطة البیان عهده فی ذرّ البیان و محمد رسول الله فی ذرّ الفرقان و الروح فی ذرّ الانجیل و الکلیم فی ذرّ التورات و الخلیل فی ذرّ الامر ان انتم من العالمین.»

مطلب شصت و ششم

۱. مقام مبلغین

«نفوسی که الیوم من عندالله مأمورند به تبلیغ امر و تخصیص داده شده‌اند به عنایات مخصوصه او کلّ باید نسبت به ایشان خاضع باشند چه که آن خضوع لله واقع می‌شود چون به امر حقّ است به حقّ راجع است، و لکن آن نفوسی که تخصیص داده شده‌اند، باید به کمال اتحاد مابینشان مبرهن و ظاهر باشد، دیگر درائج عرفان و مراتب آن نفوس عندالله مشهود بوده و خواهد بود.

۲. مظلومیّت

قوله تعالی:

«قسم به نیر افاق معانی که از این مظلومیّت آثار قدرت و عزّت در ابداع ظاهر خواهد شد. انّ ربّک لهو المبین العلیم نفسی که لحبّ الله از نفسی برآید در عالم اثر عظیم دارد تا چه رسد به بلایا و رزایی که در سبیل الله بر نفسی وارد شود.»

مطلب شصت و هفتم

۱. تأثیر کلمه‌ای که لله گفته شود

قوله تعالی:

«لوجه الله تکلم کنید کلمه‌ای که لله از سماء قلب حرکت نماید و از افاق لسان اشراق کند البتّه مؤثر خواهد بود. از تأثیرات اعمال غافل نباشید، لعمرالله اگر نفسی به تأثیرات اعمال و اقوال طیّبه و خبیثه مطلع شود، ابداً به هیچ مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض و معروف صرف از او ظاهر نشود. از سطوت علمای جاهل، خائف نباشید و از ثروت دنیا مسرور نگردید. زود است قضای مبرم الهی هر دورا اخذ نماید و فانی سازد.»

۲. مصائب هیکل مبارک

قوله تعالی:

«... گردنی را که در میان پرند و پرنیان سربلند فرمودی، آخر در غلّ‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی، عاقبت بر ذلّت خاک حبس مقرر داشتی. قلّدتنی قضائک قلائد لاتحمل و طوّقتنی باطواق لاتفک. چند سینه می‌گذرد که ابتلاء به مثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان ... بسا شب‌ها که از گرانی غلّ و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت و اسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جایز نبود، بر این عبد جایز داشتند تا آنکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید. با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست، بعضی از اطفال صغیر از مفارقت احباب آیات فراق قرائت می‌نمایند و برخی به علّت یأس از وطن و دیار کتملّم السّلیم ناله می‌کنند و در بیابان حیرت سرگردان می‌گردیم و در صحراهای حسرت رجای تو را می‌طلییم که شاید نسیم رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد...»

مطلب شصت و هشتم: مناجات

قوله تعالی:

«فسبحانک اللهم یا الهی انادیک حین تتابع البلیاء من سحائب قضائک و ترادف الرّزایاء من غمائم امضائک الی متی تشرینا کؤس الباساء فی مملکتک و الی متی ترزقنا کؤب الضّراء بین عبادک اقطعت امطار فیض فضلک بعد الذی اشاهد بانّها جاریة فی بلادک اسددت ابواب رحمتک و افضالک بعد الذی ارى بانّها مفتوحة علی وجه خلقک فوعزّتک یا محبوبی قد صار شرب محبّیک عن دم قلوبهم و طعام مخلصیک عن قطعات اکبادهم و قضی علیهم الاّیام و ما هب علیهم نفحات عنایتک اتمنعهم یا الهی عن شاطی بحر عزّک بعد الذی اقرؤا بوحدانیتک اطردهم یا سیدی عن جوار قدسک بعد

الَّذِي اعترفوا بفردانيتك فسبحانك سبحانك يا محبوبى قد وصلت البلية الى مقام ما امهلونا حتى يخرج النفس عن انفسنا بحيث احاطتنا عن كل الجهات و اخذتنا باخذ الشداد فوعزتك يا الهى صرت متحيراً فى ذكر بلاياك الواردة و رزاياك النازلة لم ادر من اى بلائى اشكو يا الهى عن سجنى فى اشهر معلومات او عما ورد على فيه من السلاسل التى كسرت عنقى عن ثقلها او حديد الذى كان على رجلى عما اكتسبت ايدى الاشقياء او عما جعلونا و اهلنا اسارى بين يدي الاعداء او عما اخذوا اموالنا و خربوا بيوتنا او اذكر يا الهى حين الذى اخذونى و اذهبونى من قرية الى مدينة و كان رأسى عرياناً و رجلى متحافياً و عنقى مغلولاً و يداى مشدوداً ثم اجتمعوا على العباد و منهم عرفونى و منهم الذين ما عرفونى و الذين هم عرفونى فمنهم كانوا قائمون متحيرين فى امرى فمنهم كانوا ان يشمتونى و الذين ما عرفونى رموا كلهم نحوى ما تيسر لهم من الحجر و الخشب كانهم ما شربوا خمر الانصاف و ما شموا روائح الائتلاف فوجمالك القديمة و انوار وجهك بديعة ورد على ما استحيى ان اذكره بين يديك و القلم لن يحرك عليه و المداد لن يجرى به و اللوح لن يحمل و النفوس لن يطيق اذن اختم بذلك يا الهى و اذكر حين الذى اخرجونا مع نساءنا و اطفالنا عن اوطاننا و ما انت احصيت عما ورد بنا و نزل علينا من هذه الرزية التى انزلته و المصيبة البديعة التى حزنت بها القلوب و اضطربت عنها النفوس و كسرت عنها الاظهار و ضاقت عنها الاصدار اذن لما جرى كل ذلك من قضائك المبرم و امرك المحكم اسئلك بجمالك المنير و بجلالك الظاهر بان تجعلنا صابراً فى موارد بلائك و ساكناً فى مواقع قضائك اذ انك انت القادر المقتدر العزيز القدير.»

مطلب شصت و نهم: تساوى مقام رجال و نساء

قوله تعالى:

«تعالى تعالى من رفع الفرق و وضع الائتلاف تباهى تباهى من اخذ الاختلاف و حكم بالاثبات و الائتلاف. لله الحمد قلم اعلى فرق ما بين عباد و اماء را از میان برداشته و كل را در صقع واحد به عنایت كامله و رحمت منبسطه مقر و مقام عطاء فرمود. ظهر ظنون را به سيف بيان قطع نمود و خطرات اوهام را به قدرت غالبه قويه محو فرمود.»

مطلب هفتادم: نبیل اعظم

قوله تعالی:

«ذکر جناب نبیل در نامه آن جناب بوده طوبیٰ لک بما ذکرته نشهد انه فاز بما نزل فی کتب الله و نشهد ان لسانه نطق لذكرالله و بصره لمشاهدة آثار ربّه مالک الاسماء و اذنه لاصغاء ندائه الاحلیٰ از اوّل ایام الی حین به مدح و ثنا ناطق و ذاکر اجر این مقام و این عمل عظیم است و از لسان عظمت به نبیل اعظم نامیده شده. طوبیٰ لمن عرف مقامه و ذکره بما نزل من قلم الله ربّ العالمین.»

مطلب هفتاد و یکم: بیان مبارک در کتاب بدیع

قوله تعالی:

«(ملاً باقر حرف حی و جناب آقا سید یحییٰ وحید دارابی از حضور مبارک حضرت ربّ اعلیٰ درباره حضرت من یظهره الله سؤال کردند و توقیع معروف به نام هر دو صادر شد چنانچه جمال قدم در کتاب بدیع می فرماید، قوله تعالی: یک نغمه از نغمات و رقاء ظهور قبلم ذکر می نمایم و آن این است که به حرف حی و وحید اکبر علیهما بهائی می فرمایند در حینی که از این ظهور امنع اقدس سؤال نموده اند قوله تکبیر کبریائه فوالذی تفرد بالعزّ و الجلال و ذرء الاشیاء لا من شیئ بالمثال یستحیی الیقین ان یوقن فیہ او یسجد له و یستحیی الدلیل ان یدلّ علیه الغیره ترى لاعرفنک او علیّ دونه تشهد لاستدلنّ به علیه.»
انتهی

مطلب هفتاد و دوّم: استقامت

قوله تعالی:

«هذا یوم فیہ یظهر کلّ شیئ ما ستر فیہ انّ ربّک لهو الکشاف السّار العلیم الخیر. اوصیکم یا احبّائی بالاستقامة الکبریٰ ان اذکروا اذ قال الرسول أنّها شیبّتی کذلک ینذکرکم النّاصح

الامين كم ذئب يظهر بلباس الانسان ان اعرفوا ولا تتبعوا كل مكار ائيم ان الّدى استقام على الامر انه من اهل البهاء فى لوح عظيم. ان الامر عظيم عظيم و النفس اّارة اّارة نسئل الله بان يحفظ الكلّ من لهيها انه على كل شىء قدير...»

مطلب هفتاد و سوم: بديع

قوله تعالى:

«و اذكر البديع اذ خلقناه بدعا و ارسلناه الى رئيس الظالمين لعمري نفخنا فيه روحاً من لدنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه كجبل النار بحيث ما منعه الجنود و لاسطوة الّذين كفروا برّب العالمين لو امرناه انه بنفسه ليقابل من فى السموات و الارضين.»

مطلب هفتاد و چهارم: مفسدين به جزاى عمل مى رسند

قوله تعالى:

«اياك ان تأخذك فى الله لومة الجهلاء او تمنعك اشارات المغلين الّذين نبذوا احكام الله عن ورائهم و اتبعوا سنن المفسدين يدعون لانفسهم المقامات العليا و يأكلون اموال الناس بالباطل الا انهم من الخاسرين سوف يأتى يوم فيه يستغيثون و لا يغاثون كذلك يخبرك من عنده لوح عظيم.»

مطلب هفتاد و پنجم: بايد اهل الله صراف حقيقى باشند

قوله تعالى:

«يا حسن، به كمال حكمت به خدمت قيام نما. بسيار از نفوسند كه باطنشان غير ظاهر است. ملاحظه نماييد تا به دام خائنين و كاذبين مبتلا نشويد، هر قولى لايق تصديق نه و از هر نفسى اطمينان جائز نه. بايد اهل الله صراف حقيقى باشند ما بين ناس خالص را از غير

آن بشناسند. اگر الیوم در محلی ضوضای مشرکین مرتفع شود، سبب ضرر شجره بوده و خواهد بود. باده محبت الهی را بنوش و به اهلش بنوشان.»

مطلب هفتاد و ششم: يجعل اعلام اسفلهم

قوله تعالی:

«این آیام در هر حین مفاد کلمه يجعل اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام ظاهر. جمیع آنچه در کتاب‌های الهی از قبل و بعد در امورات حادثه در یوم‌الله بوده، ظاهر و مشهود و لکن خلق از ادراک آن محجوب، چه که زخارف دنیا و شئون آن حجاب غلیظ شده، چشم‌ها را از دیدن منع نموده. این همه غفلت، در صورتی است که در هر حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار می‌دهد به افصح بیان می‌گوید عن قریب آنچه در من مشاهده می‌شود تغییر یابد و به فنا راجع شود یک ندای او دمدمه مدافع است^۱ که در اطراف مرتفع، در یک آن خلق کثیر را از عرصه وجود می‌رباید هر صاحب بصر و سمع شهادت می‌دهد که ندایش بسیار بلند است و خبرش بسیار محکم. این ندا ظهورات اعمالی است که در او احداث می‌شود و مشعر بر تغییر و فنا است. سبحان‌الله خلق را چه شده که پند نمی‌گیرند و نصیح ناصح را نمی‌پذیرند. به اوهام مشغولند و از مالک انام غافل. به گمان خود حق را عابد و ذاکرند و لکن قلم اعلیٰ در صباح و مساء بل در کلّ احیان باعلیٰ النداء، ندا می‌فرماید: اِنَّ بَرِّیْ یَا مَلَاِ الْاِخْسَرِیْنَ و از ورای آن جمیع اشیاء شاهد و گواهند و لکن القوم لایسمعون. آفتاب انصاف را غمام اعتساف ستر نموده و جمال عدل را ظلم از مشاهده منع کرده، انسان متحیر که چه بگوید و که بشنود. یک امر سبب قوت اهل ظلم شده و امر دیگر علت ضعف اهل عدل. سبحان‌الله، اهل نفاق به حسن اتفاق برخوردند و به آن تمسک بسته‌اند و بر اهل عالم حکمرانی می‌نمایند و لکن اهل عدل از این فضل اعظم که مخصوص ایشان است، محروم مشاهده می‌شوند. با آنکه اتفاق آن نفوس، اتفاق حقیقی نیست، مع ذلک سبب و علت تفوق کنند اگر دوستان و اولیای الهی در

۱. یعنی صدای غرش توپ‌ها در میدان جنگ.

جمیع ولایات به اتفاق فائز می‌شدند، هر آینه نورش آفاق را احاطه می‌نمود. در بعضی اماکن عرف اتحاد و اتفاق استشمام نمی‌شود و این فقره سبب ذلت امر بوده و هست ... اگر جمیع عالم از حق اعراض نمایند، ضرری بر امر وارد نه، بلکه اعراض خلق سبب و علت ارتفاع امر حق جلّ جلاله است و لکن ضرر و حزن مظلوم از عدم اتحاد و اتفاق اولیاء و دوستان است ... بگو عمل را لله کنید و الی الله ناظر شوید. هر نفسی این مقام را ادراک نماید و لذت آن را بیابد، البته از خود و ماعنده بگذرد و بما یرتفع به الامر ناظر و عامل گردد ... ناله و حنین حق جلّ جلاله و عظم کبریائه بدن را می‌گدازد و عظام را آب می‌نماید. از اول این ظهور اعظم تا حین در اکثر الواح از قلم اعلیٰ امر به اتحاد و اتفاق و محبت و مودت و همچنین اخلاق روحانیّه و اعمال طیبه جاری و مسطور، مع ذلک در بعضی از مدن و دیار به غیر ما اراده المختار دیده می‌شود. زهی افسوس بل صد هزار افسوس که انسان در این ایام که به یک آن آن قرون لاتحصیٰ معادله نمی‌نماید، از کأس رضا محروم ماند و از دریای عنایت ممنوع. آیا انقلابات و اختلافات و موت یکدیگر را مشاهده نمی‌نمایند؟ آیا براتی که مدلل بر بقاست از حقّ اخذ نموده‌اند و یا خود را فاعل مختار دانسته‌اند؟ ... اگر اهل ارض فی الجملة تفکر کنند، ادارک می‌نمایند که مصلحت کلّ ظاهراً و باطناً توجّه به حقّ جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطله ایشان به صور بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده. نظر بما قدر من القلم الاعلیٰ این جهات را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته این ستر را ظهور و بروزی از پی، مگر به ملاحظه نفوس مقدسه ثابتّه راسخه مطمئنّه مستقیمه بلایای کبریٰ و رزایای عظیم منع شود. انه علیٰ کلّ شیء قدير.»

مطلب هفتاد و هفتم: میرزا حیدر علی

قوله تعالیٰ:

«این که درباره جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهیٰ مرقوم داشتید، وقتی از اوقات درباره ایشان این کلمه علیا از لسان مالک وری استماع شد، قوله جلّ کبریائه:

(یا خادم، جناب میرزا حیدرعلی علیہ بهائی زحمات کبیرہ در سبیل حقّ جلّ جلالہ حمل نموده اند و به خدمت امر ہم به تمام ہمت مشغولند، انشاء اللہ مؤید باشند بر تبلیغ نباء اعظم حقّ استعداد عنایت فرماید تا خلق محجوب از کوثر بیان رحمان بیاشامند و به محبّۃ اللہ فائز گردند. یا حیدر قبل علی انت المذکور فی ساحتی و القائم علی خدمۃ امری کذلک شہد لسان عظمتی فی هذا الحین کما شہدنا قبل حین و نشہد بعد حین انا نکبر من هذا المقام علیک و علی الذین فازوا برحیقی المختوم...»

مطلب ہفتاد و ہشتم: صعود نبیل قبل علی

قوله تعالیٰ:

«امری کہ در این ایام در سجن اعظم به ظہور رسیدہ، ارتقای حضرت نبیل قبل علی از اہل قائن علیہ من کلّ بھاء ابھاء و من کلّ نوراً نورہ بودہ ایشان در اوّل فجر چہارشنبہ بیستم شہر ربیع الاول^۱ بہ رفیق اعلیٰ صعود فرمودند و حسب الامر... غصنین انورین روحی لہما الفداء کہ در قصر حضور داشتند بہ تشیع مأمور شدند و حضرت غصن اللہ الاعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومہ الفداء در ارض سجن داشتند و در این لیل و صبح یوم عند من صعد الی اللہ حضور داشتند...»

مطلب ہفتاد و نہم: مشورت و شفقت

قوله تعالیٰ:

«این کلمہ مبارکہ در صحیفہ حمراء از قلم اعلیٰ جاری و نازل: آسمان حکمت الہی بہ دو نیر روشن و منیر، مشورت و شفقت. مشورت بر آگاہی بیفزاید و ظنّ و گمان را بہ یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی، راہ نماید و ہدایت کند. از برای ہر امری مقام کمال و بلوغ بودہ و خواہد بود؛ و بلوغ و ظہور خرد بہ مشورت ظاہر و ہویدا.

۱. سال یک ہزار و دو بیست و نود و نہ ہجری قمری (۱۲۹۹)

این کلمه مبارکه نیز در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ ثبت شده. خرد به مثابه آسمان است، آفتاب و ماه او بردباری و پرهیزگاری. قسم به آفتاب آسمان حقیقت که از برای خرد جندی اقوی از این دو نبوده و نخواهد بود.»

مطلب هشتم: ناس خفته بل مرده‌اند

قوله تعالیٰ:

«ناس خفته بل مرده‌اند. در یکی از الواح مضمون این کلمه مبارکه نازل، می‌فرماید: هر کتاب را جز اهلش قادر بر قرائت آن نه، چه که خطوط آن مختلف است. مثلاً خط عبرانی را جز اهل آن قرائت نتواند نمود و همچنین سریانی و سایر خطوط و لکن کتاب عالم را هر نفسی بر قرائت آن قادر، چه که بر هر لوحی از الواح عالم، کلمه تغییر و فنا مرقوم و مسطور، جمیع آن را مشاهده می‌نمایند و تغییرات و تبدیلات و اختلافات را در هر حین می‌بینند و جمیع این امور به قلم جلی در کتاب عالم نوشته شده و مع ذلک کلّ غافل و مدهوشند. سبحان الله، این چه سکر است که عالم را از انتباه منع نموده و این چه نوم است که جمیع را احاطه کرده؟ قسم به اشراقات انوار شمس معانی که از افق سجن طالع است که اگر نفسی اقلّ از شعر به شعور آید، خود را به این ایام فانیّه مشغول ننماید و از مقام محمود محروم نکند. در پستی نفوس مشاهده کنید که جمیع مقرر و معترفند به فنا و نیستی آنچه به او مشغولند، مع ذلک هر یک به شیء ای اسیر و به شیء ای مبتلا مشاهده می‌شوند ...

... لعمر المحبوب قد ظهر فی الابداع ما یلعن به کلّ الاشیاء علیّ کلّ ظالم قام بالاعراض و ارتكب ما ناح به سگان الفردوس و اهل حظائر الافریدوس بالعشیّ و الاشراق نعم ما قال:

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرًا فالظلم آخره یأتیک بالنّدم
نامت عیونک و المظلوم متنبّه یدعو علیک و عین الله لم تنم

شأن خلق اينست كه امثال آن نفوس غافله را امام و پيشواى خود قرار دهند. از بحر گذشته‌اند و به سراب تمسك جسته‌اند. از انوار آفتاب محرومند و به ظلمت انس يافته‌اند. اف لهم وللذين كفروا بالله فى كل الاعصار.

مطلب هشتاد و يكم: سنة التسع

قوله تعالى:

«... لما قضى التسع تجلّى بهذا الاسم على كل الاشياء كما رأيت بان فى تلك السنة كان ظهور الاحدية غيباً مشهوداً و ظاهراً مستوراً ما عرفه احد الا من شاء بفضله المهيمن على من فى الغيب و الشهود حتى مضت سنين المهلة رفع الله حجاب النور و اظهر ما هو المستور اذا انفطرت السموات و انشقت الارضون و اندكت الجبال و وضع الميزان و حشر من فى البيان اجمعين فادخل الجنة اهلها و النار اصحابها ذلك هو العدل المبين.»

مطلب هشتاد و دوّم: حاكم عكاء عبد الرحمن

قوله تعالى:

«... قل ان حاكم عكاء قد حكم على الله فاطر السماء و انا امددناه ثم اخذناه بغتة انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن على ما كان و ما يكون انه سمى بعبد الرحمن بين ملاء الامكان الا انه مطلع الشيطان يشهد بذلك هذا المقام الذى به زين لوح محفوظ قد ارتكب فى آخر ايامه ما ناح به الملاء الاعلى ثم الذين حول العرش يطوفون قل انك لاتقدر ان تمنع الله على سلطانه كما لم يقتدر بذلك الذين كانوا اعظم منك انه لهو المتعالى العزيز المحبوب. انك اردت امراً و انا اردنا امراً آخر و غلبت ارادة الله و مشيته و لكن الناس اكثرهم لا يشعرون قد اخذنا فى هذه المدينة عدّة معدودات منهم من نفينا و منهم من سلطنا عليه الامراض و منهم من اخذناه بقدره من لدنا بحيث ما اطع احد باسبابه انه لهو الحاكم على ما يشاء بقوله كن فيكون كذلك قصصنا ما ورد علينا فى هذا اليوم فضلاً من لدنا عليك لتكون من الذين هم يشكرون.»

مطلب هشتاد و سوم: ارتفاع ندای رحمان

قوله تعالی:

«امروز ندای رحمان از ملکوت بیان مرتفع. کلیم بر ب فزت و خلیل بر ب اغفر ناطق و لکن اعمال عباد حجابیست غلیظ، آذان را منع نموده و ابصار را از بینایی باز داشته ... یابن اسمی به انقطاع تام مفاتیح افتده و قلوب را اخذ نما و آن کلمات الله جلّ جلاله است. هر بابی به آن گشوده شده و می شود و هر مدینه ای به آن فتح شده و می شود. اوست صاحب رایت حمراء از قلم مالک ابداع کلمه مبارکه قد اتی الحق بر او مسطور و منقوش. ذکر حمراء در این مقام، ظهور و بروز کلمه ائه هو الله است. نه حرب و سفک دماء کوثر حیوان از یمین عرش رحمان جاری و لکن طالب مفقود و غیر موجود.»

مطلب هشتاد و چهارم: یوم اول رضوان

قوله تعالی:

«در یوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم در بستانی که به رضوان نامیده شد مستوی، لسان عظمت بر سه آیه مبارکه نطق فرمود، یکی آن که «سیف در این ظهور مرتفع است» و آخر قبل از الف سنه هر نفسی ادعا نماید، باطل است و سنه سنه کامل است تفسیر و تأویل در این فقره حرام است و ثالث حقّ جلّ جلاله در آن حین بر کلّ اشیاء به کلّ اسماء تجلی فرمود و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه در یک مقام است و آن اینکه آنچه از اسامی تلقاء وجه ذکر شود، کلّ حیاً میتاً به ذکر مالک قدم فائز می شوند، طوبی للفائزین.»

مطلب هشتاد و پنجم: جناب معلّم اطفال سمندر شیخ کاظم

قوله تعالیٰ:

«(در لوح امین نازل) مطلب دیگر آن که حسب الامر یک ثوب عبای بسیار خوب مرغوب ممتاز زیاد از عباهای اعلای نائین و یا احساء تحصیل نمایند و به معلّم اطفال، جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی به اسم حقّ بدهید چه که مدّتی قبل خطوط اطفال را که نزدش تحصیل می نمودند به ساحت اقدس ارسال داشتند و به او وعده خلعت داده شد، مکرّر فرمودند باید عبای ممتاز باشد.» انتهى

مطلب هشتاد و ششم: باید به اقبال نفوس ناظر بود

قوله تعالیٰ:

«و این که درباره شخص مذکور مرقوم داشتید که بعضی از احبّاء اظهار رضایت نموده اند امروز باید به اقبال ناظر بود، هر نفسی به آن فائز شد و اعتراف نمود به آنچه که لسان عظمت به آن نطق فرموده او لدی الوجه مذکور است چه که این ایّامی است که از قبل و بعد به آن بشارت فرموده اند و ایّام الله وقت رحمت و شفقت و عنایت است چه که در او آسمان فضل مرتفع است و آفتاب کرم مشرق، لذا از بعضی غفلت ها مغفورند مع ذلک باید دوستان ملاحظه نمایند و به حکمت ناظر باشند تا حال هر اسمی از اسماء در ساحت اعزّامنع اقدس اعلیٰ مذکور آمد، اظهار عنایت درباره او شده و لکن دوستان باید ملاحظه نمایند هذا حقّ لاریب فیه چه بسا می شود ملحدی ادّعی دوستی می نماید و قصدش نفاق و اطلاع است. الواح مبارکه را باید به نفوس موقنه داد.» انتهى

مطلب هشتاد و هفتم: غفلت عباد

قوله تعالیٰ:

«هو المبین العلیم ... این ایّام خوف اهل دیار امل را به شأنی اخذ نموده که در لیل ظلمانی هم از حقّ نمی پرسند و سخن از او نمی گویند تا چه رسد به یوم و آن هم امام

وجوه قوم لذا الصمت اولی الی ان یفتح الله باب البیان علی من فی الامکان. اگر از محلی عرف اقبال و محبت استشمام نمودید، کلمه مبارکه را ودیعه گذارید و آحق محتاج این نفوس نبوده و نیست. لایضره کفرهم کما لاینفعه ایمانهم. اهل عالم به ایادی خود آیات ظنون و اوهام اصنام تراشیده‌اند و علما نام نهاده‌اند و این مظاهر ضغینه و بغضاء و مطالع بغی و فحشاء در قرون و اعصار بر مشارق و معادن علم وارد آوردند آنچه را که اهل مدائن اسماء و ملاء اعلی از عرش عزت بر فرش ذلت مکان اخذ نمودند. به راستی می‌گویم خلق قابل این ایام نبوده و نیستند مگر قلیل. یا حیدر یا ایها الناظر الی المنظر الاکبر وجوه متغیر و قلوب محجوب و ابصار مرمود و آذان مسدود. ای اهل بهاء، روز، روز، شماس، رقیب هر چه کمتر، بهتر. رغماً للذین کفروا و اعرضوا بنوشید چه را؟

آن رحیق بیان را که به ظلم محبوب امکان ممزوجست^۱ امروز بحر جود و کرم حیات ابدی از برای امم خواسته و لکن نپذیرفتند، بلکه بر اطفای نور الهی قیام نموده‌اند. مقام شکر شکایت آغاز کرده‌اند و مکان رضا جفا لعمر البهاء اثم من الاخسرین فی کتاب مبین».

مطلب هشتماد و هشتم: مقام مقبلین

قوله تعالی:

«نفوسی که خود را اعلم و افضل و اکمل می‌شمردند لدی الله مذکور نبوده و نیستند. لعمر الله اگر کشف حجاب شود، معرضین اهل عالم مقبلین را طائف شوند و از اطراف به زیارت و لقای ایشان اقبال نمایند و لکن حکمت بالغه ستر نمود لیظهر منهم فی ایامه ما هم علیه و کان مکنوناً فیهم و مخزوناً فی کینوناتهم. لزال این آیه مبارکه قبل از قلم جلی در دیباج دفتر اعمال مذکور و مسطور. الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون.» انتهى

۱. ظلم بر وزن بعل به معنی آب دهان است. شاعر عرب گفته:

علیک بها صرفاً و ان شئت مسزجها فعدلک عن ظلم الحیب هو الظلم

مطلب هشتاد و نهم: لوح سمندر

قوله تعالى:

«تفکّر یا سمندری فی صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری و صمتی بعد نفوذ کلمتی المهیمنة علی العالمین لو اردنا اخذنا الذین ظلموا فی ظاهر الظاهر بعید من العباد او بملائکة من المقرّبین انا نعمل بما تقتضیه الحکمة الّتی جعلناها سراجاً لخلقی و اهل مملکتی ان ربّک لهو العلیم الحکیم فسوف نأخذ الذین ظلموا کما اخذناهم من قبل ان ربّک لهو الحاکم علی ما یرید. ان شاء الله لم یزل و لا یزال به عنایت الهی فائز باشی ... باید به کمال حکمت حرکت نمایی. لاتصدّق کلّ قائل و لاتظهر بما عندک لکلّ وارد و لاتکشف لکلّ طالب کم من عبد یدعی باللسان ما لاخطر فی قلبه کن مستویاً علی سریر الحکمة و سالکاً علی صراط الحکمة و متمسکاً بذیل الحکمة ... این ایامی است که بعضی به جهت اطلاع بر امور یا مآرب اخری ادّعی خلوص و ایمان می نمایند، باید آن جناب از جمیع جهات متوجّه باشید که خارج از حکمت امری واقع نشود.» انتهى

مطلب نودم: اثر اقبال و انقطاع

قوله تعالى:

«(در لوح جناب زین المقرّبین در دوران اسارت در موصل نازل شده) به اسم ملیک آفاق حمد محبوب علی الاطلاق را که به فضل واسع و رحمت منبسطه احبّای خود را بر حبّش مستقیم فرمود به شأنی که نفاق اولی الشّقاق ایشان را از سبیل رحمان منع نمود و در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند و از سطوت ملوک و احتجابات مملوک از مالک الملوک محتجب نمانده اند و لکن قاصدان کعبه رحمان اگر نصح الله را به گوش جان اصغاء می نمودند به این بلایای وارده مبتلا نمی شدند، اگرچه در سبیل او محبوب جان و مقصود روان است و لکن این مقام مخصوص مخلصین بوده و اما ضعفاء در موارد افتتان و امتحان مضطرب و متزلزل مشاهده می شوند لذا کلّ به حکمت مأمورند تا به تدبیر رحمانی حقایق نابالغه انسانی را به معارج بلوغ ارتقاء دهند تا کلّ به ذکرش مشغول شوند. الیوم

احدی نباید از حکمت غافل شود، مثلاً مشاهده می‌شود بعضی به کلمه قبولی از نفسی به شأنی مطمئن می‌شوند که جمیع امور را من غیر حجاب ذکر می‌نمایند این محض غفلت است، ابداً از نفسی مطمئن مشوید و زیاده از شأن و مقدار او تکلم ننمایید، بسا از نفوس را انفس شیطانیه محض تفحص و تجسس گماشتند و می‌گمارند تا به لباس دوستی از اسرار احباء مطلع شوند چنانچه در بعضی از مداین بعضی اظهار دوستی نموده‌اند، بشنوید ندای قلم اعلیٰ را و از حکمت خارج مشوید ... باید دوستان حقّ در جمیع بلدان به اتحاد حرکت نمایند به قسمی که روائح اختلاف مابین نماند، نه از اهل صادند و نه از اهل کاف^۱ و غیره، اهل سراق و فایند و اصحاب جنّت ابهی این حروفات متغایره را محو نمایید و در هوای روحانی اتحاد طیران نمایید و از نهر صاد^۲ که از یمین عرش و داد جاریست، بیاشامید الطاف حقّ با شما بوده و خواهد بود عن قریب نفوس معرضه که به اهل بهاء ظلم نموده‌اند، در ندامت مشاهده شوند ان الرحمن معکم و الخسران لهم و علیهم انتم اسراء الله فی الدیار این شأن کبیر است، حقیر شمارید، عن قریب ذکر شما و سایر دوستان حقّ در جمیع بقاع ارض منتشر شود، چنانچه حال در ملکوت الهی اسامی کلّ مذکور است. ای دوستان من، شما اصول بیوت امریه‌اید، اگر محکم نباشید، بیوت مستقر نماند و مبداء چشمه‌های ارض عرفانید، اگر گل آلود شود، در تمامی انهار متشتته سرایت نماید و کلّ تیره شوند ... اقبال و انقطاع و توجه شما باید من علی الارض را جذب نماید و به عرصه حیات ابدی کشاند و نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطف و مهربانی نمایید و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید چه که حقّ دوست نداشته نفسی محروم ماند، مخصوص نفوسی که در سبیل حقّ محلّ شتم و ذلت واقع شده‌اند. ولو فی ساعه انّه لهو الغفور الرحیم. نفوس مطمئنه قویه اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود، باید امثال این نفوس ضعیفه را به خود وانگذارند و به لطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند ... ان شاء الله کلّ به این مقام

۱. بعضی از کوتاه‌نظران در آن ایام ذکر کلیمی و فرقانی و اهل صاد و اهل کاف یعنی اصفهانی و کاشانی به زبان آورده و ایجاد اختلاف می‌نمودند، بیان مبارک فوق برای تنبّه آنان نازل شده است.

۲. به اصطلاح اسلام نهریست در بهشت و مقصود محبت الهیه است و در مقامی به آیات الهیه نیز اطلاق می‌شود.

فائز شوند اجر هیچ عملی ضایع نخواهد شد. آنه علیم بما یعملون احبائه آنه لهو الحکیم الخبیر.»

مطلب نود و یکم: سبب تکدّر نفوس مقبله نباید بود

قوله تعالی:

«در لوح جمال بروجردی نازل: قسمی نشود که سبب تکدّر نفوس مقبله گردد چه که جمیع عندالله معزّزند. الیوم هر نفسی که به افق اعلیٰ توجّه نمود، کمال عنایت درباره او بوده و هست چه که امر عظیمست از حقّ جلّ و عزّ می طلبیم کلّ را به قمیص استقامت مزین فرماید و از رحیق اطهر در کلّ حین بنوشاند. آنه لهو المعطی الکریم ...

.... یا عبد الحاضر لدی العرش قد خلقنا الکلّ لخدمتی و ایامی و نصره امری و عرفان نفسی و التوجه الی وجهی و الحضور لدی باب رحمتی و ما عندهم هو کان رشحاً من بحر عطائی لو نطلب منهم ما اعطیتهم بفضلی لتشاهدهم غیر ما شهدتم من قبل ان ربک لهو العلیم الخبیر ...

مع آنکه جمیع عالم از حقّ است و کلّ هم به این مقرر و معترف و آنچه هم به اهل ارض داده شد از بخشش های بحر عنایت او بوده، مع ذلک اگر امر به انفاق ما عندهم شود البتّه بعضی را قاصر و متوقف مشاهده نمایی و بعضی هم از تجلیات انوار شمس انقطاع به مقامی فائز که به کمال محبت و خلوص فی سبیل الله انفاق نمودند آنچه را که مالک بودند، این هم مشاهده شد ...» انتهى

مطلب نود و دوّم: فرح عظیم

قوله تعالی:

«اگر به فرح عظیم فائز شدید، دیگر کدروت چه معنی دارد؟ و اگر فی الحقیقه به فنای دنیا موقنید و به انبساط بساط مبسوطه حق مطلع، ذکر قبض از برای چه؟ بین یا اسمی الجمال هل تعرف من یکلمک آنه لهو الذی انفق الکلیم روحه لندائه و الحیب للقائه و

الروح لعرف قميصه هل تبقى لك الاحزان بعد هذه البيانات التي جرت من عيون رحمة ربك الرحمن ... در ایامی که بحر فرح در امواج است و اریاح سرور به ظهور مظهر ظهور در هبوب، لایق نیست نفوس مقبله مستقیمه ذکر احزان نمایند مگر در مصیباتی که به حق راجع می شود.»

مطلب نود و سوم: اقل از کبریت احمر

قوله تعالی:

«... فوالله حق لكل حبيب بان يبكي و يضح من فراق المحبوب الصبر ممدوح الا على المحبوب و الصيحة مذمومة الا على المقصود و لكن جذب و شوق و اشتياق در هجر و فراق بیشتر ظاهر است چه که عذب وصل محتمل آن است که نار طلب را مخمود نماید چنانچه بعضی که در این سفر قرب و لقا تقرب جسته اند بالمره محتجب مانده اند بلی آن که لم یزل و لایزال از خمر بی زوال وصال مرزوق شود و نیفسرد، چنین وجود اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود.»

مطلب نود و چهارم: معاشرت با معرضین جایز نه

در لوح ابن اصدق نازل، قوله تعالی:

«حکم الله آن که تعرض به احدی ننمایند و لكن با نفوس معرض که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه. هذا حکم قد نزل من سماء ارادة امر قدیم. طوبی لمن نبذ ما اراد و اخذ ما اراد الله رب العالمین.»

مطلب نود و پنجم: لوح قد اتی الموعود

در لوح ابن اصدق نازل، قوله تعالی:

«بسمه المهیمن علی ما کان و ما یکون کتاب الله امام وجوه ما سواه ناطق و به کلمه مبارکه قد اتی الموعود مبشر لعمر الله جذب ظهور بر سدره المنتهی زد حقیقتی مرتفع و بر انهار زد

خریرش ظاهر و بر بحار زد، لثالی علم و حکمت که از اول ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور، چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت. سبحان الله بی قدری احزاب به مقامی رسیده که حقّ جلّ جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده صهیون ندا می نماید اورشلیم به عیش مشغول از جهت یمین کرمل می گوید: ای اصحاب کنائس، ملوک و قرن ها و عصرها منتظر بودند و حال محبوب امکان امام وجوه ظاهر و شما غافل. ای دوستان، دوست حقیقی ظاهر و نیر جود به اراده سلطان وجود مشرق و لائح چرا غافل شده اید؟ آیا به قصور از مکلمّ طور محرومید یا به ثروت از این نعمت کبری غافل شده اید؟ مطلع عدل آمده، مظهر جمال آمده، شعب خود را در هر دیار ذکر می نماید و کلّ را به ملکوت قرب و لقا دعوت می فرماید. یا اوراق سدره و اثمارها، مظلوم در سجن عکاء به ذکر شما مشغول، چرا متوقفید؟ نور اقبال از مطلع وصال مشرق، چرا خود را متحیر دارید؟ نورش به مثابه نار ظاهر و ندایش فوق کلّ مرتفع. ای عباد، شما نهال های وجود منید، به ید عنایت غرس نمودم و از امطار سحاب فضل آب دادم، آن آبی که در هر کتابی مذکور و از اقلام فضل و عطاء مسطور. حال وقت اظهار خدمت شماسست و هنگام ظهور محبت به قدرت الهی و قوت صمدانی قصد مقصد اقصی و ذروه علیا نمایید. یا شعبی فی برلین آن که گفت می آیم، آمد و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده. آن دوست یکتا آمده، آن یار بی همتا حجاب را شقّ نموده، بشتاید وقت حضور است. بیایید، بیایید، کتر مکنون ظاهر، گنج مستور باهر وعده های کتاب ظاهر شده، اشارات صحف مشاهده گشت، خود را محروم ننمایید و بی نصیب مگردانید. یابن اصدق المقدّس ارض خا را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو: یا مشهد، مقامت را فراموش مکن از عنایات حقّ جمیع ارض خا مجدد به دم رضا مزین گشت. تعالی هذا الفضل الاعلی ...»

مطلب نود و ششم: معینی قوی تر از عدل و عقل نبوده و نیست

در لوح مانکچی نازل، قوله تعالی:

«... این که درباره سوختن کتب نگاشته بودید، حقّ با شماسست. خطای اعظم که در عالم ظاهر شد، سوختن کتب بود، چه که کتاب [به] منزله چشم و گوش عالم است، انسان به او

بینا و شنواست. فی الحقیقه چشم و گوش، خود را از دیدن و شنیدن محروم نمودند. نشهد انهم من الغالین. و همچنین نگاشته بودید بعد از ساسانیان کوبک اقبال ایرانیان در مغرب انقراض متواری گشت در ظاهر همان است که نوشتید و لکن امروز، روزیست که از آفتاب حقیقت منور است، عرف بیانش متضوع و نفعه عنایتش در آفاق منتشر. بر فراز کرسی عدل جالس و بر عرش ظهور مستوی و به کلمه انا المظلوم ناطق، با کمال قدرت ضعیف مشاهده می شود و با کمال اقتدار و غلبه مظلوم امروز یزدانیان حول مظهر امر رحمان طائفند، معنی همان است که بود. لفظ تغییر نموده، رسم همانست و لکن اسم تبدیل شده و این تغییر و تبدیل از تغییر عالم و اقتضای وقت ظاهر. از جهانگیری سلاطین سلف ذکر نموده بودند، جهانداری ایشان نزد جهانیان مقبول بوده و هست. سلاطین فارس که از قبل بوده اند به کمال بردباری و پرهیزگاری قرن ها و عهدها و عصرها حکمرانی نمودند و هر یک در آسمان بزرگی مانند ستاره صبحگاهی می درخشیدند و از پرتو آفتاب عدل جهان علی قدر معلوم روشن و منیر بوده، از برای پادشاهان جهان معینی قوی تر از عدل و عقل نبوده و نیست...» انتهی

مطلب نود و هفتم: تربیت اطفال

قوله تعالی:

«یا امتی و ورقتی ... امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سیّد اعمال نزد غنی متعال مذکور، اگر چه در ظاهر زحمت است و لکن سبب ظهور راحت ابدی بوده و هست.»

مطلب نود و هشتم: الفت و رحمت

قوله تعالی، در لوح طیب نازل:

«وصیت این مظلوم کل را آن که به کمال روح و ریحان با عباد الهی معاشرت نماید. هر وقتی را حکمی و هر هنگام را اقتضایی حضرت نوح لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً عرض نموده و حضرت روح ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز

الحکیم وقتی از اوقات در عالم رؤیا خدمت حضرت رسول روح ما سواه قده رسیدم کلماتی از آن مطلع کتاب الهی ظاهر و بیاناتی از آن بحر حکمت ربّانی باهر و در اثناء بیان فرمودند: از قبل فرمودم الجنة تحت ظلال السیوف و لکن این ایام اگر ظاهر بودم، می فرمودم: الجنة تحت ظلال سدرۃ الالفة و الرحمة بعد از اصغاء این کلمه مبارکه علیا عرض نمودم: روح العالم لشفقتک الفداء و لعنایتک الفداء و لرحمتک الفداء و بعد از بحر بیان جاری شد آنچه که از برای قلم واسطه اظهار نه و از برای مداد مقام ابراز نه و چون از خواب برخاستم، مدتی خود را مسرور مشاهده می نمودم به شأنی که به وصف نیاید...»

مطلب نود و نهم: علت احتجاب خلق

قوله تعالی:

«یا ابا طالب علیک بهائی ... مقصود از فراغته و جباره و اصنام و ظالم و طاغی و یاغی و امثال آن که در زیر و کتب و الواح الهی بوده و هست، جهلای عصرند که به علماء معروفند، ایشانند اسّ فساد و اسطقس ضغینه و عناد چه که علت و سبب احتجاب خلق و نار ظلم این انفس غافله بوده و هستند. از معشر امراء هر هنگام ظلمی ظاهر شد، از وسوسه این نفوس بوده و اگر به تمامه تمکین نفوس جاهله را می نمودند، یک نفر اهل عدل و انصاف در ارض مشاهده نمی شد. در اوائل ظهور، نظر به حفظ ریاست بر اعراض و اعتراض قیام می نمودند و چون رایات امر مرتفع و نیر ظهور تجلی می نمود، خود را از اول مؤمنین می شمردند و در اخذ زمام ناس سعی بلیغ مبذول می داشتند. مبارک عالمی که شئون عالم او را از بحر کرم محروم نساخت. او از نفوسی محسوب است که ذکرشان از قلم اعلی در کتب الهی مذکور و مسطور است. علیهم بهاء الله و رحمته و نوره و عنایته ... اگر نفسی فی الجملة متّصف باشد، هرگز در این امر اعظم توقّف ننماید. از اول ابداع تا حال مانند این ظهور ظاهر نشده و چشم عالم شبه آن را ندیده. جمیع آنچه از قبل ظاهر شده، نزد این ظهور به مثابه قطره و دریاست ... اینکه از مظلومیّت و سجن و بلا مرقوم داشتید فی الحقیقه امثال این بلایا در سبیل الهی کنز لایفنی بوده و هست. در بلایای

ملوک تفکر نمایند، در اول ورود سجن از سماء مشیت آیاتی نازل به این مضامین، قوله تبارک و تعالی: حَقَّ جَلَّ جلاله از دو طایفه عزت برداشت: «امراء و علماء» چنانکه اکثری قرائت نموده‌اند و همچنین در هنگامی که نور ظهور از افق ارض سر مشرق و لائح، این اخبار از قلم اعلی جاری و نازل، حال ملاحظه نمایند نفسی را که شخص اول می‌دانند در ارض یعنی امپراطور روس [با] ذلت تمام از دنیا رفت، چنانچه شنیده‌اید و آنچه بر او واقع شد، مثمر ثمری نبوده و نیست و امپراطور جدید هم خوف به شأنی اخذش نموده که مسکین قادر بر خروج از محل نه، فقیر هنوز ضرش به احدی نرسیده و عمل منکری هم از او دیده نشده، مع ذلک به این بلای ادهم مبتلا. و همچنین در ملوک دیگر ممالک غرب تفکر فرمایید که جمیع هدف سهام بلا شده‌اند. جمیع عالم حال به آتش‌های مختلفه محترق، احدی سبب و علت آن را ندانسته. باری، آنچه وارد شده و می‌شود، نظر به اعمالی است که ارتکاب نموده‌اند...»^۱ انتهای

مطلب یکصدم: ردّ و قبول نفوس با حق است

... در لوح جمال بروجردی ... قوله تعالی:

«... ردّ و قبول نفوس با حق بوده و خواهد بود. در این فقره بسیار ملاحظه لازمست ... اگر از نفسی خطایی ظاهر شود، باید به کمال روح و ریحان او را متذکر نمود و اگر قابل تذکر نیست، دعویا بنفسه انّ ربکم الرحمن کان غنیاً عنه و عنمن فی السموات و الارضین ... باید به شأنی مابین عباد ظاهر باشید که جمیع عرف محبت از شما استشمام نمایند...»

۱. (تاریخ نزول این لوح مبارک به اعزاز آقا سید ابوطالب در روز دهم رجب سنه ۱۲۹۹ هـ. ق است). مقصود از امپراطور روس، نیکلای دوم است که به قتل رسید و مقصود از امپراطور جدید، الکساندر سوم است.

مطلب یکصد و یکم: زیارت نامه جناب باب الباب

(زیارت نامه جناب باب الباب که از قلم مبارک اعترابیهی جلّ جلاله نازل شده است)

«هو الاقدم الاعظم الابهی اول نور اشرق و لاح من افق رحمة الله مالک الانام و اول روح ظهر باسم الرحمن علیک یا مطلع الايقان و مشرق الاحسان اشهد انک سمعت نداء سدره المنتهی قبل الوری و توجهت الیها منقطعاً عن کلّ ما خلق فی ناسوت الانشاء و شربت من اول كأس ادارها ایدای اللطاف بین الارض و السماء روحی لنفسک الفداء یا مبدء الخیرات و مظهر البینات لولاک ما نزلت الآیات و ما استقر علی العرش خالق الصفات الّذی به اخذت الزلازل کلّ القبائل و نصب المیزان و مرتّ الجبال اتی اسئل الله بک بان یؤیدنی علی اتباع اوامره و یقرّبنی الیه و یجعلنی من الناصرین لامره و الزائرین لحضرتک و اللّائذین بجنابک متشبّثین بجودک انه لهو المقتدر المتعالی العزیز المنان.» انتهى

مطلب یکصد و دوم: زیارت نامه دیگر باب الباب هذه سورة الزيارة

«قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الاول لتزور به قانتة الكبرى و الّذینهم آمنوا بالله و آیاته و كانوا من الفائزین.

هو العزیز المقتدر العلی الابهی هذا کتاب من لدى المظلوم الّذی سمی فی ملکوت البقاء بالبهاء و فی جبروت العلی بالعلی الاعلی و فی لاهوت العماء بکلّ الاسماء من اسماء الله الحسنی و فی ارض الانشاء بالحسین و لکن الناس اکثرهم فی حجاب و وهم عظیم و قد ورد علیه فی کلّ عهد ما لا یحصیه احد الا الله الملک العلی العظیم. مرّة ابتلی بید القابیل و قتل فی سبیل الله و صعد الیه مظلوماً و كذلك کان الامر من قبل و کان الله علیّ ذلك لشهید و خبیر و مرّة ابتلی بید التمرود و القاه علی النار و جعل الله النار علیه نوراً و رحمة و

۱. این لوح مبارک به اعزاز امة الله همشیره جناب باب الباب ملقبه به ورقة الفردوس نازل شده که به این زیارت نامه جناب باب الباب را زیارت کند و در آغاز لوح هم که فرموده اند لتزور به قانتة الكبرى ... مقصود از قانتة الكبرى، ورقة الفردوس است، می فرمایند که قانتة الكبرى و سایر احبای الهی، جناب باب الباب را به این آیات زیارت کنند.

أنّه ليحفظ عباده المقرّبين و مرة ابتلى بيد الفرعون و ورد عليه ما يحترق به افئدة
 المخلصين و مرة علق على الصليب و رفع الى الله العزيز الجميل و مرة ابتلى بيد بوجهل ثمّ
 الذينهم قاموا عليه بالشقاق من اهل التفاق و ورد عليه ما لا يذكر بالبيان و كان نفس
 الرّحمان على ما ورد عليه لعليم و شهيد و مرة قتل مظلوماً فى ارض طف و استشهدوا معه
 الذين نسبهم الله الى نفسه المقدّس المنير الى ان قطعوا رأسه و اساروا اهله و داروهم فى
 البلاد و كذلك قضى عليه من جنود الشياطين و مرة علق على الهواء و استشهد فى سبيل
 الله المهيمن المقتدر القدير و مرة حبست فى ارض الطاء فى اربعة اشهر معلومات و لن
 يحصى ما ورد على قلم العالمين و بعد ذلك اخرجونى عن السجن و اطرودونى مع اهلى
 عن الاوطان الى ان دخلنا العراق و كنا فيه لمن السالكين و ورد علينا فى تلك الارض من
 الذينهم خلقوا بامرى ما لا يحصيه احد بحيث رميت فى كلّ آن برمى التفاق و مع ذلك
 سترنا الامر و كنا مبشراً بين العباد و داعياً الى الله العزيز الجميل الى ان قام على كلّ الملل
 بكلّ الحيل و اتى وحده قد قمت بنفسى فى مقابلة الاعداء و نصرت ربى بما كنت
 مستطيعاً عليه الى ان حقّق امرالله بكلماته و بطل عمل المشركين و بذلك اشتعلت نار
 البغضاء فى صدر الذينهم يدعون الايمان بنقطة البيان و كذلك سوّلت لهم انفسهم و زين
 لهم الشيطان اعمالهم و كانوا من الغافلين تالله قد ورد على من هؤلاء ما لا ورد من احد اذا
 بكت على عيون القاصرات فى الغرفات و ذرفت افئدة المخلصين و عن ورائهم بكت عين
 الله الملك السبحان المقتدر العلى الحكيم و من فتح الله اذنه يسمع ضجيج الاشياء و
 صريخها فى تلك الايام بما ورد على من هؤلاء الذينهم اقرّوا بالله فى اول ظهوره ثمّ كفروا
 به بعد الذى جائهم بجمال اخرى بسلطان مبین و كنا بينهم و بين الذينهم كفروا من ملل
 القبل الى ان اشرقت شمس البلاء عن افق القضاء و جاء حكم الخروج بما رقم فى الواح
 قدس حفيظ تالله الحقّ قد قمت فى مقابلة الاعداء فى ايام التى فيها اضطرب قلوب
 العارفين و تزلزلت اركان كلّ نفس و اقشعرت جلود الذينهم كانوا فى حولنا و كانوا من
 الموحدین الى ان نزلت جنود النصر من جبروت الله المهيمن العزيز العظيم و حفظنى
 بالحقّ و نصرنى بملائكة السموات و الارض ثمّ بجنود غيبه العالين و خرجنا عن المدينة
 بطراز الذى تحيرت عنه عقول العاقلين ثمّ افئدة العارفين و ما مرّ جمال القدم على مدينة
 الا و قد خضعت عند ظهوره اعناق المستكبرين و ما ورد على مقرّ الا و قد ذلّت له رقاب

الموحّدين والمشرّكين الى ان وردنا فى هذا السّجن وكان الله يعلم بما ورد على من الّذين كان فى صدرهم غلّ الغلام كأنّهم كانوا فى مرصد الغلّ لمن المنتظرين و ما مضى على من آن الا وقد رميت فيه برمى التّفاق من جنود المغلين تالله قد قتلت فى كلّ حين باسياف البغضاء ويشهد بذلك لسان الله العلى الاعلى ولكنّ النّاس هم فى غفلة و شقاق عظيم و ان النّاس لو طهروا آذانهم ليسمعنّ حينئذٍ ما يناديه ربّهم الابهى فى الرّفيق الاعلى ويكوننّ من السّامعين ولكنّ احتجبوا عما يتكلّم به لسان القدم فى جبروت الاعظم وكانوا من الغافلين وقاموا على على شأن افتوا على قتلى من غير بينة من الله و كتاب عظيم و لقد نزلت جنود النّصر مرّة بعد مرّة و حفظنى الله بها و جعلنى ناطقاً بذكره و ظاهراً بسلطانه و طالعا بانوار قدس كبرياته و منطقاً بثناء نفسه العلى العظيم و كذلك قضى علينا و قصصناه بالحقّ لعلّ النّاس يكوننّ من المطّلعين و انك انت يا ورقة الفردوس اذا وصل اليك هذا اللّوح الدرّى المنير قومى عن مقامك و خذيه بيد الخضوع ثمّ استنشقى منه رايحة الله ربّك و ربّ العالمين ثمّ ذكرى مصائب الّتى نزل ذكرها فيه لتكونى من الذّكارات فى الواح الله المهيمن العزيز القدير ثمّ ابغى امر ربّك على اللّواتى هنّ فى حولك ثمّ الذينهم اهدوا بهداية الرّوح و كانوا من الموقنين فهنيئاً لك يا ورقة الفردوس بما حركتك نسائم الرّوح و اجذبتك الى مصر الّتى مقرّ عرفان ربّك العزيز البديع و شربت عن كؤوس رحمة ربّك و فزت بما لا فاز احد من العالمين اذا فاشكرى ربّك ثمّ اقتنى له ثمّ اركعى ثمّ خذى كتاب الله بقوّة من عنده و أنّه لكتاب عظيم فى حبّدا لك بما نسبك الله الى اسمه الّذى به ظهرت رايات النّصر و اشرقت شمس الفضل و لاح قمر الجود و استقرّ جمال القدم على عرش اسمه العلى العظيم و به رفعت ملكوت الاسماء و زينت هياكل الصّفات و ظهر هيكل القدس بطراز اسمه القديم و به احاط سلطان الامر على الممكنات و استشرقت شمس الجود على الكائنات و به جرى التّهرين الاعظمين فى الاسمين الاعليين و ما شربت منهما الا الّذين اختصّهم الله لامره و انتخبهم بين عباده و اصطفاهم من بريّته و جعلهم مطالع اسمائه الحسنى و مظاهر صفاته العليا و جعلهم من الفائزين بلقائه الممنوع العزيز البديع و انك انت يا ورقة الفردوس زوربه من قبلى بما نزل حينئذٍ من جبروت الله المقدّس المتعالى الحكيم العليم و اذا اردت الشّروع فى زيارتك مطلع الاسماء و منبعها و مشرق الصّفات و مخزنها قومى ثمّ ولى وجهك شطر الفردوس مقرّ الّذى دفن فيه اسم

الأوّل وجعل الله مشهد هيكله المقدّس العزيز المنير فلما وجّهت قفى بالاستقرار وكبرى الله
 ربك تسعة عشر مرة وفي كلّ تكبير يفتح الله باباً من ابواب الرضوان الى وجهك ويهب
 عليك عن جهة الجنان رائحة السبحان وكذلك قضى الامر من لدن عزيز حكيم. ثمّ تبهيّ
 الله تسعة عشر مرة ايقاناً لامره و اقراراً لسلطانه واعزازاً لنفسه و اذعاناً لظهوره و اقبالاً الى
 وجهه المقدّس الطالع الظاهر الباهر اللّايح المشرق المنير وقولى: اشهد بنفسى وذاتى و
 كينونتى ولسانى وقلبى وجوارحى بانّ لا اله الا هو وانّ نقطة البيان لظهوره وبروزه وعزّه
 وشرفه وكبريائه لمن فى الملاء الاعلى ثمّ عظمته وقدرته و اقتداره ما بين الارض و
 السّماء و الذى ظهر بالحقّ انه لسلطانه على من فى السّموات و الارض و بهائه على من فى
 جبروت الامر و الخلق اجمعين (ثمّ قولى) اوّل روح ظهر عن مكمن الكبرياء و اوّل رحمة
 نزلت من سماء القدس عن يمين العرش مقرر ربنا العلى الاعلى عليك يا سر القضاء و
 هيكل الامضاء وكلمة الاتم فى جبروت البقاء واسم الاعظم فى ملكوت الانشاء اشهد
 بذاتى و نفسى ولسانى بانك انت الذى بك استوى جمال السبحان على عرش اسمه
 الرّحمن و بك ظهرت مشيئة الاولى لاهل الاكوان و بك نزلت نعمة الفردوس من سماء
 الفضل من لدن ربك العزيز المتّان و بك ظهر امر الله المهيمن المقتدر العزيز القدير و اشهد
 انك كنت اوّل نور ظهر عن جمال الاحديّة و اوّل شمس اشرقت عن افق الالهية لولاك ما
 ظهر جمال الهوية و ما برز اسرار الصّمدية اشهد انّ بك طارت طيور افئدة المشتاقين الى
 هواء القرب و الوصال و بك ذاقت قلوب العاشقين حلاوة الانس و الجمال عند اشراق
 شمس وجه ربك ذوالجلال و الاجلال لولاك ما عرف احد نفس الله و جماله و ما وصل
 نفس الى شاطئ قربه و لقائه و ما شربت الممكنات من مياه مكرمه و الطافه ما سقت
 الكائنات من خمر فضله و اكرامه و بك انشقت حجبات الموجودات و بك ظهرت
 ملكوت الاسماء و الصّفات و بك استهدى كلّ نفس الى شاطئ قدس عظيم و بك
 غرّدت الورقاء على افنان البقاء و دلح ديك العرش على اغصان سدره البهاء و بك ظهر
 جمال الغيب باسمه العلى الاعلى و بك نزل كلّ خير من جبروت العماء الى ملكوت
 البداء و رقم كلّ فضل من اصبع الله على الواح القضاء و بك احاطت الممكنات رحمة
 الله المقتدر العليم العظيم و لولاك ما رفعت السّماء و ما سكنت الارض و ما ظهرت البحار
 و ما اثمرت الاشجار و ما اخضرت الاوراق و ما اشرقت شمس الفضل عن افق قدس منير و

بك هبت روائح الغفران على كل من فى السموات و الارض و فتح ابواب الجنان على
 الاكوان و استجذبت افئدة الذين آمنوا بالله العزيز المقنن الكريم و انت الكلمة التى بها
 فصل بين الممكنات و امتاز السعيد من الشقى و النور عن الظلمة و المؤمن من المشرك
 من يومئذ الى يوم الذى تنشق فيه السماء و يأتى الله فيه على ظلل من الامر و فى حوله من
 الملائكة قبيل اذا شقت السحاب و اتى الوجه عن خلف الحجاب بربوات عز عظيم و
 المشركون حينئذ يفرّون عن اليمين و الشمال و اخذ السكر كل من فى السموات و الارض
 الا عدة احرف وجه ربك الرحمن الرحيم و اشهد انك حملت امانة ربك الرحمن و
 عرفت جمال سبحان قبل خلق الاكوان و فزت بقاء الله فى يوم الذى ما عرفه الا انت و
 هذا من فضل اختصك به قبل خلق السموات و الارضين و اشهد ان بذكرك فتحت السن
 الكائنات على ذكر ربهم العليم الحكيم و بشنائك موجدك قد قام الكل على ثنائه و يشهد
 بذلك كل الوجود من الغيب و الشهود و عن ورائه كان الله على ذلك لشهيد و عليم و
 انك نصرت دين الله و اظهرت امره و جاهدت فى سبيله بما كنت مستطيعاً عليه و
 بنصرتك ظهرت حجة الله و برهانه ثم قدرته و اقتداره ثم عظمتته و كبريائه ثم سلطنته على
 الخلائق اجمعين فطوبى للذين هم جاهدوا معك و حاربوا مع اعداء الله بامرک و طافوا فى
 حولك و دخلوا فى حصن ولايتك و شربوا عن كوثر محبتك و استشهدوا فى مقابلة
 وجهك و رقدوا فى جوارك و يكونون من الراقيدين اشهد بانهم انصار الله فى ارضه و امثاله
 فى بلاده و حزب الله بين بريته و جنود الله بين خلقه و اصفياء الله بين السموات و الارضين
 و اشهد بان ورد عليك فى سبيل ربك بلايا عظيمة و مصائب كبرى و احاطتک الضراء
 عن كل الجهات و ما منعك شئ عن سبيل بارئک و جاهدت بنفسك الى ان استشهدت
 فى سبيله و كنت من المستشهدين و انفقت روحك و نفسك و جسدك حباً لمولاك
 القديم و اشهد ان فى مصيبتك بكت كل الاشياء بين الارض و السماء ثم عيون المقرين
 خلف سرادق عز مبين و عرت الحوريات رؤسهن فى الغرفات و ضربن عليها بانامل قدس
 بدیع و خررن بوجوههن على التراب و جلسن على الرماد و ينوحن حينئذ على غرفات حمر
 منيرة و اشهد ان فى مصيبتك قد لبس كل الاشياء رداء السوداء و اصفرت وجوه المخلصين
 و اضطربت اركان الموحدين و بكت عين العظمة و الكبرياء فى جبروت قدس رفيع و اشهد
 يا مولاي حينئذ فى موقفي هذا بانك ما قصرت فى امر ربك و ما صبرت فى حب

مولاك و بلغت امره الى شرق الارض و غربها الى ان فديت في سبيله و كنت من
 المستشهدين فلعن الله قوماً ظلموك و قاموا عليك و حاربوا بنفسك و جادلوا بوجهك و
 انكروا برهانك و فرطوا جنبك و استكبروا عن الخضوع بين يديك و كانوا من المشركين
 اذا اسئل الله بك و بالدينهم في حولك بان يغفر لي و يكفر عني جريرتي و يطهرني عن
 دنس الارض و يجعلني من المطهرين و يرزقني بلقائه في تلك الايام التي غفلوا عنه و
 كانوا من المحتجبين و يوقني على الاقرار به و الاذعان لامره و الايقان بنفسه و الاقرار
 بآياته و الدخول في ظله و الاستقرار في جوار رحمته و الشهادة في سبيله و الانابة الى نفسه
 العلي العظيم و نسئل الله بك بان لا يحرمنا في تلك الايام عن بوارق انوار وجهه و بان
 لا يجعلنا محروماً عن بدائع فضله و مأیوساً عن رحمة التي احاطت العالمين و بان يستقرنا
 على حبه و يستقيمنا على امره بحيث لا يزل اقدامنا على صراطه الذي ظهر بالحق بين
 السموات و الارضين و الرحمة و التكبير و البهاء عليكم يا اصفياء الله بين العباد و امثاله في
 البلاد و على اجسادكم و على اجسامكم و ارواحكم و اولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم
 و على الذينهم حلوا في جواركم و طافوا في حولكم و نزلوا على باب رحمتكم و قاموا لدى
 ظهور انوار عفوكم و دخلوا على فناء قربكم و استقربوا الى الله بكم و استشفعوا عند الله
 بانفسكم و زاروا حرمكم و استبركوا بتربتكم و استشهدوا بهديكم و كانوا من المتوجهين الى
 وجهكم المطهر المقدس المشرق المنير فيا الهى و سيدى اسئلك به و بالدينهم رقدوا في
 حوله بان تجعلنا من الذينهم طاروا في هواء رحمتك و شربوا عن خمر مكرمتك و
 احسانك و بلغوا الى ذروة الفضل بجودك و الطافك و ذاقوا حلاوة ذكرك و سعدوا الى
 معارج القصى و مقاعد الاعلى بفضلك و مواهبك و انقطعوا عن كل الجهات و سعوا
 الى شطر افضالك و اخذتهم نفحات عز رحمانيتك و فوحات قدس صمدانيتك و انك
 انت المقتدر العزيز الحكيم فيا الهنا و محبوبنا فاغفر لنا و لوالدينا و ذوى قرابتنا من الذينهم
 آمنوا بك و بآياتك و بالذى ظهر بسلطانك ثم اجعلنا يا الهى في الدنيا عزيزاً باعزازك و
 فى الآخرة فائزاً بلقائك و لاتجعلنا محروماً عما عندك و لا مأیوساً عن كل ما ينبغي لك و
 انك انت ذوالجود و الاحسان و ذوالفضل و الامتنان و انك انت ربنا الرحمن و الهنا
 المستعان و عليك التكلان لا اله الا انت الغفور الكريم الرحيم كذلك فضلنا لك يا ورقة

الفردوس و ذکرناک فی هذا اللّوح لتتبعی ما امرت به و تكوننّ من القانتات فی الواح
قدس منیر.» انتهى

مطلب یکصد و سوم: اثمار سدره وجود

قوله تعالى:

«اثمار سدره وجود، امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کلّ بعد از توحید حضرت
باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است. در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم
اعلیّ مسطور. ان انظروا ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تعالى و اعبدوا الله و لا تشركوا به
شیئا و بالوالدین احساناً ملاحظه نماید احسان به والدین را با توحید مقرون فرموده، طوبی
لکل عارف حکیم یشهد و یری و یقرء و یعترف و یعمل بما انزله الله فی کتب القبل و فی
هذا اللّوح العظیم...» انتهى

مطلب یکصد و چهارم: لوح مبارک جمال قدم جلّ جلاله

مخاطباً لغصنه الاعظم جلّ ثنائه

قوله تعالى:

«حضرت غصن اعظم (هو الله) دو ورقه در چهارشنبه رسید، هر حرفی از آن شهادت داد بر
توحید ذات و تقدیس نفس حقّ از شبه و مثل طوبیّ لقلمکم و مدادکم و لورق فاز بذكرکم
نسئل الله ان یدخل بکم عبادہ فی لجة بحر احدیته و یسقیهم بذكرک کوثر الحیوان و
بیانک رحیق العرفان و یمدک بجنود العلم و الحکمة بحيث یفتح بک مدائن الآفاق و
القلوب لا اله الا هو العزیز المحبوب یا بصری علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی
و سماء رحمتی نسئل الله ان ینور العالم بعلمک و حکمتک و یقدر بک ما یفرح به قلبک
و تقرّ عینک انه علی کلّ شیء قدير. البهاء و الرحمة و الثناء علیکم و علی من یطوف
حولکم.» انتهى

مطلب یکصد و پنجم: مظلومیّت اهل حقّ

قوله تعالیٰ:

«جمیع اشیاء بر مظلومیّت اهل حقّ نوحه نمودند و جمیع را حزن احاطه کرده. ظلم‌هایی که در این کره من غیر سبب وارد شده به مثابه اشجاری است که غافلین به ایادی خود غرس نموده‌اند و زود است که اثمار آن را مشاهده نمایند. یومی از ایام در عراق شخصی ارتکاب عمل ناشایسته نموده و به ساحت اقدس فائز، بعد از رجوع او فرمودند: یا خادم، چون فضل ایام الهی مهیمن و محیط است، به او اظهار عنایت فرمودیم و الا مستحق سنگسار است و همچنین در مقام شخص دیگر که عنایت فرموده‌اند، فرمودند: نه، نه، یا خادم، مطمئن باش که او از اکثر عنایات الهی در عوالم نامتناهی محروم است و لکن چون اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نموده، نظر به اقبال و حبّش علی قدر مقدور محلّ عنایت واقع، از حقّ بخواه تا کلّ به مقام رضا فائز شوند و به عنایات کبریٰ مفتخر گردند و همچنین از حقّ بخواه مؤید شوند بر رجوع و انا التّوّاب الرّحیم».

مطلب یکصد و ششم: جعل الموت باباً للقائه

در لوح جناب سمندر نازل، قوله تعالیٰ:

«الحمد لله الذي جعل الموت باباً للقائه و سبباً لوصاله و علةً لحياة عباده و به اظهر اسرار كتابه و ما كان مخزوناً في علمه انه هو المقتدر الذي لم يعجزه ظلم الظالمين و لم يمنعه مطالع الظنون و الاوهام».

مطلب یکصد و هفتم: مرگ بابی از ابواب رحمت است

قوله تعالیٰ:

«هو المعزّي المشفق الكريم ... ورقة ضلع جناب نبيل ابن نبيل الذي صعد اليه يا ورقتي قد ورد عليك ما تعبّرت به الوجوه و ذابت به الاكباد نسئل الله ان يعزّيك و يسليک و ينزل

علیک ما یبدّل الحزن بالفرح و یزینک بطراز الصّبر الجمیل و الاضطبار الّذی وصّی به عباده فی التّزیل یا امتی اعلمی ان الموت باب من ابواب رحمة ربّک به ینظر ما هو المستور عن الابصار و ما الموت الّا صعود الرّوح من مقامه الادنی الی المقام الاعلی و به یسط بساط التّشاط و ینظر حکم الانبساط الامر بید الله مولی العالم و الاسم الاعظم الّذی به ارتعدت فرائص الامم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف الکّل ثمرات الصّعود و آثار الخروج من هذا الدّنی الی الرّقیق الاعلی لعمری ان المؤمن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدیة و فراغة سرمدیة ان الله هو التّواب الکریم و هو الغفور الرّحیم.»

مطلب یکصد و هشتم: نفوس منقطع به مطلوب فائزند

قوله تعالی:

«هو الله الامنع الاقدس الابهی لم یزل و لا یزال هر نفسی که منقطع شد از کلّ ما سوی الله و مقبل شد به او در هر مقام بوده به مطلوب فائز چه که در مقامات قرب معنوی بعد صوری حائل نبوده و نخواهد بود. آنچه لازال حائل بوده میانهُ حقّ و خلق حجبات نفس و هوئی بوده تا این حجبات باقی لازال عبد از انجمن قرب بعید است و لو بین یدی العرش حاضر باشد و بعد از خرق حجبات در مقابل وجه بوده اگر چه صد هزار فرسنگ به حسب ظاهر بعید باشد و آنچه از وجود انسانی مطلوب آن بوده که از کدورات اکوان به عنایت رحمان پاک و مطهر شود تا قابل منظر اکبر گردد و به جبروت باقی الهی وارد شود و اگر نفسی به این مقام فائز نشود، اگر مالک شود کلّ ارض و ما علیها را نفعی به او راجع نه ... اینکه نوشته بودی عجب دارم با این اقتدار این تحمّل را بلی و فی ذلک لآیات للعارفین و بیّنات للمقرّین و دلالات للآملین و اشارات للمخلصین در ظلمت نور انجم مستضیی و ظاهر و به محک ابریز از نحاس ممتاز و در حین نزول قضایا که ظلمت سطوت جمیع امکان را فرو گرفته انوار وجوه مقرّین و مقدّسین درّی و لائح مشاهده می شود یعنی آن نفوسی که ماسوی المحبوب را معدوم دانسته اند و مفقود شمرده اند و همچنین در ظهور محک و امتحان مقبل الی الله از معرض ممتاز، آنچه وارد شده و می شود از ظهورات حکمت الهیّه بوده و خواهد بود و احدی بر علم و حکمت آن مطلع نه الا نفسه العلیم

الخبیر ... جمیع آنچه ظاهر شده و می شود به امر او بوده و خواهد بود. لاراد لقضائه و لامرد لحکمه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.» انتهى

مطلب یکصد و نهم: لزوم مراعات حکمت در تبلیغ

قوله تعالی:

«... در این ظهور اعظم اکثری از احباء به تبلیغ امر مالک اسماء مأمور شده اند یعنی امر تبلیغ بر کلّ واجب شد که شاید جمیع دوستان رحمان به رتبه بلند اعلی و مقام اعزّ اسنی که می فرماید: من احیی نفساً کاتماً احیی الناس جمیعاً فائز شوند و لکن کلّ باید در امر تبلیغ به حکمت ناظر باشند، من دون آن جایز نبوده و نیست، مثلاً اگر نفسی الیوم باعلی التداء ناس را به هتک حجبات موهومه امر نماید، چنین نفسی لدی الله از مبلغین محسوب نه، چه که خارج از حکمت عمل نموده، چه که نفسی سالها در امری باشد و به آن تربیت یافته، یک مرتبه نمی توان او را منع نمود بلکه باید به تدریج به کمال شفقت و رحمت از لسان قوم بیاناتی نمود تا او در ضمن بیانات و حکایات به افق امر فائز شود و حجبات موهومه را خرق نماید. رحمت حقّ سبقت گرفته و فضلش احاطه نموده، این است که جمیع را به حکمت امر فرموده تا امری حادث نشود که سبب اضطراب عقول و نفوس گردد قبل از شهادت بدیع علیه من کلّ بهاء ابهات جمیع را امر نمودیم که من غیر ستر و حجاب ندا نمایند بما اراد الله عمل نمودند و کوثر شهادت را باعلی الاقداح نوشیدند و بعد از شهادت او کلّ به حکمت مأمور شده اند، الیوم تجاوز از او جائز نه ...» انتهى

مطلب یکصد و دهم: شجره ایمان و اثمار و اوراق و اغصان و افنان آن

قوله تعالی:

در لوح امین حاجی ابوالحسن نازل ... «ایمان را به مثابه درخت مشاهده کن، اثمار و اوراق و اغصان و افنان او امانت و صداقت و درست کاری و بردباری بوده و هست. به عنایت حقّ مطمئن باش و به خدمت امر مشغول.»

مطلب یکصد و یازدهم: جنین

در لوح مشهدی حیدر اصفهانی نازل، قوله تعالی:

«نفوسی که الیوم به عرفان الله فائز نشده‌اند، حکم جنین دارند. ان البالغ من بلغ و بلغ امری ملاحظه در نفوسی نما که خود را از اهل ایقان و اطمینان می‌شمردند و به انوار آفتاب ظهور الهی منور و ثابت و راسخ مشاهده می‌نمایند و لکن حین امتحان به کلمات نفوس موهومه که دلائلشان اوهن از بیوت عنکبوت است در غرقاب شبهه و ریب مشاهده می‌شوند. بسیار عجب است، زهی افسوس و حسرت ... اهل بهاء باید به استقامت و قدرتی ظاهر شوند که احدی را مجال گفتار و انکار نماند ... و اما ما سئلت فی الجنین بدان آنچه واقع شده و می‌شود در عالم به مقتضیات حکمت الهی بوده و جمیع با اثر و ثمر و خلق تمام و کامل خلق شده، اگر نفسی در امری از امور یا شیئی از اشیاء که امام عین اوست ملاحظه نماید و تفکر کند به یقین مبین ینطق و یشهد بان حکمته بالغه و صنعه کامل در ید که همیشه با انسان است تفکر نما که آنچه را داراست به مقتضای حکمت است، اگر یک رگ از رگ‌های او که خفی تر و باریک تر از همه است، علتی بر او عارض شود، قوت و حرکت ید ناقص گردد ... و آنچه هم خلق شده باید به رتبه کمال خود برسد و به مقام بلوغ فائز شود و اگر سببی از اسباب اخری منع نمود، این هم به مقتضای حکمت اخری بوده و حکمت در بعضی ظاهر و مشهود است و در بعضی باطن و مستور، مثلاً دست را حق عنایت کرده و از برای انسان هم لازم است چنانچه اعظم اسباب مشاهده می‌شود و لکن وقتی به سبب سرقت قطع می‌گردد، حال این نقص هم به نظر کاملین کامل است بل اکمل چه که علت حفظ و سبب منع عباد از اعمال شنیعه مردوده بوده. در جمیع اشیاء به این لحاظ ملاحظه نما معلوم است خلق جنین از برای نمو و بلوغ است و هر نفسی از ادراک کنه حکمت الهی عاجز بوده و هست عقل فی الحقیقه آیت اعظم است در انسان، طوبی از برای نفسی که به آن فائز است و لکن مع علو مقام و سمو رتبه او مشاهده می‌شود، از ادراک اکثر اشیاء عاجز است، چه آگاهی عقل از گواهی بصر است. اگر چشم نخل را مشاهده ننماید، عقل عالم اثمار و اوراق و اشجار و اغصان و افنان را در نواة ادراک نکند کجا قبل از رؤیت عقل ادراک نماید که شیئی در عالم

یافت می‌شود که ذره آن جمیع عالم را بسوزاند و رماد نماید و معدوم و مفقود کند، البتّه ید قدرت حقّ آن جنین را به عالم کمال رساند نه عوالم الهی منحصر به این عالم است و نه قدرتش از شیء ممنوع و نه قوّتش محصور به اسباب این عالم و چون ثابت و محقّق شد که صنع او تمام و کامل است و آنچه مشاهده شد و می‌شود به مقتضای حکمت است، در این صورت نزد هر نفسی ثابت و محقّق می‌شود که از برای آنچه ناقص مشاهده می‌گردد، تمامیت و کاملیت مقدر شده و ظاهر خواهد شد. انّه هو القادر الصّانع المدبّر الحکیم. اگر قلم اعلیٰ اسرار این مقام را بتمامه ذکر نماید، اسرار غیبیه را در ظواهر اشیاء مشاهده نماید...» انتهى

مطلب یکصد و دوازدهم: قصص اولی ناس را از استقامت منع نموده

در لوح علی قبل اکبر نازل، قوله تعالی:

«بسیار عجب است از اینکه مشاهده می‌شود نفوسی که مدّعی مقام استقامت و یقینند به رایحه [ای] از روائح هیاکل اوهامیه مضطرب و متزلزل می‌شوند قصص اولی ناس را از استقامت منع نموده و عدم ادراک از این عطیه کبری محروم ساخته، غافل از اینکه آنچه از قبل شنیده‌اند کذب صرف و افک محض بوده و هست ... از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی مانده؟ فرمودند: طفلی بوده و فوت شد، بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند، تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند. ملاحظه کنید که ظلم به چه مقام بوده و افتراء به چه رتبه رسید. بعد ذکر ناحیه مقدّسه و ظهور توابع به میان آمد، به همان تفصیلات که از قبل شنیدید، حقّ انصاف عطاء کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب از ابی لهب گذاشتند حال مدّت‌ها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود. این نفوس مجعوله کذب به همان تشبّهات متشبّهند...» انتهى

مطلب یکصد و سیزدهم: بلایا مثل غیث هاطل در جریان است

قوله تعالی:

«حقّ جلّ جلاله به لسان نبیین و مرسلین جمیع اهل ارض را به این یوم اقدس اعزّانور وعده داد تا کلّ از برای لقای الهی مستعد شوند و وقت را از دست ندهند و چون آفتاب ظهور از افق اراده اشراق نمود، کلّ اعراض نمودند و بر اعتراض قیام کردند. ای کاش به امثال این امور کفایت می نمودند، بلکه به افتراء قیام نمودند و بر سفک دماء مطّهّره فتوا دادند ما من ارض الا وقد سفکت فیها دمائهم و ما من هوآء الا صعدت الیه زفراّتهم ان ربّک لهو المحصی العلیم. این اعمال شنیعه سبب بأساء و ضراء کلّ من علی الارض شده و خواهد شد. چند سینه می شود بلایا از ارض منع نشده، مثل غیث هاطل در جریان است اگر در سمتی ساکن شود، از جهت دیگر شعله ظاهر گردد و نفوس مقدّسه مطمئنّه راضیه مرضیه آنچه بر ایشان وارد شود، فی سبیل الله بوده و خواهد بود. اگر شهید شوند، ارواحشان به رفیق اعلیّ صعود نماید و در فردوس اعلیّ مقریابند. لعمر الله لهم خیر ختام و حسن مآب و لکن نفوس ظالمه به شراره غضب عبیدالله ثانی مبتلا و بعد از خروج روح به عذابی که صد هزار بار از عذاب دنیا اشد و اعظمست، معدّب شده و خواهند شد. کذلک یخبرک من عنده علم الکتاب بلایا ساکن نشود الا بان یتوبوا و یرجعوا الی الله ربّ العالمین.» انتهى

مطلب یکصد و چهاردهم: از هر نفسی اطمینان جائز نه

قوله تعالی:

«یا حسین، به کمال حکمت به خدمت قیام نما بسیار از نفوسند که باطنشان غیر ظاهر است. ملاحظه نمایید تا به دام خائنین و کاذبین مبتلا نشوید، هر قولی لایق تصدیق نه و از هر نفسی اطمینان جائز نه. باید اهل الله صرّاف حقیقی باشند ما بین ناس، خالص را از غیر آن بشناسند. اگر الیوم از محلّی ضوضای مشرکین مرتفع شود، سبب ضرّ شجره بوده و

خواهد بود. بادهٔ محبت الهی را بنوش و به اهلش بنوشان. هر نفسی لایق رحیق عرفان نبوده و خائن به لباس امین درآمده و سارق به طراز حافظ و حارس...» انتهى

مطلب یکصد و پانزدهم: شمس

قوله تعالی:

«وَالَّذِي ارَادَ ان يَعْرِفَ سِرَّ مَا ظَهَرَ مِنْ ظُهُورِ قِبَلِي فِي الشَّمْسِ وَ قِيَامَهُ تَلْقَائِهَا طَوْبِي لِمَنْ سَأَلَ ذَلِكَ وَ ارَادَ ان يَعْرِفَ مَا سَتَرَ عَنِ افْتِدَاءِ الْعَالَمِينَ قُلْ تَاللَّهِ اِنَّهُ مَا ارَادَ مِنَ الشَّمْسِ الْاِجْمَالِي الَّذِي كَانَ مُشْرِقاً تَحْتَ السَّحَابِ بِانْوَارِ عَظِيمٍ فَلَمَّا جَعَلْنَا الشَّمْسَ مِنْ اعْظَمِ آيَاتِنَا بَيْنَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ لِذَلِكَ وَاقِفاً تَلْقَائِهَا فِي اَوَّلِ يَوْمِهِ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ مَا كَانَ فِي عِلْمِ رَبِّكَ اَعْلَى مِنْهَا وَ اعْظَمَ عَنْهَا لَوْ اَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ فَلَمَّا ارْتَدَّ الْبَصَرُ إِلَيْهَا قَالَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ اِنَّمَا الْبِهَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ طَلَعْتَكَ يَا اَيُّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ فَاشْهَدِي عَلِيٌّ مَا قَدْ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلِيٌّ نَفْسَهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ لِيُوقِنَنَّ الْكُلَّ بِظُهُورِ الشَّمْسِ فِي سِرِّ السَّرِّ وَ يَشْهَدَنَّ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ عَلِيٌّ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ. پارسى بشنو چون در آن ايام شمس مشرق بوده و لكن خلف سحاب اتماماً لميقات الله لذا آن ساذج وجود تلقاء شمس قائم چه که اعظم آیت شمس حقیقی بوده لیظهر خضوعه لله الفرد الواحد الاحد و به این اسم اعظم ناطق شدند تا کل در یوم ظهور به آنچه شهادت داده شهادت دهند و این کلمه از اصول اوامر الهیه است که در بیان نازل شده و بر هر نفسی الیوم لازم در هر بلدی که هست در یوم جمعه متوجّهاً الی شطرالله به این کلمات ناطق شود و محبوب عالمین را ذکر نماید نزد اهل بصر مشهود است که شمس بنفسها آیتی از آیات پروردگار بوده و مع ذلك ساذج قدمی که جمیع ممکنات به قول او خلق شده چگونه جائز که در نزد آیتی از آیات به این قسم خضوع و خشوع فرماید بلکه حباً لمن وعد فی الالواح بوده و خواهد بود چنانچه این امور در ظاهر هم واقع مثلاً نفسی محبوبی داشته نامه ای از آن محبوب به او می رسد او کمال خضوع و خشوع به آن نامه می نماید به شأنی که بر دیده و سر می گذارد و استشمام می نماید بر اولوالابصار محقق است که این امور ظاهره مخصوص خود مکتوب بنفسه لنفسه نبوده و نیست بلکه بنسبتی الی محبوبه بوده و خواهد بود حال غفلت اهل بیان را

ملاحظه کن که چه مقدار غافل شده‌اند نفسی را که به آیه‌ای از آیاتش محبوب عالمیان به این قسم و به این نحو اظهار حبّ فرموده از او غافل شده‌اند و به نفسی که لایق ذکر نیست متّبع فاف لهم و لوفائهم.» انتهى

مطلب یکصد و شانزدهم: توحید حقیقی

قوله تعالى:

«اصل معنی توحید اینست که نفوس مطمئننه در جمیع احوال به حقّ وحده متوجّه باشند و به رضای او حرکت نمایند اگر نفسی الیوم به جمیع اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود و به رضای حقّ فائز نشود البتّه ثمر نخواهد داشت اینست که می‌فرماید جهد نماید تا به کلمه رضا فائز شوید.» انتهى

مطلب یکصد و هفدهم: دنیا

قوله تعالى:

«... قسم به آفتاب افق توانایی اگر دنیا را قدری بود جمال قدم سنین معدودات در سجن اعظم ساکن نبود انسان تا در دنیاست فی الحقیقه در سكرات بوده و هست مگر قلوب فارغه که به بصر الهی در اشیاء ناظرند.» انتهى

مطلب یکصد و هجدهم: درباره افعال

در لوح حسین نازل، قوله تعالى:

«و اما ما سئلت فی الافعال فاعلم بان الخالق هو الله ربك و العامل هو العباد كذلك قضی الامر و اتی الحکم من لدن عزیز علیم انه خلق عباده و عرفهم مناهج الهدایة و سبل امره و خلق فیهم قدرة لیستطیعن بها ان یسلکوا سبل الحقّ من سلک فیما اراد مولاہ أنّه نجی و امن و الّذی اعرض أنّه کفر بالله المهیمن القیوم.» انتهى

مطلب یکصد و نوزدهم: خصائص اهل بهاء

قوله تعالى:

«قل الَّذِينَ ارْتَكَبُوا الْفِحْشَاءَ وَتَمَسَّكُوا بِالْدُّنْيَا أَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ هُمْ عِبَادٌ لَوْ يَرُونَ
وَأَدْيَاءٌ مِنَ الذَّهَبِ يَمْرُونَ عَنْهُ كَمَرَّ السَّحَابِ وَلَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا إِلَّا أَنَّهُمْ مَتَى لِيَجِدْنَ مِنْ
قَمِيصِهِمْ أَهْلَ مَلَأَ الْأَعْلَى عَرَفَ التَّقْدِيسَ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ
لَوْ يَرِدْنَ عَلَيْهِمْ ذَوَاتُ الْجَمَالِ بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ أَبْصَارُهُمْ بِالْهَوَىٰ أَوْلَتْكَ خَلَقُوا
مِنَ التَّقْوَىٰ كَذَلِكَ يَعَلِّمُكُمْ قَلَمُ الْقَدَمِ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ». انتهى

مطلب یکصد و بیستم: ضرر بر حق ممکن نیست

قوله تعالى:

«أَكْرَجَمِيعِ عَالَمِ حَزْبٍ وَاحِدٍ شُودَ وَبَرَضَرَ حَقِّ قِيَامِ نَمَائِدِ مَعْدُومٍ صَرَفَ بُوْدِهِ وَهَسْتِ أَنَا مَا
نَخَافُ مِنْ أَحَدٍ نَنْطِقُ بِأَعْلَى النَّدَاءِ قَدْ أَتَى الْمِيقَاتِ وَأَتَى مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ مِنْ
سَمَاءِ الْأَمْرِ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ». انتهى

مطلب یکصد و بیست و یکم: حزن و سرور در قبضه قدرت حق است

قوله تعالى:

«حَزْنٌ وَ سُرُورٌ وَ فُقْرٌ وَ غِنَاٌ وَ شِدَّةٌ وَ رِخَاءٌ وَ عَسْرٌ وَ يَسْرٌ كُلٌّ فِي قَبْضَةِ قَدْرَتِ أَوْ بُوْدِهِ وَ هَسْتِ
يُعْطَى كَيْفَ يَشَاءُ لَأَرَادَ لَأَمْرَهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ هُوَ الْغَالِبُ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ». انتهى

قوله تعالى:

«رُوحٌ قَلْبِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ اسْتِ وَ زِينَتِ أَوْ إِقْرَارِ بَأَنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ ثُوبٌ أَنْ
تَقْوَى اللَّهِ وَ كِمَالٌ أَنْ اسْتِقَامَتِ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لِمَنْ أَرَادَهُ أَنَّهُ يَحِبُّ مِنْ يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ». انتهى

مطلب یکصد و بیست و دوم: تجدید عالم

قوله تعالی:

«... انا جددنا العالم من نفحات الوحي و اظهرنا ربيع المعاني و القوم اكثرهم لا يفقهون.»
انتهی

مطلب یکصد و بیست و سوم: به حرفی آمدند و به حرفی برگشتند

قوله تعالی:

«لعمراً لله مقدر شده از برای اولیاء آنچه که اقلام عالم از ذکرش عاجز و قاصر است بعضی از عباد مشاهده شد به حرفی آمدند و به حرفی برگشتند الوان دو یوم ایشان را از عنایت ابدیه و نعمت‌های سرمدیه منع نمود و محروم ساخت.»

مطلب یکصد و بیست و چهارم: خطاب به حرم مبارک در شیراز

در لوح حرم مبارک در شیراز نازل شده (یعنی در لوح حرم حضرت اعلیٰ جلّ ذکره) قوله تعالی:

«از مصائب وارده مکدر نباشید چه که لازال بلایا مخصوص اصفیای حقّ بوده و خواهد بود پس نیکوست حال نفسی که بما ورد علیه راضی و شاکر باشد چه که وارد نمی‌شود بر نفسی من عندالله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده ما بین سماوات و ارض و چون ناس به این سرّ و ستر آن آگاه نیستند، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می‌نمایند.»

مطلب یکصد و بیست و پنجم: لسان پارسی

قوله تعالى:

«محبوب عالم به لسان پارسی تکلم می فرماید دوستان او هم اگر به این لسان تکلم نمایند و بنویسند لدى الوجه مقبول است.» انتهى

و در لوح دیگر نازل، قوله تعالى:

«اگر چه لسان عربی احسن است و لکن گفتار پارسی احلی.» انتهى

مطلب یکصد و بیست و ششم: تلاوت آیه قرآن برای گشایش امور

قوله تعالى:

«اقرأ ما انزله الرحمن في الفرقان و من يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شئ قدراً. این آیه مبارکه را هر یوم قرائت نمایید، اوست مبدأ فضل و عطاء و مشرق رحمت و بها، ان شاء الله باب بسته می گشاید و امور متوقفه به حرکت می آید.» انتهى

مطلب یکصد و بیست و هفتم: فضل حق

قوله تعالى:

«فضل حق را کرانی نه و عنایتش را انتهایی نه از برای دوستان بعد از قطع اسباب قرب و وصال اسباب دیگر مقدر فرمود و آن را نام قلم و مداد نمود. لله الحمد فی کلّ الاحوال.» انتهى

مطلب یکصد و بیست و هشتم: عسر و یسر

قوله تعالی:

«اگر عسری وارد شود البتّه به یسر تبدیل گردد. هذا ما انزله الله فی کتب القبل و فی هذا الكتاب المبین. فقر عندالله سبب ذلّت نبوده بلکه علت فخر بوده. این مظلوم وقتی از اوقات بر او گذشته که اسباب معاش از اکل و شرب و فراش هیچ با او نبوده. لعمری قد کنت فی فرح لایعادله فرح العالم چه که آنچه وارد می شود، من عندالله است. عباد موقنین و اماء موقنات باید صابر بلکه شاکر باشند.» انتهى

مطلب یکصد و بیست و نهم: عرفان عرفاء

در لوح مرحوم اخوی رضی الرّوح نازل، قوله تعالی:

«ملاحظه در عرفان عرفای سابق نمایید لعمری کلّ در تیه اوهام هائمند و در بحرظنون مستغرق. مثلاً الیوم اگر نفسی علم هندسه تحصیل نماید نزد حقّ احبّ است از آنکه جمیع کتب عرفاء را حفظ نماید چه که از آن ثمر مشهود و در این مفقود تا چه رسد به علوم منتفعه فوق آن.» انتهى

مطلب یکصد و سی ام: محبت با اهل عالم

قوله تعالی:

«طوبی از برای نفسی که امروز به قصد اصلاح عالم سر را به فراش می گذارد و برمی دارد. بهترین اعمال محبت با اهل عالم است. حزبی که فی الحقیقه مانع این فیض اعظم و فضل اکبر است، حزب شیعه بوده و هست. قد غرتهم عقایدهم و اوهامهم از حقّ می طلبیم آن حزب را تأیید فرماید بر رجوع من الظلم و الاعتساف الی العدل و الانصاف. ان الله هو المقتدر القدير.» انتهى

مطلب یکصد و سی و یکم: مشورت

قوله تعالى:

«... این امور به مشورت معلق است و آنچه از مشورت اختیار ظاهر شود هم او حکم الله المهيمن القيوم است.» انتهى

مطلب یکصد و سی و دوم: نسبت ظاهری

قوله تعالى:

«باید نفوسی که در اقبال و ایمان و عرفان سبقت گرفته اند به کمال محبت حرکت نمایند. این فقره در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و فی الفرقان السابقون السابقون اولئك المقربون.» انتهى

مطلب یکصد و سی و سوم: حلم حق

قوله تعالى:

«ای نبیل، حلم حق به مقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حق را غافل شمرده اند. هذا خسران مبین حرکت نمی کند شیء ای مگر به اذن و اراده او و خطوط نمی نماید در قلوب، امری مگر آن که حق به او محیط و عالم و خبیر است.» انتهى

مطلب یکصد و سی و چهارم: معراج رسول

در لوح خلیل قزوینی حاجی محمد ابراهیم نازل، قوله تعالى:

«... قل يا قوم قوموا عن النّوم تالله قد ظهر ذات القدم و تطوفن في حوله ارواح النّبیین ثمّ سدرة المنتهى قل ان محمّد قد عرج سبعين الف سنة الى ان بلغ الى فناء هذا الباب فويل لمن كذب و تولى ...»

مطلب یکصد و سی و پنجم: نظر به اسباب ظاهره

قوله تعالی:

«در بعضی امور به اسباب ناظریم، لذا در عهده تأخیر و تعویق می ماند و الا آنه یجری الامور بحركة من اصبعه و هو القوی الغالب القدير.»

مطلب یکصد و سی و ششم: انقطاع

قوله تعالی:

«انقطاع سبب ارتفاعست و تقوا علت ارتفاع.»

مطلب یکصد و سی و هفتم: ثمرات اعمال

قوله تعالی:

«... اگرچه ثمرات این اعمال نظر به عدم استعداد ارض مستور است، و لکن در خزائن حق کل محفوظ سوف یظهره بالحق آنه هو العادل الحکیم. اجر یک حرف ضایع نشده و نخواهد شد.»

مطلب یکصد و سی و هشتم: اگر این امر...

قوله تعالی:

«قسم به آفتاب حقیقت که از افق سجن عکاء مشرق و لائح است، اگر این امر در مدن خارجه نشر می شد هر آینه اکثر اهل آن دیار مقبل مشاهده می گشتند این ایام خبرهای خوش از آن جهات رسیده و نوری که اهل ایران در اطفای آن جاهد و ساعی احزاب مختلفه به ظهور و بروز و اسباب تجلی و اشراق آن مشغول عن قریب ظاهر می شود آنچه حال از اعین عالم مستور است.»

مطلب یکصد و سی و نهم: معاشرت با جمیع احزاب

در لوح آقا زین العابدین نازل، قوله تعالی:

«معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رائحه بغضاء در امرالله مولی الوری از ایشان بیابید از امثال آن نفوس احتراز لازم امرأ من لدی الله ربّ العرش العظیم.» انتهى

مطلب یکصد و چهلم: قرائت خطبه و حضور شهود در نکاح

قوله تعالی:

«... این که سؤال نموده بودید که شخصی با شخصی ای مدعی شد که عقد منی و آیه رضا را من و تو قرائت نمودیم و به مهر معینی هم موافق حکم کتاب مقرر دیگر از طرفین کسی را نداشتند که به اذن و اجازه ایشان واقع شود و شهود دیگر هم در میانه نبود حال شخصی منکر است می گوید ابدأ همچو امری واقع نشده و کذب است، تکلیف چیست و حکم چه این مراتب تلقاء وجه عرض شد، فرمودند: این عقد موافق حکم کتاب واقع نشده چه که باید خطبه خوانده شود و جمعی حاضر باشند تا بعد احدی نتواند انکار نماید خطبه فرض نیست و لکن حضور شهود لازمست و بعد از تحقق بیت عدل و رجال آن البتّه شخصی را مع بعضی از برای این امر به خصوص معین می نمایند تا امور موافق قانون الهی اجرا شود اگر ما بین دو نفر فی الحقیقه هم امری واقع شود چون بما حکم الله واقع نشده، مقبول نبوده و نیست چه اگر به غیر این عمل شود، سبب هرج و مرج و فساد و جدال خواهد شد. آنّه ظهر و اظهر صراط المستقیم تا هر امری در مقام خود مهمّ مشاهده شود لهما ان یتوباً و یرجعاً الی الله الغفور الکریم. آنّه یغفر عباده و هو المشفق العزیز الرحیم.» انتهى

مطلب یکصد و چهل و یکم: ناصرالدین شاه

قوله الاحلی:

«حضرت سلطان، آیده الله را در اکثری از الواح ذکر نمودیم ذکرى که عرفش باقى و دائم است و لکن آن حضرت، قدر این نعمت را ندانستند و به خدمت چهل سنه التفاتى ننمود حال مبتلا شده به آنچه غیر حقّ به آن آگاه نه. قد انقطعت راحته و نومه امراً من لدى الله الأمر الحکیم.» انتهى

مطلب یکصد و چهل و دوّم: لسان عمومی

قوله تعالى:

«بعضی از احزاب عالم همّت بر آن گماشته‌اند که به لسان‌های مخصوصه خود تکلم نمایند و این فقره را سبب علوّ و سموّ خود دانسته‌اند، چنانچه اهل ایران که به طراز قابلیت و استعداد مزینند اراده نموده‌اند به لسان قدیم تکلم نمایند و آنچه از خارج داخل شده، خارج نمایند و لکن نزد مظلوم، محبوب آن که جمیع عالم را یک وطن مشاهده نمایند و در ترویج یک لسان یا دو چنانچه از قبل گفته شد، همّت گمارند تا جمیع آفاق به نور اتفاق فائز شود...» انتهى

مطلب یکصد و چهل و سوّم: سبب و علت هستی

قوله تعالى:

«دوست یکتا می‌فرماید: عالم خلق شد و امم از عرصه عدم به وجود آمد که شاید سبب و علت هستی و خلق خود را بیابند و بدانند عهدها گذشت و قرن‌ها تمام شد، هنوز ادراک ننموده‌اند که از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند و برای چه آمده‌اند. سبحان الله ربّ العرش العظيم. سبحان الله ربّ الكرسي الرفیع. هر صاحب درایتی متحیر و هر صاحب ذکایی متفکر... اعمال خود عباد ایشان را از مالک ایجاد منع نموده و الا فیض فیاض، مهیمن و

محیط بوده و خواهد بود. فضل عمیّمش عالم را فرا گرفته و کرم محیطش جمیع را احاطه نموده...» انتهی

مطلب یکصد و چهل و چهارم: لزوم توجه به حقّ

در لوح عزیز نازل، قوله تعالی:

«اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند، ادراک می نمایند که مصلحت کلّ ظاهراً و باطناً توجه به حقّ جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطله ایشان به صور بلائی مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده. نظر بما قدر من القلم الاعلیٰ این جهات را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البتّه این ستر را ظهور و بروزی از پی، مگر به ملاحظه نفوس مقدّسه ثابتّه راسخه مطمئنّه مستقیمه بلائی کبری و رزایای عظمی منع شود. اّنه علیّ کلّ شیئی قدیر. و لکن آنچه از قلم اعلیٰ نازل، اکثری ظاهر و مشهود.» انتهی

مطلب یکصد و چهل و پنجم: میرزا تقی پریشان

نامه ای است که جمال قدم جلّ جلاله به خطّ مبارک خود برای برادر خود میرزا تقی معروف به پریشان فرستاده اند، قوله تعالی: ^۱ جناب میرزا تقی اصعده الله الیٰ جبروت فضله هو الله تعالیٰ شأنه العزیز یا اخی و حبیبی مدّت ها گذشت که هر آن آن قرنی بوده و از آن جناب خبری مسموع نیفتاد به این جهت حزن لایحسی وارد و خدای واحد شاهد حال بوده که در جمیع احیان در ذکر آن حبیب جان بوده ایم و بما کنت مستطیعاً علیه درباره آن جناب اهمال نرفته و نخواهد رفت و ما هو الاّ الدعا و اّنه لهو الفعّال لما یشاء و از شما بسیار بعید است که هیچ ذکری از این مسجونان در این امتداد زمان ننموده اید البتّه این تأخیر از قضایای ربّانی بوده و کذلک قضی الامر من لدن عزیز قدیر و اگر از امورات وارده

۱. این نامه را جناب ایادی امرالله آقای سمندری از روی خطّ مبارک در بندرگز سواد فرموده اند.

به این عبد بخواهید مّطلع شوید تا الله لن يذكر بالقلم و لن يجرى على المداد و لن يتمّ بالالواح و لن تحمله انفس العالمين و كان الله على ما اقول شهيداً. باری، حال در سجن مسجونم و به بلايای لا يعد مبتلا و ما اطع بذلك و بما ورد على الآ الله المحصى العليم. و در جميع رزايای وارده و بلايای متابعه شاکر بوده و ان شاء الله خواهيم بود و ما اراد الله لی هو مرادی و ما قصد هو مقصودی فی الآخرة و الاولی و زیاده از آنچه ذکر شد، اگر مرقوم گردد، البتّه بر حزن آن جناب بیفزاید، لذا به این چند کلمه اختصار رفت امیدواریم از بدایع رحمت رحمانی و ظهورات مواهب سلطان عزّ صمدانی که لزال آن جناب بر سریر عزّت متمکن باشند و بر رفرق صحّت متّکی و ليس هذا على الله بعزیز از خدا لقا طلبیم اگر چه مشکل به آن مرزوق شویم چه که قضا فوق رأس حاضر و منتظر است و آنّه لایسئل عما يفعل و هو العالم الحکیم خدمت صاحبه والده عرض ذکر از این غریب بعید معروض دارید.» انتهى

مطلب یکصد و چهل و ششم: عن قریب اصحاب در همه دیار معزز باشند

قوله تعالى:

«هو العزيز فاعلم بان الطير قد طار عن غصن الفراق بما اكتسبت ايدي الظالمين ولكن امر به قسمی شده که عن قریب اصحاب الهی در همه دیار معزز باشند الحمد لله جميع اعداء مخذول خواهند شد، دیگر مثل قبل نیست که مردود همه دول باشند. حال چنان شده که جميع طالبند ان شاء الله ثمرات آن ظاهر خواهد شد و اگر ضرری به این جانب رسید ذلك من سنة الله قد خلت من قبل...» انتهى

مطلب یکصد و چهل و هفتم: مراتب ارتقاء عباد

قوله تعالى:

«... ثم اعلم بان نصب بیننا و بین العباد سلم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه

المقامات يصل الي ملك الاسماء والصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البهاء لاتعطلوا انفسكم على هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب كذلك ينبغي لعبادنا المقربين.»

مطلب يكصد و چهل و هشتم: كتاب اقدس

جمال قدم جلّ جلاله در لوحی می فرمایند، قوله تعالی:

«... کتاب اقدس از ملکوت مقدّس الهی نازل، باید کلّ به آن عمل نمایند. قسم به مربّی امکان که بحر حیوان در او مستور است و نفعه رحمان از او در هبوب، نیکوست حال نفوسی که به آن تشبّث نمودند و تمسّک جستند.»

مطلب يكصد و چهل و نهم: لوح ابوالفضائل

در لوح ابوالفضائل نازل، قوله تعالی:

«... بگو ای عباد، به راستی گفته می شود و به راستی بشنوید. حقّ جلّ شأنه ناظر به قلوب عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و اموال کلّ را به ملوک و سلاطین و امراء واگذارده، چه لازال علم یفعل مایشاء امام حضور بازغ و ساطع، آنچه امروز لازمست، اطاعت حکومت و تمسّک به حکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدر فرموده. قسم به آفتاب راستی که از افق سجن اعظم مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدام و افضل است چه که این نفس در لیالی و ایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست و لکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد وردّ و سبّ و قتل و تاراج مشغولند...»

مطلب یکصد و پنجاهم: اعمال بعضی نفوس سبب احزان است

قوله تعالی:

«اعمال بعضی سبب احزان شد. امروز ناصر حقّ اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده، مکرّر این کلمه علیا از قلم اعلیٰ نازل، ضرّ این مظلوم زنجیر و کند ارض طاء نبوده و همچنین ظلم ظالم‌های ارض میم نه، بلکه از نفوسی است که دعوی محبّت می‌نمایند و خود را از اهل بهاء می‌شمرند و لکن مطیع نفس و هوی مشاهده می‌گردند. امروز باید اولیاء به نور تقوا منور باشند و به نار انقطاع مشتعل، اینست وصیّت حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد طوبیٰ للعاملین...» انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و یکم: باید به مقتضای ایّام و نفوس و اوقات ناظر باشید

قوله تعالی:

«... بعضی از صراط مستقیم حکمت که اسّ اساس مدنیّت الهیه است انحراف جسته‌اند مثلاً رضیع را به جای لبن، لحم می‌دهند و مریض را به جای تریاق زهر. بگوای متوجّهان افق هدایت، شما اطّباّی معنوی و حکمای حقیقی هستید باید به مقتضای اوقات و ایّام و نفوس ناظر باشید نفسی که از ذکر ولایت مضطرب می‌شود، چگونه قابل حمل ذکر الوهیّت است. نفوسی که خود را از اقویا و علمای اهل بیان می‌دانستند از ذکر الوهیّت منصعق گشتند تا چه رسد به نفوسی که در کور فرقان تربیت شده‌اند و در دست علمای اوهام قرن‌ها مبتلا بوده‌اند. حبه‌های حکمت ربّانیه را در اراضی جزره ضایع ننمایید به اندازه هر نفسی تکلم کنید کلشیی عنده به مقدار باید طفل طلب را به لبن اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه تربیت نمایید و بعد به فواکه طیّبه ولایت و امثال آن تا به حدّ رشد و بلوغ رسد، در این وقت اگر به اطعمه ادکار الوهیّت و ربوبیّت مرزوق شود، باسی نخواهد بود این بس واضح است که هر نفسی طالب عرفان حقّ بوده و خواهد بود و سبب اعراض و اعتراض و غفلت و جهالت اوهامی بوده که از قبل به آن تربیت یافته‌اند و خرق این اوهام بسیار مشکل است مگر به تدابیر انفس مقدّسه کامله رحمت حقّ سبقت داشته چنانچه

مشاهده می‌شود ذات مقدّسش در کمال رأفت و رحمت و شفقت با عباد سلوک می‌فرماید کَلّ باید بر اثر قدم او مشی نمایند و به قدر طلب ذکر مطلوب کنند و به مقدار عطش صافی کوثر عرفان را مبدول دارند. انا خلقنا النَّفوس اطواراً.» انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و دوّم: ستّه ثانیه

قوله تعالی:

«حمد محبوب عالم را که به اشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نفحة کلمه اولیه مهتر گشته‌اید و به ستّه ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء ستّه اولیه بوده عارف شده‌اید این است مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاءالله از آن اخبار فرموده. قوله الواو و ثلاثة احرف ستّه و الف و ستّه و قد مضت ستّه الايام و الالف هو التمام و لا کلام فکیف ستّه ایام الآخر و الا لما حصل العود لانه سرّ التّکنیس لرمز الرّیس فان حصل من الغير الاقرار بالستّه الباقیه تم الامر بالحجّة و ظهر السرّ الاعظم الی آخره ستّه اولیه اشاره بسموات کور قبل است که در ستّه ایام خلق شده. قد مضت ای طویت بالالف القائمه الّتی هی النّقطه ثم ارتفعت ستّه اخرى بظهور اسمی الابهی كذلك ینبک العلیم الخبیر و به ظهر سرّ التّکنیس لان علم الرّیس قد نصب علی کلّ علم باذخ منیع كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم و اسفلهم طوبی للعارفین.» (لوح مآ احمد حصاری) انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و سوّم: بیان مبارک در باغ رضوان در عکاء

در باغ رضوان عکاء از فم اطهر صادر، قوله الاعلی:

«صبح یوم مبارک جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد و هر شجره به کلمه‌ای ناطق و هر ورق به ذکر می‌ترنم. نخل‌ها به ذکر انظر الی آثار رحمة الله ذاکر و نهرین به لسان فصیح به قرائت کلمه مبارکه منّا کلّ شیء حی مشغول. سبحان الله به اسراری ناطق بودند که تحیر آورد، آیا در کدام دبستان وارد شده‌اند و نزد که تعلیم گرفته‌اند. بلی، این مظلوم یعلم و یقول عندالله المهیمن القیوم و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی به حضور حاضر و

به نیابت آن جناب به زیارت فائز خوان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی به اسم آن جناب به عمل آمد. فی الحقیقه ما تشتهی الانفس وتلذذ الاعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آن حرکت صوت خوشی مسموع و به کلمه مبارکی ناطق، گویا از برای غایبین طلب حضور می نمودند و ابصار به مشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی ایدک و ایدها باری من فی البستان به نعمت های بدیعه لطیفه متنعم و در انتها به حمد و شکر مولی الوری ناطق، فی الحقیقه جای اولیاء نمودار. نسل الله تبارک و تعالی ينزل علیکم فی کلّ حین رحمة من عنده و برکة من لدنه فضلاً من جانبه انه لهو الغفور الکریم...» انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و چهارم: مصائب مبارک

قوله تعالی:

«... قل انّ سمّ المشرکین قد نفذ فی انامل القدس و منعها عن التحریر و ما جرى من قلمی علی ما اقول شهید کذلک ورد علينا من الذین کفروا مرّة بعد مرّة و انا نشکر الله فی قضایاه و نکون علی شکر عظیم...»

قوله تعالی:

«سبحان الله، اگر نفسی از این افق اعراض نماید به کدام افق توجه می نماید و به چه حجت و برهان متمسک می شود. لعمر الله ان الحجة تطوف (حولی) و البرهان يسجد لوجهی ولكن القوم اکثرهم فی حجاب مبين.» انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و پنجم: ممکن جائز الخطاء بوده و هست

در لوح شخصی به نام شیخ علی فرموده اند، قوله تعالی:

«... آن جناب به مثل کرام‌الکاتبین الواح متعدده در ذکر بعضی از نفوس نوشته‌اند و لکن از قرار روایات قبل کرام‌الکاتبین به اعمال حسنه و سیئه هر دو مأمورند آن جناب سیئات هر یک را مرقوم داشته‌اند این فقره بسیار مایه تحیر شد. ای برادر من، آنچه می‌گویم لله می‌گویم اگر حقّ جلّ و عزّ به این عبد فانی و سایر دوستان به عدل عمل فرماید و قسطاس عدل به میان آید، از برای احدی ملجایی و مفرّی نخواهد بود و لکن چون ایام ظهور اعظمست، لذا به فضل اکبر معامله فرموده و می‌فرمایند، فی الحقیقه اگر نفسی به دیده انصاف مشاهده نماید، هستی و وجود و ذکر و ثنای خود را خطای عظیم مشاهده نماید تا چه رسد به اعمال و اقوال نالایقه مردوده، لذا باید این عبد و آن جناب به حبل عنایت حقّ متمسک شویم و از او به کمال تضرّع و ابتهال طلب نماییم تا جمیع احباب را از شئونات نفس و هوئی حفظ نماید و به افق اعلیّ متوجّه فرماید معلوم است ممکن جایز الخطاء بوده و هست، و لکن الیوم چون آفتاب کرم مشرق و بحر رحمت در امواج، لذا لحاظ الله به اعمال طیبه نفوس مقبله متوجّه است لیس هذا الا من فضله و جوده علیّ عباده و رحمته و کرمه علیّ احبائه عیسی ابن مریم روحی له الفداء یومی از ایام با جمعی از حواریین مشی می‌فرمودند تا آن‌که به سگ مرده‌ای رسیدند، اظهار تنفر نمودند و مذکور داشتند رائحه کریهه از این استشمام می‌شود، آن مکمن شفقت و مرحمت فرمودند دنداننش بسیار سفید است. حال ملاحظه نمایید چگونه ستر عیب فرمودند روحی لعنایته الفداء و این نبود مگر از برای تعلیم همراهان تا نظر کلّ بر اعمال حسنه ناس متوجّه باشد و عیوب یکدیگر را مستور دارند. نشهد انّه لهو المعلم العلیم الحکیم. عصمت کبریّ مخصوص حقّ جلّ و عزّ بوده و خواهد بود، احدی را از این کوثر اطهر نصیبی نبوده و نیست و جز حقّ البتّه کلّ جایز الخطاء بوده و هستند...»

مطلب یکصد و پنجاه و ششم: تجاوز از حکمت سبب ضوضاء شود

در لوح آقا میرزا آقای افغان نازل شده، قوله تعالی:

«در اکثری از الواح کلّ را به حکمت امر نموده‌اند و جمیع را به اخلاق و آداب و اعمال طیبه مرضیه حسنه امر فرموده‌اند، مع ذلك بعضی تجاوز از حدود الهی نموده، سبب نفاق

و ضوضای ناس گردیده‌اند، چنانچه یومی از ایّام تلقاء عرش ایستاده بودم، ذکر شهدای آن ارض را فرمودند و مکرراً از لسان اقدس «علیهم بهاءالله» اصغا شد و بعد فرمودند اگرچه فی سبیل الله شهید شدند و شهادتشان مقبولست و لکن قدری از حکمت تجاوز نموده بودند آنّه لهو العالم الخبیر. در سنّه گذشته، در اکثری از بلدان خود احباب سبب ضوضاء شده‌اند مع آن‌که در اکثر الواح کلّ را وصیّت فرموده‌اند به حکمت و صبر و سکون و بما یرتفع به امرالله المهیمن القیوم ...

.... آنچه بر خلاف امرالله واقع می‌شود، نفع نداشته و ضرّش به خود انفس غافله راجع. سهلست از اجماع این ارض از برای اصل شجره مبارکه هم ضرّ داشته و دارد چنانکه حرکت از ارض سرّ سبب اجماع احباء شد در آن ارض و لکن از لسان عظمت این کلمه مکرر اصغاء شد، فرمودند آنچه بر ساحت عرش وارد شود سبب و علّت اعلاّی کلمه الله است چنانچه تا حال هم همین قسم مشاهده شد، بعد از ورود در این ارض که ارض سجن باشد، حکم از مصدر حکم صادر که با احدی ملاقات نکنند حتّی دلاک هم به جهت حلق رئوس بدون ضابطیه نزد مسجونین نرود، چنانچه مقصود عالمیان در اشهر معوده به حّمّام تشریف نبردند و لکن حال به قسمی شده که احباء به هر شهری که می‌خواهند می‌روند، جز جمال قدم که در بیت ساکنند و با احدی معاشر نیستند.» انتهی

مطلب یکصد و پنجاه و هفتم: دیک العرش

«بسم الله الاقدس الاقدس قد استقر جمال القدم علی عرش اسمه الاعظم و دیک العرش امام الوجه یتغنی باحسن التّغّمات و یتترّم بابدع التّرتّمات و ینادی یا ملاء الارض و السّمآء ان ابشروا بما خرقت الاحجاب و هتکت الاستار و ظهر وجه المحبوب من افق الاقتدار بسلطان لانمنعه سطوة الفجّار و لا نعاق المنکرین هلموا و تعالوا ثم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب هذا لهو الّذی بذکره انجذب اهل الفردوس ثمّ ملاء الاعلی و تکلم بذکره کلّ ذی وجود آنّه لا اله الا هو العلیم الحکیم ...»

و در لوحی دیگر می‌فرمایند:

«بسمه النَّاطِقِ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ اِنْ الدَّيْكَ يَقُولُ هَذَا يَوْمِي وَاتَّغْنَى بِاسْمِ اللَّهِ فِي مَلَكُوتِ الْاِنْشَاءِ لِأَنَّهُ نَسَبْتِي إِلَى عَرْشِهِ وَأَنَّهُ ظَهَرَ فِي قُطْبِ الْاِمْكَانِ وَاسْتَقَرَّ عَلَيْهِ طَلْعَةُ الرَّحْمَنِ اِنْطَقَ فِي كُلِّ الْاِحْيَانِ قَدْ اَتَى مَطْلِعَ الظُّهُورِ بِسُلْطَانِ اِحْاطِ الْعَالَمِينَ اِنْ الْوَرَقَاءِ نَادَى وَقَالَتْ هَذَا يَوْمِي وَفِيهِ اِغْرَدَ عَلِيٌّ اِفْتَانَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى بِاسْمِ رَبِّي الْاِبْهَى وَابْشَرَ النَّاسَ بِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي بِهِ اسْتِضَاءٌ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِينَ وَالْقَلَمُ يَقُولُ هَذَا يَوْمِي لِأَنِّي اِتَّحَرَكْتُ بَيْنَ اَصْبَعِي الرَّحْمَنِ وَادْكُرْتُ النَّاسَ بِهَذَا الْيَوْمِ الْبَدِيعِ اِنَا نَقُولُ كُلٌّ مِنْ اِقْبَلِ إِلَى اللَّهِ اِنْ الْيَوْمِ يَوْمِهِ طُوبَى لِمَنْ سَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ بِقَلْبِ طَاهِرٍ مَنِيرٍ.»

مطلب يكصد و پنجاه و هشتم: طواف طير

قوله تعالى:

«بسمه العزيز المستعان قد كنّا مستقرّاً على العرش اذا اتت طير و طافت حول العرش باجنحة رقم عليها من قلم الصّنع هذا الاسم الَّذِي بِهِ تَرَكَ الْعِشَاقُ كُلَّ الْاَفَاقِ مَقْبَلِينَ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ وَكَانَ مَعَهَا كِتَابٌ رَقْمٌ فِيهِ مَا عَجَزَ عَنْ ادْرَاكِهِ مِنْ عَلَى الْاَرْضِ قَلْنَا طُوبَى لَكَ بِمَا اخذت كتاب الله بقوة من عنده اذ اعرض عنه اكثر العباد بما اتبعوا كلّ متوهم مريب كأنّها امرت بان تبّلع امر موليتها شرق الارض و غربها و سمعنا من هديرها ما تطير به افئدة المخلصين لعمري لو يتوجّه الآذان الى نعماتها ليأخذها جذب الاشتياق الى مقام ينقطع عن ذكر الممكنات كذلك قصصنا ما رأيناها و ارسلنا اليك لتشكر ربك الغفور الرحيم أنّك في البيت و أنّه يذكرك في السّجن الاعظم و ارسل اليك ما فاح به تضويع مسك البيان بين السّموات و ارضين لمثل هذا المحبوب ينبغي الثناء و لمثل هذا الكريم ينبغي كلّ ذاكر عليم قد اضاءت الآفاق من انوار الوجه و نطق ديك العرش أنّه لا اله الا انا المقتدر القدير.» انتهى

مطلب یکصد و پنجاه و نهم: کلیم و احمد

قوله تعالى:

«هو الله تالله قد فتح ما كان اصل الامر كما سمعوا العباد و ما اطلع بذلك الا نفسان فواحد منهما سمى باحمد و صعد الى الله و الثاني الذي سمى بالكلیم و هو یمشى و یمشى القضا عن خلفه و هذا من سرکان على الحق خفياً و ذلك من حكمة ربك و لا يعلمه الا ذو بصر منيراً.» انتهى

مطلب یکصد و شصت: الظالم قام على الظلم

قوله تعالى:

«بسمی التاطق فی ملکوت البیان ذکر من لدنا لمن آمن بالفرد الخبير و اقبل الى قلب العالم و اعترف بما نطق به لسان العظمة الملك لله رب العرش العظيم ان البهاء يذكرک فی حين ناح قلبه و ارتفع حنين فؤاده بما اكتسبت ایدی الظالمين ان التاعق نعق و الظالم قام على الظلم يشهد بذلك قلمی الاعلی انه يخبرکم بما ورد على جمال القدم من جنود المشركين الذين يطوفون حوله فی الظاهر و فی الباطن العلم عند الله رب الكرسي الرفیع لعمر الله ان الكتاب ينوح و القلم الاعلی يبکی و يقول يا قوم اتقوا الله و لاتنكروا و الذي اتى من سماء العطاء بسلطان غلب من فی السموات و الارضين اذا سمعت النداء اقبل و قل لك البهاء يا مولی الوری بما ذکرتنی فی سجن عکاء اذ كنت بين ایدی الذين نبذوا عهدک و میثاقک و کفروا بآياتک التي احاطت الوجود من الاولين و الآخرين البهاء عليك و على کلّ ثابت مستقیم.»

مطلب یکصد و شصت و یکم: نعیق ناعقین

قوله تعالى:

«و فی لوح اخرى قوله جلّ کبريائه قلم اعلی در لیالی و ایام به اولیاء متوجه به اسمشان متحرک باید کلّ به نور ایقان منور شوند و به استقامت کبری فائز هنگام اشراق نیر آفاق از

افق عراق الیٰ حین کلّ را اخبار داده ایم به نعیق ناعقین و اعراض معرضین و انکار منکرین در یکی از الواح این کلمه علیا نازل در جمیع مدن و دیار نعاق ناعقین مرتفع شود طوبیٰ لمستقیم نبذه ورائه متمسکاً بحبل الله المحکم المتین مدّعی های امر و کذاب های عالم ظاهر شده و می شوند به شأنی که در جمیع مدن و قریٰ نعاق ناعقین مرتفع خواهد شد کذلک نطق العلیم فی هذا اللّوح المبین شاید در عکاء هم نعیق ناعق مرتفع گردد. نسئل الله تبارک و تعالیٰ ان یؤیّدکم علی الاستقامة الكبرىٰ و یحفظکم من مفتریات الملحدين و المفترین أنّه هو المقتدر العلیم الحکیم.»

مطلب یکصد و شصت و دوّم: امرش غالب و اراده اش نافذ بوده و خواهد بود

قوله تعالیٰ:

«بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلی الابهیٰ حمد مقدّس از شئونات و اشارات و ادراکات خلق حضرت مقصودی را لایق و سزاست که به حکمت بالغه و اراده محیطه عباد را از عدم محض به وجود آورد و در خلقتش حکمت لانهایه مشهود و صنعت کامله ظاهر و آشکار هر حکیمی به تمامیت خلقتش شهادت داده و هر بصیری در آفاق و انفس آیاتش را مشاهده نموده و هر شیئی از اشیاء کنز حکمت او و احدی بر آنچه در او مستور و مکنونست جز نفس حقّ جلّ جلاله آگاه نه جلت قدرته و عظمت سلطنته سبحانه یا من باسّمک انجذبت افئدة المقربین و بنار حبّک اشتعلت قلوب الموحّدين اسئلک باسرارک المکنونة و علومک المخزونة و کلمتک الجامعة بان تحفظ اولیائک عن الذین کفروا بک و بآیاتک ثمّ اسمعهم ما یجذبهم الی مقرّ القرب و القدس و اللّقاء لئلا یغفلهم شئونات الدّنيا عن التّقرب الیک یا مالک الاسماء ثمّ عرفهم یا الهی ما ینبغی لهم فی ایامک الّتی بشرت العالم بها فی کتبک و زبرک و الواحک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام ملکوت الاسماء لا اله الا انت الغفور الکریم و بعد قد فاز الخادم بکتابکم و وجد منه عرف الخضوع و الخشوع لله مقصودنا و مقصودکم و معبودنا و معبود من فی الارض و السّماء و اخذته بید الشّوق و فتحت و قرئت و عرفت و اطّلت اذا اخذتنی الحیرة فی ربع ساعة ثمّ توکّلت و قصدت المقام الاعلیٰ الیٰ ان حضرت و عرضت ما فی کتابکم

قد نطق لسان العظمة بما لو تلقى على الاحجار لينفجر منها الانهار قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه بسمى المظلوم الغريب. حمد محبوب عالميان را لايق و سزاست که در ببحوحه بلاء اهل ناسوت انشاء را به افق اعلى دعوت فرمود. سطوت امراء و ضوضای علماء او را از اراده اش منع نمود. جنود عالم و صفوف امم از مشيئتس باز نداشت. امرش غالب و اراده اش نافذ بوده و خواهد بود. طوبى از برای نفوسى که زخارف فانيه و اشياء مختلفه ايشان را از مطلع نور احديّه منع نمود و به اسم قيوم الهى بر خدمت امر قيام نمودند، قيامى که تزلزل به او راه نيافت و سستی او را اخذ نمود. قاموا و قالوا الله ربنا و رب من فى الارض و السماء محض رحمت و عنایت از مشرق اسم كريم حضرت كلیم را مبعوث نمود و به خلق فرستاد، لذا ضوضاء عباد مرتفع و رایة انكار منصوب و علم اعراض مشهود تا آن که حقّ جلّ جلاله منكرين و معرضين و ملحدین را اخذ نمود، اخذى که نفوس و اعمال و اموال و آثار كلّ فانى و به عدم راجع و علم ائنى انا كلیم الله بر اعلى الاعلام مرتفع و بعد حضرت روح را برگزید و به خلق فرستاد تا كلّ را به يوم الله بشارت دهد و آگاه نماید. اذا قام عليه العباد و وردوا عليه ما ناح به اهل الملكوت الى ان اخذ الله المشركين و المنكرين و عزّز الدين آمنوا به و بكتابه چنانچه مشاهده مى شود اليوم اكثر سلاطين عالم نزد اسمش خاضع و خاشعند و در حين ورود كنائس به ذكر آن حضرت كلاه بر مى دارند و بعد سلطان اقليم عرفان را با حجّت و برهان به خلق فرستاد از جميع جهات علماء و فقهای مذاهب و عموم خلق بر اعراض قيام نمودند و وارد آوردند آنچه را که جميع اشياء نوحه نمود و بعد علم جاء الحقّ و زهق الباطل مرتفع و آفاق عالم به نور توحيد و اتّفاق منور گشت. لعمر الله اگر دنيا قابل بود، انبياء و اولياء خود را به دست مشركين نمى دادند آن جناب در آنچه ذكر شد تفكّر نمايند، شايد سطوت امراء و ضوضای علماء شما را از افق اعلى منع ننمايد. ظالمين را حقّ به قهر تمام اخذ نمود، اوست مقتدرى که شوكت و قدرت اهل عالم او را ضعيف ننمايد. سوف يأخذ الله الذين ظلموا فى ارض الطّاء كما اخذ الذّئب و الرّقشَاء و الذى كان معهما فى السرّ و بشفاعتك غفره الله و كفر عنه سيئاته ان ربك لا يعزب عن علمه من شيعى يسمع و يرى و هو السّامع العليم المجيب.» انتهى

مطلب یکصد و شصت و سوم: حیّ باقی

در لوحی از قلم اعلیٰ نازل، قوله تعالیٰ:

«انّ الذی آمن بالله فی هذا الظهور الاعظم لاتقعده الموت لعمرالله انه حیّ باقی فی ملکوت ربّه العزیز المنیع طویئ لمن صعد الی الله و وجد منه الملاء الاعلیٰ عرف هذا القمیص الذی به تضوّع عرف الله بین العالمین ... دنیا عن قریب فانی و معدوم خواهد شد و آنچه از برای دوستان حقّ باقی و پاینده است خدمتی است که الیوم خالصاً لوجه از ایشان ظاهر شود...»

مطلب یکصد و شصت و چهارم: حقّ ظاهر و ملکوت بیان باهر

قوله تعالیٰ:

«حقّ ظاهر و ملکوت بیان باهر و یوم الله مشهود و مع ذلك نفوسی که خالصاً لوجه الله ناس را متذکر نمایند و به حقّ بخوانند مثل اکسیر احمر کمیاب مشاهده می شوند. کم من ارض باتت من غیر زرع و حرث و کم من ارض زرع و حرث و باتت من غیر ماء و کم من ارض اتی وقت حصاها و لم یکن من حاصد لیحصدها و لکن از بدایع الطاف الهیّه و ظهورات عواطف رحمانیّه امید هست که نفوسی به اخلاق ملکوتیّه ظاهر شوند و به تبلیغ امرالله و تربیت من فی العالم مشغول گردند.»

مطلب یکصد و شصت و پنجم: بیت امرالله بر اساس بیان بنا شده

قوله تعالیٰ:

«قد بنی بمشیته النافذة بیت امره علیّ اسّ البیان و اسطقس التّبیان و خلق له حفاظاً و حراساً لیحفظوه من کلّ خائن غافل و متکلم جاهل و هم الذین لایتجاوزون عمّا انزله الله فی الكتاب و لایتکلمون الا بما اذن لهم فی المآب اشهد انهم ایادی امره فی الوری و

مصاییح هدایتیه بین الارض و السماء و هم القائمون لدی بابه و یطردون من لم یکن اهلاً
للدخول الی فنائه لا اله الا هو الحاکم الامر العلیم الخبیر.»

مطلب یکصد و شصت و ششم: عرفان ناقص

قوله تعالی:

«عجب است که بعضی خود را در هوای عرفان طائر می دانند هنوز به ظاهر کلمات الهیه
فائز نشده اند بلکه بوی آن را استشمام نکرده اند، مثلاً در اول ورود رضوان می فرمایند، قوله
جلّ و عزّانا تجلینا بكلّ الاسماء علی کلّ الاشیاء مقصود از این کلمه مبارکه آن که کلّ
اشیاء الیوم بتجلّی مولی الاسماء فائز شدند. امثال این بیان و فوق آن در زیر و صحف و
کتب الهی نازل و معانی و مقصود از آن به لسان پارسی و عربی در الواح عدیده از قلم امر
بیان شده طوبی لمن عرف مراد الله و تمسک به منقطعاً عن کلّ ناعق لا یشعر بالقول و
ناحق لایفقه ما قال بعد از خرق حجبات و سبحات و کسر اصنام اوهام تازه به کلمات
عتیقہ ناطق شده اند ... وقتی به اسم صید توجه به بعضی اراضی نمودیم تا به محلی
رسیدیم، ملاحظه شد درویشی غذایی ترتیب می داد، از او پرسیدیم چه می کنی؟ مذکور
داشت: خدا می پزم هم با خدا می پزم از برای خدا می پزم. مشاهده شد آن مسکین چقدر
از شریعه عرفان رب العالمین دور است و بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با
او تکلم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد، به معذرت
قیام نمود و او یک رفیقی داشت برهنه مابین ناس مشی می نمود و به همان کلمات ناطق
بود و هر دو به انوار فجر معانی فائز شدند به قسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب
می دویدند مع آن که آن ارض خارستان زیاد بود و آنچه گفته شد سوار شوند قبول
نمودند.»

مطلب یکصد و شصت و هفتم: ذکر که حباً لله ظاهر شود

در لوح کدخدا قزوینی نازل، قوله تعالی:

«هر ذکرى كه اليوم از لسانى حباً لله ظاهر شود آن ذكر به هيكل بديع در ملكوت الهى به دوام ملك ظاهر و باهر و ناطق و موجود است.»

مطلب يكصد و شصت و هشتم: زيارت نامه اسم الله الاصدق

در لوح زين المقرين نازل، قوله تعالى:

«ان القلم الاعلى يذكر اسم الله الاصدق الذى توجه الى الافق الابهى فى ارض السّجن باذن مولاة و له مقام آخر اذ توجه الى العراق و فاز بما فاز به المقرين انه لهو النجم الذى اشرق من افق السماء ان هذا لمقام كريم طوبى لمن زاده فى ارض الهاء (همدان) بما نطق به قلم ربه العزيز الحكيم» اول نور انار من افق البقاء و اول عرف تضرع من قميص رحمة مالک الاسماء عليك يا ايها العبد الناظر الى الافق الاعلى اشهد انك سمعت النداء و اجبت مولاك القديم و اقبلت الى الوجه اذ عرض عنه العباد و اعترفت باليوم الذى نزل فى الكتاب طوبى لك و لمن اقبل اليك و زار مرقدك المنير اشهد انك شربت الرّحيق المختوم من ايدى عطاء ربك المهيمن القيوم الذى ينطق بالحق انه لا اله الا هو المقتدر العزيز الخبير» انتهى

مطلب يكصد و شصت و نهم: خدمت امر عمل به آنچه در

كتاب الهى نازل شده مى باشد

قوله تعالى:

«بايد دوستان الهى به خدمت امر مشغول شوند و خدمت امر عمل به آنچه در كتاب الهى نازل بوده و خواهد بود. اليوم اخلاق حسنه و افعال مرضيه و تبليغ امر الهى بالحكمة لازمست ... حق بصير و سميع است و براعمال و اقوال كل شاهد و گواه.»

مطلب یکصد و هفتادم: سجن اعظم

قوله تعالی:

«در لوح حاجی میرزا محمدتقی افنان» «انا سمینا هذا السّجن بالسّجن الاعظم ینبغی لكلّ نفس ان یتفکّر فیہ و ما سمّی به من لدی العزیز الحکیم ... در اوّل ورود، این سجن را سجن اعظم نامیدند و فرمودند بعد سرّ این ظاهر خواهد شد. قسم به آفتاب افق معانی که به شأنی امرالله در این ارض مرتفع شد که احدی از عهده ذکر علی ما ینبغی برنخواهد آمد و باب سجن مفتوح مع آن که در اصل فرمان دولت که عبدالعزیز صادر نموده بود این فقره بوده که احدی را نگذارند نزدیک شود حتّی دلاک را هم به جهت حلق رأس و غیره نگذارند بدون ضابطیه ملاقات نماید مع ذلک باب سجن به شأنی مفتوح شد که اصحاب به هر دیار که اراده می نمودند من غیر سؤال و جواب سفر می کردند و این قدرت کبری و سلطنت عظمی من غیر اسباب ظاهر شد چه که هرگز گمان نمی رفت که آن شدت ها و سختی ها زائل شود. نشهد انه لهو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو القادر العزیز الحکیم. عباد غافل در قدرت و قوت الهی تفکّر نمی نمایند هر حین آیات ظاهر و بیّنات باهر، مع ذلک به شعور نیامده و سر از نوم غفلت بر نداشته اند...»

مطلب یکصد و هفتاد و یکم: هر ورقی از اوراق دنیا

قوله تعالی:

«بر هر ورقی از اوراق دنیا از قلم اعلی اسرار فنا مرقوم و مسطور و در هر صفحه ای از صفحات عالم رموز بی ثباتی مشهود و مکتوب، مع ذلک به او دل بسته اند و به او مشغولند و به او مسرورند. قد خسر الدین اعرضوا عن الوجه و اقبلوا الی ما یأمرهم به اهوائهم اثمّ ما وجدوا حلاوة الآیات و ما عرفوا نفحات ایام الله و ما بلغوا ما هو المقصود من خلق العالم اشهد اثمّ ضلّوا سواء السبیل.»

مطلب یکصد و هفتاد و دوّم: نصاب حقوق الله

در لوح اسم الله الحاء نازل، قوله تعالى:

«اصل نصاب که حقوق بر آن تعلق می‌گیرد عدد نوزده است و این مطابق است با کتاب مبارک اقدس چه که در آن آیه مقصود بیان مقدار بوده نه نصاب. اِنَّ لَهُو الْمَبِيَّن فِي الْمَبْدَأُ وَ الْمآبِ.»

مطلب یکصد و هفتاد و سوّم: حجر

قوله تعالى:

«اینکه درباره حجر نوشته بودید، این مقام به هر لسانی ذکر شده چه پارسی و چه عربی و لکن در یک لوح ذکر ماریه قبطیه است به تفصیل این مقام ذکر شده ... و هر نفسی هم خواست به این شغل مشغول شود، منع فرمودند و فرمودند: وقت آن نیامده ان اصبر الی ان یأتیک الله بوقته چه که امروز باید کلّ به امر دیگر ناظر باشند و آن تبلیغ نفوس است به حکمت و بیان تا مس‌های وجود عباد به اکسیر کلمه ربّانیه ذهب ابریز شود.»

مطلب یکصد و هفتاد و چهارم: کمر بندی از فضّه

در لوح زین المقربین نازل، قوله تعالى:

«در چند سنه قبل کمر بندی از فضّه شخصی از احباب پیدا نمود و بعد از عرض به ساحت اقدس به اسم جود علیه ۶۶۹ امر فرمودند که یک روز منادی در کوچه و اسواق اعلان نماید شاید صاحبش یافت شود و اگر بعد از اعلان یافت نشود، نوزده روز تأمل نماید و بعد تصرف کند، مع ذلک عرض شد، فرمودند: حقّ احبّای این ظهور را به امانت کبری امر فرموده، باید چشم و دل ایشان از مال فانی بی قدر که منسوب به عباد است مقدّس و منزّه باشد.»

مطلب یکصد و هفتاد و پنجم: عروج ارواح مقدّسه

قوله تعالى:

«ارواح مقدّسه که به کمال تقدیس و انقطاع عروج می نمایند سبب و علّت ظهورات بدیعه و بروزات منیعه بوده و هستند و اگر این عبد بخواهد تأثیرات آن ارواح را در باطن و ظاهر عالم ذکر نماید مدّت‌ها باید مشغول تفصیل این مقام شود. لعمراً الله اگر چشمی باز شود و ادراک این مقام نماید، البتّه به انفاق عالم پردازد لویکون منه چه رسد به این جان‌های ضعیف نحیف بی قدر و این مال‌های فانیّه غیر باقیّه و لکن الیوم خدمت امر یعنی تبلیغ آن مقدّم است بر کلّ چنانچه از الواح مبارکه مستفاد می‌شود.» انتهى

مطلب یکصد و هفتاد و ششم: فوق ادراک سامع تکلم نکنید

قوله تعالى:

«اگر نفوس مقبله نصایح الهیّه و اعمال منزله عامل و فائز می شدند البتّه جمیع بریّه در بریّه انقطاع بعد از ارتفاع ندا به لیبیک اللهم لیبیک ناطق می‌گشتند. انّ الانسان یتکبر ببریه و یتجاوز باصغریه الا من شاء الله اگر گفتار معتدل بود و به کردار مطابق، البتّه سبب نجات عالم و حفظ امم می‌شد. در یک مقام از قلم اعلیٰ نازل که باید بیان به طبیعت لبن مادری و شفقت پدری مزین باشد تا اطفال دنیا به آن تربیت شوند و به بلوغ فائز گردند، اگر شخص متکلم فوق ادراک سامع تکلم نماید از عدل خارج شده ... یا مبلغی قد خرجت من السّجن الاعظم وجعلنا الرّضوان مقرّ العرش ثمّ هذا القصر الرّفیع قد قضی الله ما انزله فی اول وروده فی ارض السّجن و وفی بما وعد فی الكتاب الله لهو الموفی الخیر قد تشرف البرّ بقدم البحر الاعظم تعالی الله الملك العزیز العلیم ... ان الورقة تنبت من السّدره و تمسک بها و تتحرک علیها و تتبسّم من هزیزها و تجذب القلوب من اطوارها کلّ ذلك تشاهد فی البکور و فی العشی تراها ساقطة مصفّرة علی وجه الارض این ربّک لهو المبین العزیز الحمید لعمرك ما یفرح به اعلی العباد قد کان معدوماً عند الدّین توجّهوا الی الوجه لآتهم ما یرون شیئاً الا و قد یرون فنائها و قضاء الله قائماً علیها انّ ربّک لهو العالم

الحکیم ... خلق بسیار محتجب بوده و هستند به معارج شهود واقف نشده‌اند و به مرقبات عرفان فائز نگشته‌اند، هنوز رشحی از بیانات را ادراک ننموده‌اند، همین ادعای بابت حضرت اعلیٰ روح ماسویه فداه مدل و مظهر شئون ناس بوده و هست. در یک مقام، بابت مخصوصه را هم از خود نفی فرموده‌اند چه که کلّ در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات آفتاب یقین نه الا من شاء الله در هر بیان که از مشرق اراده رحمان ظاهر، اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی‌شد ... بلی، رضیع را لحم مضرّ است سبحان من يعطی کلّ ذی حق حقّه مابین این مردم و این نفوس، شخص انسانی باید در کلّ احوال به «لا کل ما یعلم یقال» متمسک باشد ...»

مطلب یکصد و هفتاد و هفتم: نایب السلطنة ولد سلطان ناصرالدین شاه

قوله تعالیٰ:

«... اظهار رضامندی از مصدر حکم ظاهری نبوده یعنی حضرت سلطان و همچنین از ولدشان که به نایب السلطنة معروفست بر حسب ظاهر بعد از خروج محبوسین چند مرتبه نایب السلطنة بعضی را طلییده و صحبت نموده و به کمال ملاطفت و مهربانی رفتار کرده به شأنی که شخصی را از ارض طاء در حقّ دوستان کلمه نالایقی گفته، حکم بر نفی اش شده و آن شخص رفته در خانه سید صادق بست نشست، بعد خود احباء از او توسط نمودند و مرخص شد و شخص مذکور اراده نموده بعضی از کتب منزله را ملاحظه نماید ... آنچه از اطوار و بیانات حضرت مقصود روح من فی العالمین فداه ظاهر می‌شود غیر این امور است و مقدّس از ادراک و عقول مع آن که این ایام به کمال اقتدار از سجن اعظم بیرون تشریف آوردند و در اول بستان را به طراز منظر اکبر مزین فرمودند و بعد به قصری که ارفع از کلّ قصور این اراضی است و در این ممالک مشهور، تشریف بردند مع ذلک یومی از ایام، کلمه‌ای فرمودند و آن کلمه مشعر و مدل بر اینست که سجن اعظم را ترجیح دادند در این صورت اقبال عالم و اعراض آن چه مقامی دارد ... بحر علم ظاهر و ناس به حبل جهل متمسک و شمس فضل مشرق و اکثری از آن معرض لم ادر هل اشتبه علیهم ام هم

میتون و اگر اخبار ارض مقصود را بخواهید کما فی السّابق است مگر آن که نزاع و جدال سبب انقلاب و اغتشاش شده، بعضی از طرق مسدود گشته و ماکولاتی که ناس به آن محتاجند به قیمت اعلیٰ رسیده، به شأنی که رائحة قحط استشمام می شود...»

مطلب یکصد و هفتاد و هشتم: کسب و تجارت و زراعت

قوله تعالیٰ:

«کلّ به کسب و تجارت و زراعت مأمورند ... و این اعمال که در کتاب الهی کلّ به آن مأمورند سبب عزّت و علّت برکت و ظهورات نعمت بوده و خواهد بود.»

مطلب یکصد و هفتاد و نهم: قیمت خدمت امرالله

قوله تعالیٰ:

«قسم به مسخّر عالم که هر نفسی الیوم به خدمت امر ولو اقلّ من ذره باشد و عمل بما انزله الله فی الكتاب فائز شد، البتّه به مکافات آن در دنیا و جمیع عوالم فائز خواهد گشت میزان عدل را دو کفه بوده و خواهد بود، مکافات محسنین و مجازات مسیئین اینست سیاست حقیقی، نظم عالم و سکون آن و راحت عباد به آن معلق بوده و خواهد بود و لکن الیوم عین فضل به اول ناظر چه که حقّ عطوف فضال بنفسه ظاهر ... اگر نظر به فضل و حکمت های اخری نمی بود هر آینه نفوسی که اقلّ من ذر سبب اذیت و ضرّ احبّای الهی شده اند به اسفل درک جحیم راجع می گشتند و آنی ارض حمل آن نفوس نمی نمود و این درباره نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست و الا نفوسی که به کمال عناد برخاستند و به مشارق حبّ الهی و مطالع ذکر او در این ظهور اعظم به اعراض و اعتراض قیام نمودند به ید قدرت اخذ شده و خواهند شد. انّ ربّک لهو المنتقم الآخذ القدير.» انتهى

مطلب یکصد و هشتادم: عدم صداقت و قلت وفا

قوله تعالى:

«تالله قد اظلم افق الامانة وتغير وجه الصداقة وتغير ذيل الوفاء بين الارض والسما وظهر ما لا ينبغي لامر الله وایامه وعظمته واجلاله في هذه الارض التي سميت بالبقعة الحمراء بين ملاء الاسماء وبسماء هذه السماء من قلمي الاعلى.»

مطلب یکصد و هشتاد و یکم: سماء هذه السماء

قوله تعالى:

«هذا مقام قد ذكر بالاسماء الحسنی فی کتاب الله فاطر السماء مرة سمی بالسجن الاعظم واخری بالمقام الاعلى والجنة العليا ثم فی مقام سماء هذه السماء ان ربك لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز القدير.»

مطلب یکصد و هشتاد و دوّم: صدر العلماء

در لوح سمندر نازل، قوله تعالى:

«و اینکه جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله از سیّد باقر اصفهانی که برادر میرزا مرتضی که ملقب به صدرالعلماست نوشته بودند که این موهوم مربای سیّد محمد اصفهانی است المربی و المربی فی اسفل الجحیم و این شخص در کربلا بوده، بسیار آدم موهومی است ابدأ ادراک و شعور نداشته و ندارد و از این امر هم ابدأ مطلع نبوده و نیست. آنچه می گوید از آن خبیث و نفوس موهومه شنیده و من غیر شعور تکلم می نماید. رفته بود به اراضی مقدسه به جهت تحصیل علوم که شاید مجتهد شود و به غارت ناس پردازد و لکن نشده، برگشت. اینست تفصیل او...»

مطلب یکصد و هشتاد و سوم: کتب آسمانی قبل

قوله تعالی:

«حَقَّ جَلَّ جلاله در هر ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل شده نموده، چنانچه رسول الله روح ما سواه فداه تصدیق تورات و انجیل را فرموده‌اند و همچنین در این ظهور تصدیق فرقان و مادونه از کتب مقدسه شده و لکن توراتی را که حق قبول نموده، نفس کلماتی است که از لسان کلیم من عندالله جاری شده این مقام حال مختصر ذکر شد اگر حق جَلَّ جلاله بخواهد از بعد مفصلاً از قلم اعلیٰ جاری خواهد شد.» انتهى (شرح این مطلب از قلم حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثنائه نازل شده، برای اطلاع از آن و همچنین لوح جمال مبارک در جواب سؤالات حییم به کتاب محاضرات مراجعه شود.)

مطلب یکصد و هشتاد و چهارم: بر الشام

در لوح خواجه کمال‌الدین نراقی نازل، قوله تعالی:

«... و اذا تشرف بر الشام بقدم مالک الانام و وجد عرف الالهام و فاز بکوتر الحیوان بعد الذی احترق بنار الفراق و کان منتظراً ایام الوصال اذا قال و قوله الحق انا سمینا هذا السجن بالسجن الاعظم لو یتفکر احد فیما اشرق من افق البیان لیجد رشحاً من طمطم البحر المستور فی کلمات ربّه المتعالی العزیز الغفور و تطلع بعظمة الامر و سلطانه و علوه و اقتداره و سلطنته و کبریائه و یكون من الراسخین الثابتین الموقنین.»

مطلب یکصد و هشتاد و پنجم: حقوق املاک غیر منتفعه

در لوح آقا محمدباقر نراقی نازل، قوله تعالی:

«... حکم الله آن که ملکی که انتفاع آن مقطوع است یعنی نفعی از آن حاصل نمی‌شود، حقوق الله بر آن تعلق نمی‌گیرد.»

مطلب یکصد و هشتاد و ششم: نوم غفلت و سکر ضلالت

قوله تعالی:

«ناس را نوم غفلت و سکر ضلالت به شأنی اخذ نموده که اگر از عدد ماه (۱۰۰) نود و نه اخذ شود آن یک نفس باقیه به افق امر توجه ننماید و سر از نوم غفلت برندارد، ملاحظه در آیاتی که از قبل در اخذ بعضی از معتدین از سماء مشیت مالک یوم الدین نازل شد نمایید، فقره به فقره در اخذ و نهب و زلازل و عویل و ذلت و امثال آن به کمال تصریح نازل و قریب یک کرور از میان رفت، مع ذلک احدی متنبه نشد و نفوسی که آن آیات را قبل از ظهور علامات مشاهده نمودند، آن نفوس هم بما اراده الله فائز نگشتند. ذکر دو ملک بزرگ در الواح بر حسب ظاهر به کمال وضوح ما یرد علیهم نازل، به شأنی که بعضی از نفوس موقنه بعد از استماع اینکه ملک از ایشان اخذ می شود و مملکت و سلطنت و عزت و اقتدارشان از دست می رود به کمال تحیر مشاهده شدند، چه که گمان نمی نمودند ملکی مثل ملک پاریس ملک از دستش برود و ملک دیگر به آن ذلت بگذرد و ناله اشجار و احجار از کوهها مرتفع شود آن نفوسی که این اخبار را قبل از وقوع نشنیدند در خواب غفلت ماندند و نفوسی که از قبل مطلع شدند و بعد به ابصار ظاهر ملاحظه کردند، آنها هم به مقامی که به کار خودشان آید، عروج ننمودند.»

مطلب یکصد و هشتاد و هفتم: ذکر خیر

قوله تعالی:

«امروز هر نفسی آنچه را که بخواهد مالک می شود. در ظاهر ملاحظه کنید چه بسیار از نفوس که مساجد بنا نمودند و کنائس تعمیر کردند و پلها ساختند از برای آن که ذکر خیر ایشان در ارض بماند و باقی باشد و عندالله به مکافات آن فائز شوند و همچنین نفوسی که به صد هزار آمال و رجا طلب و ابتهاج از غنی متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آن که نمی دانند آن اثر صالح باشد یا دون آن و لکن در این ایام

آكر نفسى به عرفان حقّ فائز شود و به ثنائش ناطق گردد و به خدمتش موفّق شود، ذكرش و ثنائش به دوام ملك و ملكوت باقى خواهد ماند.»

مطلب يكصد و هشتاد و هشتم: سجن تبديل به قصر گرديد

قوله تعالى:

«يا سمندر، ان استمع نداء مالك القدير انه يذكرك فى منظره الاكبر فى هذا السجن الذى بدّله الله بالقصر الاطهر رغماً للذين حبسوه و انكروه ان ربك لهو المقتدر القدير انّ الذى امر بسجنى يصيح و ينوح فى العذاب و ربك الوهاب فى هذا المقام الكريم.»

مطلب يكصد و هشتاد و نهم: الغاية القصوى

قوله تعالى:

«... قد فاز ذكره و ثنائه بالاصغاء فى هذا المقام الذى سمى بالافق الاعلى فى كتاب الاسماء و بالغاية القصوى فى الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السماء من قلمى الابهى و بالسجن الاعظم فى ملكوت الانشاء انّ ربه الرحمن لهو العليم الخبير.»

مطلب يكصد و نودم: هذا يوم الله

در لوح خواجه كمال الدين نراقى مورّخ ۱۲۹۵ هـ. ق نازل، قوله تعالى:

«... منهم من قال انه ادعى الالوهية قل اى و ربى هذا يوم الله و انه قد اتى و الملك صفأ صفأ و اخبر به الفرقان بقوله الملك يومئذ لله و انه فى هذا الحين ينطق بالحق لا اله الا انا المقتدر المتعالى الغفور الكريم قل اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا ما امرتم به من لدى الله رب العالمين قل تالله قد اتى الرب و هذه آيات ربك فانصفوا و لاتكونن من الغافلين قل انه لهو الذى اخبر به منزل البيان قال و قوله الحق انه لم يزل و لا يزال ينطق اتنى انا الله لا اله الا انا ان يا خلقى اياى فاعبدون ان يا كمال انا اردنا ان نصعد هم الى

ملکوت البیان و جبروت الافعال انهم تقهقروا الی ان ارجعوا الی مقرهم فی اسفل الجحیم انهم قد اتبعوا اهل الفرقان بعد اعراضهم عنه و تمسکوا بذكر الخلافة و اختها بعد الّذی انا اردنا ان نقّس القلوب عمّا حجّتها و منعها کذلک نقصّ لک لتكون من العارفين. قل لا ینفعکم الیوم شیئ لو تتمسکون باسباب السموات و الارض الا بان تتوبوا و ترجعوا الی اللّٰه العزیز الحمید. ای کمال، بگو ای بی انصافان، آخر امت فرقان که هزار و دوست سنه به این حرفها مشغول بودند چه صرفه بردند و ثمر ایشان چه شد؟ بگو بترسید از حقّ یکتا و نباشید از نفوسی که کافر شدند به حجّت الهی و برهان او ... نفوسی که از این امر اطلاع نداشته و ندارند، حال ادّعی اطلاع نموده، در صدد اغوای عباد افتاده‌اند.»

مطلب یکصد و نود و یکم: چگونه می‌شود داعی مدّعی شود

در لوح طبیب مورخ محرم سنه ۱۲۱۷ هـ. ق نازل، قوله تعالی:

«و این که مرقوم داشته بودند که عالی‌جاه مذکور فرمودند که چگونه می‌شود داعی مدّعی شود، ایشان فی الحقیقه با فطرت بودند و هنگام اشراق نیر آفاق از افق عراق اظهار محبّت می‌نمودند. یومی از ایّام محبوب انام و جمعی از اصحاب به سلمان پاک تشریف بردند، در مراجعت جناب ملاّ شیخ علی که از علماء بودند و در کاظمین علیهما التّحیة و السّلام مجاور بودند، در آن روز حضور داشتند، به ایشان تکلم می‌فرمودند جناب مذکور یعنی ملاّ شیخ علی عرض نمودند که ابن مرحوم مغفور خان یعنی میرزا محمّد علی‌خان خوابی دیده‌اند و آن خواب را ذکر نمودند و مذکور داشت که بسیار محزونند و در این اثنا فرمودند برو و او را بشارت ده، زود است که امورشان منتظم و به آنچه می‌خواهد فائز شود و اظهار رضامندی از او فرمودند یعنی از خان مذکور، این بنده چون این کلمات را شنید بسیار مسرور شد چه که والد مرحوم ایشان در ایّام حیات به کلمه‌ای که سبب حزن شود تکلم فرمودند و او هم حسب الامر رفته به آنچه مأمور بود رسانید چه که در یوم دیگر آمد و ذکر می‌نمود که خدمت خان رسیدم و مراتب را ذکر نمودم، حال باید ایشان یعنی سرکار خان خود را حفظ نمایند از وساوس تا ثمرات آن بشارت بتمامه ظاهر شود و اما میرزا حسین قمی شما می‌دانید که ابدأً از این امر اطلاع نداشته و هر هنگام که ضرری واقع می‌شد، او

أول من كفر بوده و چون مقام امن می شد، خود را اول من آمن می شمرد. نعوذ بالله ثم نعوذ بالله انه هو الذي تفل على وجه القدوس في ارض الطف بظلم مبین خطایایی از او ظاهر شد که قلم شرم می نماید از ذکرش و بعد در حضور مبارک اظهار توبه می نمود تفصیلات او معلومست احتیاج به ذکر نیست. یتکلم بما یأمره هواه آن کلمه را که سرکار خان به آن جناب ذکر نمود از ملقیات او بوده و الله الذي لا اله الا هو که از هیچ امری مطلع نبوده و نیست. گاهی به حضور مبارک مشرف می شد و نزد این عبد می آمد و اصل امر از او مستور بود چه که لایزال به او می فرمودند که دو عیب در تو مشاهده می شود و هر دو عظیم است، یکی آن که اختیار لسانت با تو نیست و دیگر اختیار پایت، به هر جا می روی و به هر چه می خواهی تکلم می کنی، رفتار و کردار و گفتار او واضح است، احتیاج به عرض نیست. و اما درباره آن کلمه اولاً آن که لم یزل و لایزال نفس ظهور ناطق بوده به آنچه به او مأمور بوده و در آن مقام نه داعی مشاهده می شود و نه مدعی این دو لفظ از الفاظ مستعمله در مدرسه بوده و حق از آن مقدس و منزه و میرا. مقصود از مدرسه، مدرسه ای است که مصدر وساوس نفسانیه است. معلم آن وهم و متعلمین آن ظنون، اگر نفسی در آنچه ظاهر شد فی الحقیقه بی شائبه غرض تفکر نماید، می فهمد که مصدر امر که بوده و مظهر ظهور که؛ همیشه می فرمودند مصدر امر الهی خود را در اثواب اسماء مستور نموده تا مطلع عدل از شر ظلم محفوظ ماند. يفعل الله ما يشاء و یحکم ما یرید انه لهو المقتدر المعتمد العزیز المرید. از معتمد الدوله مرحوم یعنی میرزا عبدالوهاب که از عرفاء بود اشعاری شنیده شد، از آن جمله این فرد که گفته اند:

مفتون توام من نه بدان طلعت وگیسو ————— آنجا که بهشت است نه صبح است و نه شام است

آری، ساحت اقدس، مقدس است از این اذکار و از اوهمات خلق و این کلمه حسین قمی به هر مسلکی صحیح نیست چه که بسیار می شود که داعی نفس مدعی باشد و لکن اگر داعی نفس حق بوده، به این معنی که ناس را به باطن باطن الذي لا یعرفه احد الا هو دعوت می نموده، صحیح است و مدعی بوده یعنی مدعی مقام ظهور این هم تمام است باری، جهل آن سید مهمل به مقامی است که انسان متحیر می ماند ... از این امور گذشته، این عبد در عراق بوده، آن شخص را که سید ذکر می نماید (یعنی یحیی ازل) و الله

المقتدر المهيمن القيوم که قادر بر نطق نبود، امام وجه و در اول امر این عبد هم (آقا جان خادم الله) ملتفت نبود تا وقتی که مشاهده شد که تلقاء وجه مثل یکی از آحاد ناس است و این عبد هم این فقره را مستور می داشت، اتباعاً لکلمة مبارکه که از قبل عرض شد که همیشه می فرمودند که مصدر امر در اثواب اسماء خود را مستور داشته ...»

مطلب یکصد و نود و دوم: حین غضب باید به شفقت حق ناظر بود

قوله تعالی:

«اگر از یکی از احبباء غضب ظاهر شود به شمس شفقت حق ناظر باشید که از افق عنایت طالع است و اگر از یکی از دوستان انقباض ملاحظه شود، از آن مکدر نباشید به انبساط حق ناظر باشید. قسم به ذات قدسش، اگر جمیع عالم در محضرش حاضر شوند، کل را به لحاظ عنایت ملاحظه فرماید و جمیع را به طراز مکرمت مزین نماید.»

مطلب یکصد و نود و سوم: قلیان

قوله تعالی:

«حکم قلیان در کتاب اقدس نازل نشده. حق جل کبریائه نظر به حکمت بالغه و حفظ عباد در این فقره حکمی فرموده اند تا دوستان حق مبتلا نشوند. این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت نمایند تا از اول معتاد آن نشوند؛ جز این کلمه مبارکه استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدسند که به آن عامل شوند.»

مطلب یکصد و نود و چهارم: مدعی محبت باید از مادونش ممتاز باشد

قوله تعالی:

«باید مدعی محبت الهی الیوم به جمیع شئون از دونش ممتاز باشد. قبول امر و اعتراف به حق محض ادعا نبوده و نیست چنانچه جمیع ناس الیوم مدعی این مقامند و لکن لسان

العظمة يشهد بكذبهم و افتراءهم و غرورهم و غفلتهم و خيانتهم. ای دوستان، خالصاً لله حرکت نمایند و لوجه الله تکلم کنید. کلمه ای که الله از سماء قلب حرکت نماید و از افق لسان اشراق کند، البته مؤثر خواهد بود. از تأثیرات اعمال غافل نباشید، لعمراً الله اگر نفسی به تأثیرات اعمال و اقوال طیبه و خبیثه مطلع شود، ابداً به هیچ مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض و معروف صرف از او ظاهر نشود. از سطوت علمای جاهل خائف نباشید و از ثروت دنیا مسرور نگردید، زود است قضای مبرم الهی هر دورا اخذ نماید و فانی سازد ... « انتهى »

مطلب یکصد و نود و پنجم: یشاوران فی کلّ الاحیان لسفک دمی

قوله تعالى:

«انا نكون جالساً فی السّجن و قعد المرصدين اللذان بهما منعت السّحاب و سعرت النّيران و اذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبراً رئيسها لذا منعت الاحباب عن منظر ربّهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الّذي اخذته الاحزان و اذكر اذ دخل نبيل قبل على و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون و اخرجوه من المدينة بذلك ناحت الورقاء و بكت الاشياء و اصفرّت وجوه الّذين اقبلوا الى الله العزيز المتّان و فی كلّ حين ورد علينا منهما ما لا ورد على احد من قبل و عند ربّك علم ما يكون و ما قد كان اذا نرسل الواحاً يوسوسان فی الصّدور لياخذوا لوح الله و اثره لذا منع ماء الحيوان و غلقت ابواب اللّقاء على الّذين توجّهوا الى وجه ربّهم العزيز المستعان یشاوران فی كلّ الاحیان لسفک دمی بعد الّذي حبسنا فی السّجن بما اكتسبت ايديهما و ايدي الّذين اعرضوا عن الحجّة و كفروا بالبرهان اذا دخلاً مقرّ الحكومة قالاً كفرنا بالله و اذا رأيا احداً مثلهما قالوا نحن من الّذين اتّبعوا بما نزل فی البيان تشهد كلّ الدّرات على كذب هولاء و يلعنهم الملاء الاعلى انّ ربّك لهو العزيز العّلام.» انتهى

مطلب یکصد و نود و ششم: باید به قدر وسعت صدر تکلم نمود

قوله تعالی:

«حبه‌های حکمت و عرفان الهی را در اراضی طیبه جیده مبذول دارید، شما اطباء معنوی هستید و حکمای حقیقی. ناس به مرض‌های جهل و نادانی مبتلا هستند، باید مرض هر یک معلوم شود و بعد به دریاق اسم اعظم علی قدره و مقدره معالجه گردد، مثلاً اگر به یکی از اهل فرقان که به مرض اوهام مبتلایند و منتهی سیر و عرفانشان محصور است به نقابت و ولایت در اول مرتبه ذکر الوهیت شود، البته هلاک گردد چه که از آیات فرقانیه که در ذکر قیامت و ظهور حق از سماء مشیت مالک احدیه نازل شده، مقصود را ادراک ننموده، بلکه عرف آن را هم نیافته، لذا باید در اول امر به قدر وسعت صدر او با او تکلم نمود تا از مقام طفلی به رتبه بلوغ فائز شود و قادر بر حمل کلمه علیا که از مشرق مشیة مالک اسماء اشراق نموده، گردد...» الخ

مطلب یکصد و نود و هفتم: حکمت و صدق و امانت

قوله تعالی:

«اگر از نفسی عمل شنیعی ظاهر شود، ناس جاهل غافل آن را به حق نسبت می‌دهند... امانت و حکمت و صدق فی الحقیقه طراز الله است مابین عباد و این اثواب منیره به هر هیکلی موافق، طوبی للعارفین...»

مطلب یکصد و نود و هشتم: الیوم، یوم عمل است

قوله تعالی:

«عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته. بگو ای احباب، قسم به آفتاب حقیقت که الیوم، یوم عمل است، اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود، جزای آن به دوام ملک

و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند. جهد نمایند تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود. اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوبست ...» انتهى

مطلب یکصد و نود و نهم: رفتار خلاف حکمت

قوله تعالی:

«اگر نفسی که به عنایت الهی فائز شده و ذکرش در الواح از قلم اعلیٰ نازل گشته از او خلاف حکمتی ظاهر شود، متابعت او جایز نبوده و نیست، و لکن باید در حقش جز کلمه خیر تکلم ننمایند تا دو ضرر واقع نشود ...»

و نیز در لوحی می فرمایند، قوله تعالی:

«... اعملوا انّ ما یجری من القلم الاعلیٰ انّه لاجبّاء الله مالک الاسماء ان الّذی تمسک به انّه منه و الّذی اعرض ان الله بری منه و یشهد اللّوح انّه بعید عن الله ربّ ما کان و ما یكون ...»

مطلب دوایستم: شرایط تبلیغ

قوله تعالی:

«... ای رضا، تبلیغ را چند شرط است کذلک نطق لسان الصادق الامین. هر نفسی که اراده تبلیغ نماید اگر متوجه به سمتی است باید ظاهر را از اشیاء دنیا کلهها و باطن را از ذکرش مقدّس و منزّه نماید. لمثله ینبغی ان یبلّغ امر ربّه المهیمن المقتدر العزیز القدیر و ینبغی ان یکون زاده تقوی الله العلیم الحکیم و درعه انقطاعه عمّا سواه و توکله علیه در این وقت سزاوار است تبلیغ امر الهی و ذکر محبوب لایزالی و اگر در نفس بلد اراده تبلیغ نماید، باید از محلّ خود به حول الله برخیزد و لوجه الله اقبال نماید و به انقطاع کامل مشی کند تا به آن مقرّ داخل شود و بعد به کمال حکمت بما امر ذاکر گردد. اینست امر حقّ که از معین بیان رحمان جاری شد ...» انتهى

مطلب دوپست و یکم: تبلیغ نفوس

قوله تعالی:

«ای دوستان من، شما اصول بیوت امریه‌اید، اگر اصول محکم نباشد، بیوت مستقر نماند و مبداء چشمه‌های ارض عرفانید، مبدأ اگر گل آلوده شود، در تمامی انهار متشنّته سرایت نماید و کلّ تیره شوند. اینم از قبل به اصحاب خود فرمود: شما ملح ارضید، ملح که فاسد شد به کدام چیز نمکین خواهد گردید، در این صورت مصرفی از او مشهود نه، مگر آن‌که دور افکنده و پایمال شود. اقبال و انقطاع و توجّه شما باید من علی الارض را جذب نماید و به عرصه حیات ابدی کشاند. نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطف و مهربانی نمایید و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید چه که حقّ دوست نداشته نفسی محروم ماند، مخصوص نفوسی که محلّ شتم و ذلّت واقع شده‌اند ولو فی ساعه انه لهو الغفور الرحیم. نفوس مطمئنّه قویه ثابته اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود، باید امثال این نفوس ضعیفه را به خود وانگدارند و به لطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند...» انتهى

مطلب دوپست و دوّم: مقام شهدای امر

قوله تعالی:

«ان یا زین المقربین فلما حضر بین یدی العرش کتابک و سئلت فیہ ما سئلت عن الله ربّک و ربّ العالمین فی الذین هم استشهدوا فی سبیل الله و وفوا بميثاقهم و كانوا من المستشهدین و قد استجبنا لک ما سئلت عن الله ربّک و ربّ آبائک الاولین و نزلنا لکلّ واحد منهم آیات محکّمات و مشرقات الّتی لن يعادل بحرف منها کلّ ما خلق فی الابداع و ذوّت فی الاختراع ان انت من العارفين و قدرنا لکلّ واحد منهم فی الرفیق الاعلی مقام عزّ رفیع تالله الحقّ اذا تشهدهم عین الله و ينزل علیهم فی کلّ حین رحمة من بعد رحمة ثمّ فضلاً من بعد فضل کذلک ينزل الله بدایع الفضل علی الذین استشهدوا فی سبیلہ و یبعثهم بالحقّ مرّة اخرى و یجعلهم ائمة علی الخلائق اجمعین اولئک یتوارثون الملک من لدی

الله المقتدر العزيز القدير و يحكمون على الارض بامر من لدى الله ربك و ينطقون بما ينطق الروح فى صدورهم الممرد المنير... ان اشهد الناس و ما عندهم ككف طين يسويه احد من الصبيان كهية مهر ثم يحمل عليه كف من التراب كذلك فاشهد ما سوى الله ربك و رب العالمين... تالله الحق ان الذين هم استقروا على بساط الاقرار فى هذا الامر الذى ظهر عن افق ربك العزيز المختار يصلون عليهم حقايق النبيين و المرسلين و انا لو وجدنا من بالغ لتلقى عليه ما سترناه فى ازل الآزال عن كل من فى السموات و الارضين ولكن لما وجدنا العباد فى ستر و حجاب ثم فى صغر و ضعف لذا سترنا عنهم الاسرار و ما هو خير لهم عن كل ما خلق و يخلق ان انت من العالمين...»

مطلب دويست و سوم: لوح لقاء

قوله تعالى:

«(هو الباقي) هذا كتاب جعلناه لقائناً للذين اقبلوا الى الله فى تلك الايام التى فيها تغيرت البلاد من زار ما نزل من لدى العرش فى هذا اللوح و يجد نفسه فى ريب من لقاء ربه انه ممن اعرض عن الله فالتق الاصباح ان يا اطياف الفردوس اذا سمعوا نداء المحبوب فى نفسك الايام التى فيها زلت الاقدام فى اقبالكم استفرح اهل الملاء الاعلى و بحجركم فى اللقاء و ظمائكم قرب البحر ارتفع نحيب البكاء من سكان مدائن البقاء حبداً هذا السرور و الحزن كأنهما اعتنقا فى يوم الله المقتدر العزيز المختار قد اشتعلت اكباد المشركين فيما ارسلناه من قبل لذا يمكرون لنفسى فى العشى و الابكار طوبى لكم بما دخلتم فى المدينة و فزتم بما اراد ربكم العزيز الوهاب ينبغى لكم بان تظهر من وجوهكم البشارة و الابتهاج لتجد كل نفس منكم التسليم و الرضا كذلك قضى من قلم البهاء ان ربكم الرحمن لهو العالم بالسر و الاجهار انتم فى ظل عنايتى و قباب رحمتى اذا طرف الله متوجهاً اليكم يا اولى الابصار طوبى لكم و لمن يحبكم و لمن يقبل اليكم خالصاً لوجه الله العزيز الجبار يشهده الله و الذين طافوا حول العرش انتم فزتم بلقائه طفتم حول كعبة امره و حضرتم تلقاء وجهه انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز المتان لعمرى قبلنا

منکم ما اردتم و تكون معکم فی کلّ الاحیان و البهاء علیکم من لدن عزیز المستعان.»
انتهی

مطلب دویمت و چهارم: مصلحت کلّ توجّه به حقّ است

در لوح عزیز از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل:

«اگر اهل ارض فی الجملة تفکر کنند، ادارک می نمایند که مصلحت کلّ ظاهراً و باطناً توجّه به حقّ جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطله ایشان به صور بلائی مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده نظر بما قدر من القلم الاعلیٰ این جهات را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته این ستر را ظهور و بروزی از پی، مگر به ملاحظه نفوس مقدسه ثابته راسخه مطمئنه مستقیمه، بلائی کبری و رزایای عظمیٰ منع شود. انه علیٰ کلّ شیئی قدیر و لکن آنچه از قلم اعلیٰ نازل، اکثری ظاهر و مشهود.»

مطلب دویمت و پنجم: ارض الطاء

قوله تعالیٰ:

«قل یا ارض الطاء قد جئت من شطر العظمة و الجلال ببناء الله المقتدر العزیز الحمید قد تضحّیٰ عرف الرحمن فی الامکان اقبلوا بالقلوب نورا و لاتکونن من المتوقّفين انت الذی جعلک الله مشرق ظهوره و مطلع آیاته و معدن حکمته و مخزن لثالیٰ بیانه البدیع طوبیٰ لک و لمن سکن فیک و نعیماً لک و لمن فاز بلقائک و اتخذ لنفسه مقاماً فیک نستل الله ان ینور الکل بنور العرفان و یقرّبهم الی شطره المقدّس المنیر.»

مطلب دویست و ششم: ابن مرادی

قوله تعالی:

«... ابن مرادی یکی از اولیاء را شهید نموده و لکن اهل ایران سید عالم را شهید نمودند و شاعر نیستند صد هزار بار از مرادی شقی تر و ظالم ترند و هذا ما نطق به لسان القدم فی هذا المقام الرفیع.»

مطلب دویست و هفتم: ذرات از اهتزاز کلمه الهی متحرک

در لوح ملاً باقر هائی نجف آبادی نازل، قوله تعالی:

«یا باقر، جمیع ذرات از اهتزاز کلمه الهی متحرک و به نار حبش مشتعل. امروز، روزی است که ارض بر سماء افتخار نماید چه که مقرّ عرش واقع و اشجار و اوراق و اثمار و حصاة و نواة کلّ به تسبیح و تهلیل مشغول، و لکن حزب بشر که مخصوص این یوم خلق شده اند از مالک قدر غافل و محجوب، سال هاست که ارض آرام نگرفته، هر یوم بلایی ظاهر و فتنه ای بر پا و آرام نخواهد گرفت الا باذن من لدن مقتدر قدیر کلشیعی فی قبضة قدرته اسیر انّ ذلک علیه لسهل یسیر و این کلمه است که از قبل به آن تکلم نموده اند. اعمال عباد غافل مجسم مشاهده می شود ... در جمیع اعصار در رتبه اولیه معرض علمای عصر بوده اند به اعراض آن نفوس کلّ معرض ... از ظلم ذئب و امثال او مکدر مباش، اگر از برای حباب بر وجه ماء قرار و استقرار است از برای آن نفوس هم سکون و قرار بوده. هیئات هیئات عن قریب کلّ به فنا راجع ...»

مطلب دویست و هشتم: در جواب سؤال ابراهیم

قوله تعالی:

«ابراهیم جناب سائل الذی سئل ربّه من قبل و اجابه الله بفضل من عنده و انه لهو المسئول المجیب.»

بسم الله العلي المستعان ان يا ايها السائل فاعلم بان حضر بين يدينا كتاب من الذي اشتعل بنار الله ووجدنا فيه ذكرك لذا رش عليك من رشحات طمطم البقاء عن شطر الفردوس ليظهرك عن ريب الخلائق كلها و ينقطعك بكلك الى الله و ينطقك بشاء نفسه بين العالمين ثم اعلم بانا اجبناك فيما سئلت عن الله ربك من قبل بالحجب و الاستار مرة اشهدناك انوار الوجه عن خلف سبعين الف حجاب و مرة غطيناها لانا ووجدنا في ذلك الايام عرفان العباد في مقام النطفة و ما وجدنا احداً ان يحمل امانة الله الملك المقتدر القدير لذا امسكنا القلم و ما اطلقنا زمامه الا على قدر مقدور و ربنا عدة معدودات بسلطان القدرة و الاقتدار فلما بلغوا الى ما اراد ربك اذا كسوناهم لحم الايقان و آتينا بخلق اخرى في حب ربك فتبارك الله سلطان المقتدرين و احسن الخالقين ان من شئى الا و له ميقات عند ربك فلما جاء الوعد يظهره بالحق و ينزل عليه ما قدر له و انه لهو المقتدر على ما يريد و لو ان كل كلمة عما نزلت من لدنا انها لهي بالغة على الممكنات و فيها كنزت لثالى الحكمة فهنيئاً لمن يدلى فيها دلو العرفان و يصعد به غلام المعانى و يستغنى به عن العالمين و قدرنا للعباد من كل كلمة نصيب على ما هم عليه فطوبى لمن يأخذ نصيبه و لا يجعل نفسه من المحرومين و لكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدر فيها بين العباد على مقادير التي قدرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كنا قادرين و انها لو تتجلى على العباد بما فيها لن يحملنها احد بل يفرن عنها كل من فى السموات و الارضين فانظر الى ما نزل على محمد رسول الله و انه حين النزول قدر له كنوز المعانى على ما ينبغى له من لدن مقتدر قدير و لكن الناس ما عرفوا منه الا على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك انه ما كشف لهم وجه الحكمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ الناس الى البلوغ تجلى عليهم بما فيه فى سنة الستين حين الذى ظهر جمال القدم باسم على قبل نبيل مع اتك تشهد الكلمة على شأن واحد بحيث ما نقص عنها شئ و لازاد عليها شئ و انا لو فصل هذا المقام لن يكفيه الالواح و لا الاقلام و كان ربك على ذلك شهيد و اتك ايقن بان ربك فى كل ظهور تجلى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشمس فانها حين طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الاشياء قليلاً قليلاً الى ان يبلغ الى قطب الزوال ثم تنزل بدرابج مقدرة الى ان يغرب فى مغربها كل ذلك من حكمة الله ان انتم من العارفين و انها لو تطلع بغتة فى

وسط السماء يضر حرارتها الاشياء كذلك فانظر في شمس المعانى لتكون من المطلعين فانها لو تستشرق في اول فجر الظهور بالانوار التي قدر الله لها ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد لانهم لن يقدرن ان يحملنها او يستعكسن منها بل يضطرين منها ويكونن من المعدومين لذا يستشرق عليهم على قدر عقولهم واستعدادهم كما شهدتهم في اول الظهور ظهور ربكم العلى الاعلى في سنة الستين وانه قد ظهر في اول ظهوره بقميص البايه وفي هذا المقام عرج نطفة القبول والاستعداد من كل شئ الى العلقه ثم بدل القميص بالولاية واصعد الممكنات الى المضغة وانتهى الدرايج بسلطانه الى ان بلغهم الى مقام خلقاً اخر اذا تجلى عليهم باسم الربوبية ونطق بانى انا الله لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالى العليم. ولكن اليوم قد ظهر فضل لويقابلته كل الموجودات اقل من حين ليلغهم الى مقام يعجز عن ذكره قلم الامكان ثم السن العالمين ومثل هذا الرب ينبغي التسبيح من ملاء البقا والتكبير من اهل ملاء الاعلى والتقديس من ملاء المقرين ثم اعلم بان ربك لو يريد ان يبلغ الممكنات من النطفة الى البلوغ اقرب من لمح البصر ليقدر بقدرته الغالب المحيط ولكن احب ان يجرى الامور باسبابها ودرايجها التي قدر لها بالحكمة ما اطاع بها احد الا نفسه المهيمن الخبير ثم اعلم بان الله ربك لم يزل كان على حالة واحدة لن ينزل ولن يصعد وكذلك مظهر نفسه في ذلك المقام فتعالى عما يشيرن اليه العباد بما عندهم فتعالى عن وصف كل واصف خبير وكل الكلمات عنده في حد سواء يرفعها في وقت وينزلها في وقت ولايسئل عما شاء وانه لهوالمقتدر القدير وانه حين الذي يقول انى عبد يربى به مظاهر العبودية وكذلك فانظر في البايه وفوق ذلك الى ان ينتهى بانى انا الله الملك العدل الحكيم ونسبة هذه المقامات الى نفسه تعالى في حد سواء بل لو تشهد بعين الله لتشهد كلها خلق في ملكه وظهرت بامر الغالب القادر الحكيم وانك تفكر في هذا اللوح واذا وصلت الى ما كنز فيه قم ثم ابشر العباد لعل يقومن عن النوم ويكونن من العارفين ان يا خليل لما تمت ميقات السر كشفنا من سر المستسر المقنع بالسر على الحق الخالص سراً اقل من ان يحصى اذا انصعقت مظاهر الاسماء وفتح كل من فى السموات والارض الا الذين اطمئنت قلوبهم من انوار الله وفتحت ابصارهم بنور اليقين قل يا قوم لاتنظروا الى البعنى ان تريدن ان تعرفن اليه وقدرته ومن دون ذلك لن تعرفونى ولو تفكروا فى امرى بدوام الملك وتنظرون الاشياء بلقاء الله الملك القادر الباقي الحكيم

كذلك بيّنا الامر لعلّ النَّاس يستشعرنّ في انفسهم ويكونن من العارفين وانك فانظر شأن هولاء بعد الّذى شهدوا كلّهم بانى فديت نفسى و اهلى فى سبيل الله و حفظاً لايمانهم و كنت بين الاعداء فى الايام الّتى اضطريت كلّ النّفوس و ستروا وجوههم عن الاحباب و الاعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلين و اظهرنا الامر و بلغناه الى مقام كلّ اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الّا الّذين كان فى صدورهم غلّ الغلام و كانوا من المشركين و مع هذا الظهور الّذى احاط الممكنات و هذا الاشراق الّذى ما سمعوا شبهه فى الآفاق اعترضوا علىّ ملاء البيان و منهم من اعرض عن الصّراط و كفر بالّذى آمن به و بغى علىّ الله المقتدر المهيمن العلىّ العظيم و منهم من توقّف لدى الصّراط و علّق امرالله بساذجه بتصديق الّذى خلق بقولى و بذلك حبط اعماله و ما كان من الشّاعرين و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرّته الاسماء الىّ مقام حارب بوجهى و افتى علىّ قتلى و نسبى بكلّ ما كان فى نفسه اذن اشكوفى بئى و حزنى الّذى خلقنى و ارسلنى و احمده فى قضاياه و فى وحدتى ثمّ ابتلائى بين هولاء الغافلين و صبرت و اصبر فى الصّراء متّكلاً علىّ الله ... الخ (لوح به اعزاز حاجى ابراهيم خليل قزوینى است).

مطلب دوپست و نهم: لوح ميرزا آقاى افنان شيرازى

آقاى معظم مكرّم حضرت افنان آقاى آقا سيّد عليه من كلّ بهاء ابهه بلحاظ اظهر انور ملاحظه فرمايند.

«به نام يكتا خداوند بينای دانا ساذج ذکر و ثنا سلطان قدم و دارای عالم را سزا است که به یک تجلّی از تجلّيات انوار جمالش خليل را در آتش نشاند و ذبيح را به محلّ فدا فرستاد. عقل متحیر که این چه اشراق است اگر به ملک افتاد، از ملک درگذشت و اگر بر فقير بحت تجلّی نمود از عالم فنا بيزارى جست و اگر بر غناى بات توجه نمود از مقام خود گذشت و در صف خادمان به خدمت ايستاد. قسم به درياى علم الهى که اگر آنچه ستر فرموده ظاهر فرمايد جميع عالم را خليل مشاهده نمايد و ذبيح عصر بينيد و لکن این معشر خليل به تبديل نار راضى نشوند و این معشر ذبيح از مقرّ فدا باز نگردند و این خادم فانى متحیر که چه گوید و چه عرض نمايد. هم متحیر است و هم ممنوع، در این صورت به

حبل زدنی فیک تحیراً متمسک سبحان الله یک ندا هم سکر آورد و هم هوش عطاء
 نماید. هم فراموشی آورد و هم علم کلشیی کرم فرماید. یا لیت کنت مأذوناً بذكر ما رأیت و
 عرفت الامر بیده وحده لیس لاحد مقام و لامجال و لا قدرة و لا قوّة الا باذنه و عنایت
 روحی لذكرکم الفداء و لقیامکم الفداء در ایامی که قصر منظر اکبر واقع یومی از ایام حین
 غروب جناب اسم الله م. ه. علیه من کلّ بهاء ابهه وارد و به ساحت اقدس فائز و بعد
 پاکتی به این عبد دادند و در آن دست خطّ آن حضرت و مکتوب جناب آقا میرزا اسمعیل
 بود و در همان شب همچه اقتضا نمود که این عبد مجال یافت و جمیع را تلقاء وجه
 عرض نمود و چون به انتها رسید، جمال قدم از مقر برخاستند، مشی می نمودند و
 می فرمودند: یا افنانی طوبی لکم بما فزتم بعنایة ربکم و عرفانه و الاقبال الیه و طوبی للذین
 یحبونکم لوجه الله رب العالمین انا رفعنا مقاماتکم سوف ترونها یشهد بذلك من توجه الی
 وجهی و عرف امری الاعظم و اقبل الی صراطی المستقیم یا افنانی، ذکر عظمت امر در
 اکثر الواح نازل، لعمر الله انه اعظم من کلّ عظیم اگر شخصی در مقامات نفسی که الیوم
 موفق است به امر الله تفکر نماید و بیابد از عظمت امر فی الجملة آگاه شود ان ربک یفتح
 باب العرفان علی وجه من یشاء انه لهو المدبر الحکیم. یا افنانی، عنایت حقّ با شما بوده
 و خواهد بود به این بیان که از مشرق وحی رحمان به یکی از متوجهین اشراق نموده، ناظر
 باشید. ای حسین، به این کلمه مبارکه که به مثابه سفینه است در دریای عرفان سلطان
 امکان متمسک باش، اگرچه این کلمه قدیم است یعنی مظاهر امر از قبل به آن تکلم
 نموده اند، و لکن الیوم به طراز بدیع جدید ظاهر، چه که اسرافیل حقیقی روح تازه معنوی
 در هیاکل الفاظ دمیده و آن این است: من کان لله کان الله له و اگر در این بحر سیر نمایی،
 خود را به روح تازه و اطمینان بی اندازه مشاهده نمایی و در هوای محبت نیر آفاق به
 پرهای شوق و اشتیاق پرواز کنی و به کمال فرح و انبساط و سرور و نشاط بر این صراط
 عدل مستقیم مشی نمایی. ای افنان، شما به حق اقبال نمودید، یعنی به عنایت او موفق به
 این مقام شدید و حقّ هم به کمال عنایت به شما متوجه، همچه گمان نرود که ثمرات این
 عنایت مستور ماند، لا و نفسی سوف یظهرها الله فی الارض انه ولیکم و معینکم انه لهو
 الغفور الرحیم. ایام ظهور است و فضل لایحصى انه لهو الفضال انه لهو المعطی انه لهو
 الکریم. در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید و به حق متوکل بیده حفظ کلشیی انه لهو

المقتدر القدير البهاء عليكم و على من احبكم و على من توجه اليكم و سمع ندائكم و ذكركم انه ممن فاز بعناية ربه العليم الحكيم انتهى. و اينكه درباره جناب ميرزا اسمعيل مرقوم داشتيد، مکتوب ايشان بتمامه عرض شد، فرمودند در بعض آنچه ذکر نموده صادق است و بايد با او ملاطفت و مدارا نمود. لوح امنع اقدس هم مخصوص ايشان از سماء فضل نازل و ارسال شد، ملاحظه فرماييد و بفرستيد. ان ربنا لهو الامر العليم الخبير و لكن بسيار ميرزای مذکور پريشان شده اند، اگرچه حق با ايشان است، امر بزرگ بوده، چه که نسبتش الی الله بوده و لكن اگر قدری در بحر آگاهی متغمس شوند، مشاهده می کنند که احسن و اعظم و اقوم و اکمل و اعلاى امور عالم بوده و خواهد بود. وقتى که اين خادم فانى در عراق بود، نورين نيرين شهيدين به عزم زيارت کعبه الهى به شطر زوراء توجه نمودند و در مراجعت از ارض طف به ساحت اقدس فائز گشتند و بعد از اصغاء ندای الهى فى الحقيقه تغيير نمودند. اظهار عنايت درباره ايشان مع آن که در بين ناس معروف نبودند به شأنى مشاهده شد که بعضى را حيرت دست داد و متعجب بودند و بعد به امر الهى توجه به ارض خود نمودند و يد قدرت ايشان را بلند نمود و به طراز عزت مزین فرمود و از سحاب کرم، برکت بر ايشان باريد تا آن که در آفاق عالم به اسم مالک قدم معروف و مذکور و فى الحقيقه مقررشان را در قلوب مقرر داشتند چنانچه مشاهده فرموده و می فرماييد و بعد از ورود به ارض صاد دو عريضه از ايشان به ساحت اقدس رسيد و همچنين عرايض ديگر به کمال عجز و ابتهال سائل و آمل شدند مقامى را که به آن فائز گشتند کدام فضل، اعظم از اين است که الحمد لله در دار دنيا به اسم حق ظاهر بودند و مشرکين هم در حضورشان به خضوع مشاهده می شدند و در آخر ایام هم به مقامى فائز گشتند که ذکر آن به قلم اين عبد محدود نشود و به بيان اين فانى در نياید از الواحی که در اين مصيبت کبرى از سماء مشيت مالک ورى نازل شده، معلوم و محقق می شود يا محبوب فوادى صدهزار طوبى لهم و صدهزار حسرت از برای اين عبد گویا در هر حين به السن عالم به يا ليتنى کنت معهم ناطق. در اين فقره ملاحظه نماييد که سيد عالم شهيد شد به آن تفصيل که به سمع مبارک رسیده و ايشان از عباد ايشان محسوبند مع ذلك شهادت ايشان اثرش بيشترو نفوذش کامل تر و حرقتش زيادتر مشاهده می شود. تعالى من رفعهم و تعالى من عززهم و تعالى من جعلهم فائزين بهذا المقام الذى انفق الاولياء ارواحهم للبلوغ اليه. قسم به

محبوب عالم که حسرت این فقره از قلب این خادم زائل نمی‌شود. اسئله تعالی بان یوقنی علی ما یحبّ و یرضی أنّه لهو المقتدر القدير و اینکه امور را راجع به حقّ فرمودید و به او تفویض نمودید، در این فقره فرمودند: نعم ما عملوا انّ ربّهم الرحمن لهو العليم الخبير یظهر ما یشاء بسطان من عنده أنّه لهو الذی لا یعجزه شیء و لا یمنعه جنود و لا یضعفه سطوة کلّ قوی و غلبه کلّ قادر أنّه لهو الحاکم علی ما یشاء و الفاعل لما یرید. انتهى. در این ظهور اعظم مشاهده شده آنچه که از برای نفسی مجال شکّ و ریب نبوده و نیست، مگر نفوسی که به اعتساف قیام نمایند و به ظلم بحت بات تکلم کنند و آنچه در امورات بعد که از قبل در الواح الهی نازل شده به تصریح تمام بوده، من غیر تلویح اگر نفسی در لوح فؤاد و رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید، متحیر و مبهور می‌شود. حرف به حرف ظاهر شده، بعد از تنزیل هریک از الواح بعضی از قلوب مطمئنّه تعجب نمودند که این فقرات چگونه ظاهر خواهد شد، این عبد معروض می‌داشت: سوف یرون یومی از ایام این عبد عرض نمود که اگر رئیس تائب شود، آیا می‌شود به قمیص عفو فائز گردد. اذا توجّه الی وجه القدم و قال والله الذی لا اله الا هو یظهر کلّ ما انزله الرحمن فی اللوح بعد به لسان پاریسی فرمودند: اگر همه آسمان و زمین جمع شوند و بخواهند یک حرف از لوح رئیس را تغییر دهند، قادر نبوده و نخواهند بود. اگر کسی آن لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایایی که بر رئیس و اتباع او و ممالک او وارد شد اطلاع یافته باشد، لیصبح بین الارض و السماء باسم الله ربنا العلیّ الابهی الناس نیام فی الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات یعنی در مقامات خود ملاحظه کنند و همچنین فرمودند بنویس به افنان، یا افنانی، محزون مباشید از حوادث عالم از سحاب جود و سماء کرم مبذول می‌فرماید به آنچه مقتضی است اگر بر بعضی ضرری و یا ضرری در این مصیبت کبری وارد، باسی نبوده و نیست. أنّه لهو المعطی الکریم، عطاء می‌فرماید چنانچه فرموده و اگر در بعضی تأخیر رفته، نظر به حکمت بالغه بوده. أنّه یعلم ما یظهر و فی قبضته زمام الامور أنّه لهو المعطی الغفور. انتهى. و اینکه مرقوم فرموده بودید که به جناب افنان آقای آقا سیّد احمد علیه من کلّ بهاء ابهاه مرقوم داشته‌اید که مصرف بازماندگان شهید مظلوم علیه نورالله و رحمته را بدهند این فقره فوق کلّ اعمال است در نزد حقّ جلّ جلاله در مقام اول و لکن باید بعد از اطلاع بر

امورشان و آگاهی کما هی این فقره عمل شود چه که اگر در سرّ امری واقع شود و جناب آقا میرزا اسمعیل مطلع شوند، البتّه سبب یأس او و شاید کدورتی مابین او و بازماندگان واقع شود، عندالله توجّه شما به ایشان بسیار محبوب است. لسان عظمت به این کلمه مبارکه ناطق: طوبیٰ از برای نفسی که جوایب امورات ایشان باشد و آنچه ناقص است به اصلاح آرد. فی الحقیقه الیوم این فقره بسیار بزرگ است، ان شاء الله آن حضرت و افنان مراقب بوده و خواهند بود آنچه دربارهٔ مطالبات و محاسبات و دیون شهید مظلوم مرقوم داشته بودید، تلقّاء وجه عرض شد، فرمودند: متوکلاً علی الله موافق قانون تجارتی عمل فرمایید بعد از ادای حقوق افنان سدره و عامه بریه حفظ و صیانت مال ورثه لازم است تا حدّی که از حکمت خارج نشود و سبب حزن و کدورت نگردد. صاحب مال از دنیا و مافیها گذشت و به مقامی راجع که جمیع عالم از ذکر ادنی وصف آن عاجزند و امر بازماندگان هم با حقّ تعالی شأنه است آنّه نعم الوکیل و نعم الکفیل و لکن در ظاهر تمسّک به اسباب من عندالله بوده و کلّ به آن مأمور. انتهى. ان شاء الله در جمیع احوال به خدمت امرالله موفّق و مؤیّد باشید. فی الحقیقه آن حضرت زحمات کلّیه در سبیل الهی حمل نمودند و همچنین حضرت افنان جناب آقا سیّد احمد علیه من کلّ بهاء ابهائه الحمد لله به این مقام که شبه و مثل از برای او تصوّر نمی شود فائز شدید مقام حمد و شکر است در کلّ احوال یسئل الخادم الفانی ربّه لینزل علیکم من سماء فضله رحمة من عنده و عنایة من لدنه أنّه لهو المعطى الکریم و الحمد لله ربّ العالمین. خ ا د م

مطلب دویست و دهم: مقام مادر و پدر

قوله تعالی:

«بسم الله العلیّ الفرد الواحد القدير هذا کتاب نزل بالحقّ أنّه الذکری للعالمین و فیه ما یسقیهم کوثر الحیوان الذی جرى بامرالله المقتدر العزیز القدير یا قوم اسمعوا ندائی عن شطر ایمن العرش مقرّ الذی ظهر منه کلّ الخیر من ازل الآزال و یظهر منه کلّ امر بدیع الی ابد الآبدین. انّ الله یأمركم بالخضوع لدى بابه العلیّ الابهی و ینبهکم عن الفحشاء اتقوا الله یا قوم و لاتدعوا سنن عن ورائکم و لا تكوننّ من الغافلین ان اذکرونی فی العشیّ و الاسحار

ثمّ فى البكور والاصيل ومن ذكره كلّ شئى حتى لو انتم من العارفين لاتختلفوا فى شئى
ثمّ بلّغوا امر ربّكم الرّحمن الى كلّ وضيع و شريف هذا ما كتبه لكّل نفس ان انتم من
العاملين. بلّغوا يا قوم بروح وريحان اياكم ان تجادلوا باحد وتكونوا من الفاتكين من يهدى
نفساً يكتب الله له جزاء من جاهد فى سبيله وكان من المستشهدين نعيماً لك يا اشرف بما
تشرّفت مرّة اخرى و دخلت بقعة الفردوس كرّة بعد كرّة و صرت من الفائزين و قد قدر الله
خيراً كثيراً و أنّه يجزى من يشاء جزاء حسناً و أنّه لموفى اجور المقبلين رضواناً لك يا ايّها
العبد المسافر الى الله بما سلكت سبيل الهدى و توجّهت الى مولاك القديم انا ارجعناك
الى محلّك فضلاً على امك لانا وجدناها فى حزن عظيم انا وصيّنناكم فى الكتاب بان
لا تعبدوا الا الله و بالوالدين احساناً كذلك قال الحقّ و قضى الحكم من لدن عزيز حكيم و
لذا ارجعناك اليها و اختك لكى تقرّ عينها و تكون من الشاكين قل يا قوم عزّزوا ابويكم و
وقروهما بذلك ينزل الخير عليكم من سحب رحمة ربّكم العلى العظيم انا لما اطّلعتنا
بحزنها لذا امرناك بالرجوع رحمة من لدنا عليك و عليها و ذكرى للآخرين اياكم ان
ترتكبوا ما يحزن به آباءكم و امهاتكم ان اسلكوا سبيل الحقّ و أنّه لسبيل مستقيم و ان
يخيركم احد فى خدمتى و خدمة آباءكم و امهاتكم ان اختاروا خدمتهم ثمّ اتخذوا بها الى
سبيل كذلك نصحنناك و امرناك ان اعمل بما امرت من لدن ربّك العزيز الجميل و اذا
حضرت تلقاء وجه عبدنا الذى سمّيناه بالبصير كبر من قبلى على وجهه و انّ له عندنا شأن
عظيم قل يا احباء الله آمنوا به و لاتفارقوا منه و أنّه يهديكم الى الله الملك الفرد العالم
الخبير ثمّ كبر من لدنا على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الراسخين فى هذا الامر الذى
زلت عنه اقدام المرّدين ثمّ ذكر من قبل الرّحمن عبدنا الذى سمى بالايمان ثمّ بشره
بنفحات السّبحان التى تهبّ عن جهة عرش عظيم قل انك من الذينهم فازوا بلقاء الله و
ادركوه فى هذا السّجن البعيد و الرّوح من قبل الله عليكم يا ملاء المخلصين و الحمد لله
ربّ العالمين.»

مطلب دویست و یازدهم: فتنه عراق

در لوح مبارکی نازل شده، قوله تعالی:

«اول فتنه در عراق ظاهر چه که در اول یوم عاشورا مقام حزن سرور ظاهر و مقام صمت صوت تصنیف مرتفع. باری، این حرکت سبب اعلاء کلمه نفوس خبیثه شد، اگرچه عاملین قصد و نیتشان ظهور و بروز حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه بوده، یعنی مولود مبارک در یوم اول محرم و همچنین اعتقاد بر اینکه ائمه صلوات الله علیهم کل رجعت فرموده‌اند و از قبور بیرون آمده‌اند بلی، این امر حق است و لکن اهل عالم الی حین بر ظهور قائم ملتفت نبوده و نیستند الا معدودی، لذا مقتضیات شفقت و عنایت حق جل جلاله آن که کما فی السابق در ایام عاشورا کل به مصیبت سیدالشهداء روح ماسواه فداه مشغول گردند الی ان یکشف الله لعباده اسرار ظهوره و ما انزله فی کتابه المبین. این مظلوم در ارض طا شب عاشورا صائم بوده و در یوم بعد از ظهر چای و نان صرف می‌شد، این بود عمل مظلوم و نفوس موجوده، بعضی آگاهند و می‌دانند و در عراق هم ایام عاشورا را به ذکر مصیبت مشغول، باید اجباء به افق اعلی ناظر باشند...»

مطلب دویست و دوازدهم: اولاد

و نیز در لوح سمندر نازل، قوله تعالی:

«... اولاد اگرچه از نعمت‌های بزرگ الهی است، و لکن بر حسن آن و مدّت بقای آن احدی جز حق جل جلاله مطلع نه. انا نخبرک بثمره جنیه باقیه دائمه و هی فی هذه الايام کلمه الله المطاعة و او از صد هزار اولاد احب و افضل است، چه که به طراز بقا مزین، اگر مالک یک کلمه شوند از نزد او مالک کل خیر خواهند بود.»

مطلب دویست و سیزدهم: سبب اعظم آفرینش

در لوح حاجی محمدعلی نازل، قوله تعالی:

«سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی به وطن اصلی که مقام معرفت مطلع اوامر الهیه و مشرق وحی ربّانیه است فائز شد، او به کلّ خیر فائز بوده و خواهد بود و بعد از ورود به این مقام اعلیٰ دو امر از برای هر نفسی لازم و واجب است، یکی استقامت بر امرالله به شأنی که اگر جمیع ناس بنخواهند او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند و امر دیگر اتباع اوامر الهیه است که از معین قلم مشیت ربّانیه جاری شده، چه که معرفت حقّ تمام و کامل نمی‌شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده و در کتاب الهی نازل شده...»

مطلب دویست و چهاردهم: حیات مؤمن

«این لوح به خطّ مبارک جمال قدم است، قوله تعالی:

«... مؤمن در رُفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع قدس حیّ است به حیات ابدیّه باقیه و موت او را اخذ نمی‌کند، بر امورات خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود اگر مشاهده خیر نماید در متتسین به خود البتّه در ملاء اعلیٰ لسان شکایت گشاید و البتّه هم آن شکایت تأثیر نماید و به اصلش راجع شود...» انتهى

مطلب دویست و پانزدهم: عالم دیگر

در لوح دیگر از قلم اعلیٰ نازل، قوله تعالی:

«انبیاء و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده‌اند لاجل حفظ عالم. فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلیٰ در این مقامات جاری شده تفکّر نماید به یقین مبین می‌داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم قرار داده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود ولیکن آن قدر ذکر می‌شود که ارواح مجرّده که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الامم عروج نمایند، لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علّت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای آفرینش است فنا آن را اخذ نماید و شعور و ادراک و قوّت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مربّی عالم و امم است اگر

این مقام با سره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد.»
انتهی

مطلب دویست و شانزدهم: حقیقت نفس

در لوح دیگر می فرمایند، قوله تعالی:

«این که از حقیقت نفس سؤال نمودید، آنها آیه الهیه و جوهره ملکوتیه الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنّها اول شیئی حکمی عن الله موجوده و اقبل الیه و تمسّک به و سجد له در این صورت به حقّ منسوب و به او راجع و من غیر آن به هوی منسوب و به او راجع. الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع نمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را محجوب نساخت، او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال به ذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و به او متمسک، کلّ الاسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها و در حین نوم تعلق به شیئی خارج نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و مستریح و جمیع امور به اسباب ظاهر و باهر و به اسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف می شود در بصر ملاحظه فرمایید جمیع اشیاء موجوده در ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کلّ را مشاهده می نماید و به یک سبب جزئی از جمیع محروم. تعالی من خلق الاسباب و تعالی من علّق الامور بها کلشیئی من الاشیاء باب لمعرفة و آیه لسطانه و ظهور من اسماء و دلیل لعظمة و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم ... ان النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله اوست آیت کبری و مخبری که خبر می دهد از عوالم الهی در او مستور است و آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد. ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الاماره الّتی قامت علی الاعراض و تنهی الناس عن مالک الاسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین ... الی قوله تعالی و اینکه از افلاک سؤال نمودید، اولاً باید معلوم شود که مقصود از

ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن به عالم ظاهر به چه نحو جمیع عقول و افئده در این مقام متحیر و مبهوت ما اطلع بها آلا الله وحده حکماء که عمر دنیا را به چندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصاء نموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون...» انتهى

مطلب دویست و هفدهم: مراتب سبعة

قوله تعالى:

«لا يكون شيء في السماء والارض الا بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب هر نفسی به دنیا می‌آید اسباب لا تحصی با او می‌آید، اگرچه به بصر ظاهر دیده نمی‌شود و لکن فی الحقیقه این مقام محقق است آنچه از محتمات محسوب، تغییر نپذیرد و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می‌نماید. اول میلی که در انسان احداث می‌شود، قبل از ظهور اسباب این مقام مشیئة اول تصور اسباب مقام اراده و قدر مقام هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار و امضاء تألیف ما قدر مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند چنان‌که فرموده‌اند: القدر سرّ من اسرار الله و سرّ من امر الله و حرز من حرز الله و مختوم بختام الله الی ان قال بحر زخار لا تلجه و لیل دامس لا تسلکه کثیر الحیتان سعته ما بین السماء و الارض و عرضه ما بین المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضيی. و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می‌نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضا امضاء مشهود و همان معنی اذن است از برای هر شیئی اجل بوده و هست یعنی مدّت کون آن و بعد کتاب که مقام تمامیت شیئی است ظاهر و هویدا.» انتهى

مطلب دویست و هیجدهم: اوّل معلّم فاز بالرضاء

قوله تعالى:

«قل يا معلّم انّك انت اوّل معلّم فاز بالرضاء وذكره الله في كتابه المبين نشهد انّك فزت بما نزل من ملكوتي المقدّس في كتابي الاقدس و عملت بما امرت به من لدى الله العليّ العظيم انا جعلنا اجر ما عملته في سبيله هذه الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربّك الامر الحكيم و بها خلدنا ذكرک و جعلناک مذکوراً في مکاتب العالم کلّها انّ ربّک هو المقتدر القدير ان افرح بما جرى من قلمي الاعلیّ في سجن عکاء فضلاً من لدنا عليك و علیّ کلّ عالم فاز بهذا الامر العظيم يا سمندر بلّغ ما نزل له ان شاء الله عنایت دیگر هم درباره او خواهد شد، خلعت هم عنایت می شود، اگرچه قمیص باشد و لکن آن قمیص عند الله اعزّ است از ما عند الملوک و السلاطین. یا سمندر، معلّم فائز شده است به آنچه اکثری از ناس از ادراک آن عاجز و قاصرند. انّ ربّک هو العليم الخبير.» انتهى

فهرست مطالب

صفحه		
۳	اهمیت آیات مبارکه	مطلب اول
۳	شهادت جناب بدیع	" دوم
۳	دربارۀ حاجی سید جواد کربلایی	" سوم
۴	وقایع ادرنه	" چهارم
۵	دربارۀ آقا عبدالرّسول قمی سقای بیت مبارک	" پنجم
۶	تأکید در تقدیس و انقطاع	" ششم
۷	در عظمت حجّیت آیات الله	" هفتم
۷	در امتحانات الهیّه	" هشتم
۸	ثبوت بر محبّت الله به منزله تشرف است	" نهم
۸	دربارۀ بیت بغداد	" دهم
۹	هیچ دعوی بدون عرفان حقّ ثمری ندارد	" یازدهم
۹	دربارۀ مبداء و معاد و حشر و نشر	" دوازدهم
۱۱	در غفلت عباد	" سیزدهم
۱۲	اهمیت سفرهای تبلیغی	" چهاردهم
۱۲	دربارۀ حضرت اخت	" پانزدهم
۱۳	اعمال خالصه	" شانزدهم
۱۳	نفوذ کلمه الله	" هفدهم
۱۳	ظلال ظلیل	" هجدهم
۱۴	مقصود از قدرت و قوّت	" نوزدهم

۱۴	دوستان حقیقی حتی باقی اند	" بیستم
۱۴	اخذ عزیز	" بیست و یکم
۱۵	اهمیت تبلیغ امرالله	" " دوم
۱۵	حیات جاودانی مؤمنین	" بیست و سوم
۱۵	ترجمه کتاب اقدس	" " چهارم
۱۵	عرفان حقیقی	" " پنجم
۱۶	اثر طلوع فجر ظهور	" " ششم
۱۶	به ناعقین نباید توجه کرد	" " ششم
۱۷	حلاوت آیات الهیه	" " هفتم
۱۷	اثر اسماء الهی و اسم اعظم	" " هشتم
۱۷	ظهور مبارک و قیام ساعت	" " نهم
۱۸	محبت الله و تقوا	" سی ام
۱۸	عرفان و استقامت و تأدیه حقوق	" سی و یکم
۱۸	تجلیات الهی و طرق عرفان	" " دوم
۱۹	اول العلم عرفان الله	" " سوم
۱۹	کل الخیر	" " چهارم
۱۹	وقایع ادرنه	" " پنجم
۲۰	امه الله واقعی	" " ششم
۲۰	مکر ماکرین	" " هفتم
۲۱	عالم مجازی	" " هشتم
۲۱	مثل دنیا	" " نهم

۲۱	در موارد نصر و در ظهورات مکرمت	"چهلّم
۲۲	باید به مصلحت امر ناظر بود	"چهل و یکم
۲۲	ظهور مبارک نقطهٔ اولی و بشارت به امرالله	"دوم
۲۳	لقمان حکیم	"سوم
۲۳	دربارۀ انسان حقیقی	"چهارم
۲۴	احاطۀ علمیّه حقّ به اعمال خلق	"پنجم
۲۴	اعمال فرع عرفانست	"ششم
۲۵	باید به باطن نظر داشت نه به ظاهر	"هفتم
۲۵	فخر در احیای نفوس است نه در قتل نفوس	"هشتم
۲۶	قدرت مظهر امرالله	"نهم
۲۶	ظلم معاندین	مطلب پنجاهم
۲۶	عظمت مقام مؤمن	"پنجاه و یکم
۲۷	از غیر حقّ باید قطع نسبت کرد	"دوم
۲۷	شجرهٔ یابسه لایق نار است	"سوم
۲۸	امتحان الهی	"چهارم
۲۸	دربارۀ ناقض اکبر	"پنجم
۲۹	عامل به ارادة الله شهید است	"ششم
۲۹	صیحهٔ لوح سلطان ایران	"هفتم
۳۰	حجّیت کتاب	"هشتم
۳۱	دربارۀ الم غلبت الروم	"نهم
۳۱	عدم تعرّض به کسی	"شصتم

۳۱	عامل به احکام از اهل ملاء اعلیٰ محسوب	" شصت و یکم
۳۲	لسان قلب عالم	" " دوم
۳۲	در لوح زین المقریین	" " سوم
۳۳	ارادة الله را مراد خود دانید	" " چهارم
۳۳	جميع انبياء عهد جمال قدم را گرفتند	" " پنجم
۳۴	مقام مبلّغین (۱)	" " ششم
۳۴	مظلومیّت (۲)	" " "
۳۴	(۱) تأثیر کلمه ای که الله گفته شود	" " هفتم
۳۵	(۱) مصائب هیکل مبارک	" " "
۳۵	مناجات	" " هشتم
۳۶	تساوی مقام رجال و نساء	" " نهم
۳۷	نبیل اعظم	" هفتادم
۳۷	بیان مبارک در کتاب بدیع	" هفتاد و یکم
۳۷	استقامت	" " دوم
۳۸	بدیع	" " سوم
۳۸	مفسدین به جزای عمل می رسند	" " چهارم
۳۸	باید اهل الله صرّاف حقیقی باشند	" " پنجم
۳۹	يجعل اعلاهم اسفلهم	مطلب هفتاد و ششم
۴۰	میرزا حیدرعلی	" " هفتم
۴۱	صعود نبیل قبل علی	" " هشتم
۴۱	مشورت و شفقت	" " نهم

۴۲	ناس خفته بل مرده اند	" هشتادم
۴۳	سنة التسع	" هشتاد و یکم
۴۳	حاكم عكّاء عبدالرحمن	" " دوّم
۴۴	ارتفاع ندای رحمان	" " سوّم
۴۴	يوم اوّل رضوان	" " چهارم
۴۵	جناب معلّم اطفال سمندر شیخ کاظم	" " پنجم
۴۵	باید به اقبال نفوس ناظر بود	" " ششم
۴۵	غفلت عباد	" " هفتم
۴۶	مقام مقبلین	" " هشتم
۴۷	لوح سمندر	" " نهم
۴۷	اثر اقبال و انقطاع	" " نودم
۴۹	سبب تکدّر نفوس مقبله نباید بود	" " نود و یکم
۴۹	فرح عظیم	" " دوّم
۵۰	اقلّ از کبریت احمر	" " سوّم
۵۰	معاشرت با معرضین جائز نه	" " چهارم
۵۰	لوح قد اتی الموعود	" " پنجم
۵۱	معینی قوی تر از عدل و عقل نبوده و نیست	" " ششم
۵۲	تربیت اطفال	" " هفتم
۵۲	الفت و رحمت	" " هشتم
۵۳	علّت احتجاب خلق	" " نهم
۵۴	ردّ و قبول نفوس با حقّ است	" " یکصدم

۵۵	زیارت نامه جناب باب‌الباب	" یکصد و یکم
۵۵	زیارت نامه دیگر	" " دوم
۶۱	اثمار سدره وجود	" " سوم
۶۱	لوح مبارک جمال قدم جلّ جلاله مخاطباً لغصنه الاعظم جلّ ثنائه	" " چهارم
۶۲	مظلومیّت اهل حقّ	" " پنجم
۶۲	جعل الموت باباً للقاءه	مطلب یکصد و ششم
۶۲	مرگ بابی از ابواب رحمت است	" " هفتم
۶۳	نفوس منقطع به مطلوب فائزند	" " هشتم
۶۴	لزوم مراعات حکمت در تبلیغ	" " نهم
۶۴	شجره ایمان و اثمار و اوراق و اغصان و افنان آن	" " دهم
۶۵	جنین	" " یازدهم
۶۶	قصص اولی ناس را از استقامت منع نموده	" " دوازدهم
۶۷	بلایا مثل غیث هاطل در جریان است	" " سیزدهم
۶۷	از هر نفسی اطمینان جائز نه	" " چهاردهم
۶۸	شمس	" " پانزدهم
۶۹	توحید حقیقی	" " شانزدهم
۶۹	دنیا	" " هفدهم
۶۹	دربارۀ افعال	" " هجدهم
۷۰	خصائص اهل بهاء	" " نوزدهم
۷۰	ضرر بر حقّ ممکن نیست	" " بیستم
۷۰	حزن و سرور در قبضه قدرت حقّ است	" " بیست و یکم

۷۱	تجدید عالم	" " " دوم
۷۱	به حرفی آمدند و به حرفی برگشتند	" " " سوم
۷۱	خطاب به حرم مبارک در شیراز	" " " چهارم
۷۲	لسان پارسی	" " " پنجم
۷۲	تلاوت آیات قرآن برای گشایش امور	" " " ششم
۷۲	فضل حق	" " " هفتم
۷۳	عسر و یسر	" " " هشتم
۷۳	عرفان عرفاء	" " " نهم
۷۳	محبت با اهل عالم	" " " سی ام
۷۴	مشورت	" " " یکم
۷۴	نسبت ظاهری	" " " دوم
۷۴	حلم حق	" " " سوم
۷۴	معراج رسول	" " " چهارم
۷۵	نظر به اسباب ظاهره	" " " پنجم
۷۵	انقطاع	" " " ششم
۷۵	ثمرات اعمال	" " " هفتم
۷۵	اگر این امر از افق ...	" " " هشتم
۷۶	معاشرت با جمیع احزاب	" " " نهم
۷۶	قرائت خطبه و حضور شهود در نکاح	مطلب یکصد و چهلم
۷۷	ناصرالدین شاه	" " " چهل و یکم
۷۷	لسان عمومی	" " " دوم

۷۷	سبب و علت هستی	" " " سوم
۷۸	لزوم توجه به حق	" " " چهارم
۷۸	میرزا تقی پریشان	" " " پنجم
۷۹	عن قریب اصحاب در همه دیار معزز باشند	" " " ششم
۷۹	مراتب ارتقاء عباد	" " " هفتم
۸۰	کتاب اقدس	" " " هشتم
۸۰	لوح ابوالفضائل	" " " نهم
۸۱	اعمال بعضی نفوس سبب احزان است	" " " پنجاهم
۸۱	باید به مقتضای ایام و نفوس و اوقات ناظر باشید	" " " پنجاه و یکم
۸۲	سنه ثانیه	" " " دوم
۸۲	بیان مبارک در باغ رضوان در عکاء	" " " سوم
۸۳	مصائب مبارک	" " " چهارم
۸۳	ممکن جائز الخطاء بوده و هست	" " " پنجم
۸۴	تجاوز از حکمت سبب ضوضاء شود	" " " ششم
۸۵	دیک العرش	" " " هفتم
۸۶	طواف طیر	" " " هشتم
۸۷	کلیم و احمد	" " " نهم
۸۷	اظالم قام علی الظلم	" " " شصتم
۸۷	نعیق ناعقین	" " " شصت و یکم
۸۸	امرش غالب و اراده اش نافذ بوده و خواهد بود	" " " دوم
۸۹	حی باقی	" " " سوم

۸۹	حقّ ظاهر و ملکوت بیان باهر	" " " چهارم
۸۹	بیت امرالله بر اساس بیان بنا شده	" " " پنجم
۹۱	عرفان ناقص	" " " ششم
۹۱	ذکری که حباً لله ظاهر شود	" " " هفتم
۹۲	زیارت اسم الله الاصدق	" " " هشتم
۹۲	خدمت امر عمل به آنچه در کتاب الهی نازل شده می باشد	" " " نهم
۹۳	سجن اعظم	" " هفتادم
۹۳	هرورقی از اوراق دنیا	" " هفتاد و یکم
۹۴	نصاب حقوق الله	" " " دوم
۹۴	حجر	" " " سوم
۹۴	کمر بندی از فضّه	مطلب یکصد و هفتاد و چهارم
۹۵	عروج ارواح مقدّسه	" " " پنجم
۹۵	فوق ادراک سامع تکلم نکنید	" " " ششم
۹۶	نایب السلطنه ولد سلطان ناصرالدین شاه	" " " هفتم
۹۷	کسب و تجارت و زراعت	" " " هشتم
۹۷	قیمت خدمت به امرالله	" " " نهم
۹۸	عدم صداقت و قلت وفا	" " " هشتادم
۹۸	سماه هذه السماء	" " " یکم
۹۹	صدرالعلماء	" " " دوم
۹۹	کتب آسمانی قبل	" " " سوم
۹۹	برالشیام	" " " چهارم

۹۹	حقوق املاک غیر منتفعه	" " " پنجم
۱۰۰	نوم غفلت و سکر ضلالت	" " " ششم
۱۰۰	ذکر خیر	" " " هفتم
۱۰۱	سجن تبدیل به قصر گردید	" " " هشتم
۱۰۱	الغایة القصوی	" " " نهم
۱۰۱	هذا یوم الله	" " " نودم
۱۰۲	چگونه می شود داعی مدعی شد	" " " یکم
۱۰۴	حین غضب باید به شفقت حق ناظر بود	" " " دوم
۱۰۴	قلیان	" " " سوم
۱۰۴	مدعی محبت باید از مادونش ممتاز باشد	" " " چهارم
۱۰۵	یشاورون فی کلّ الاحیان لسفک دمی	" " " پنجم
۱۰۶	باید به قدر وسعت صدر تکلم نمود	" " " ششم
۱۰۶	حکمت و صدق و امانت	" " " هفتم
۱۰۶	الیوم، یوم عمل است	" " " هشتم
۱۰۷	رفتار خلاف حکمت	" " " نهم
۱۰۷	شرایط تبلیغ	" " " دویستم
۱۰۸	تبلیغ نفوس	" " " دویست و یکم
۱۰۸	مقام شهدای امر	" " " دوم
۱۰۹	لوح لقاء	" " " سوم
۱۱۰	مصلحت کلّ توجه به حق است	" " " چهارم
۱۱۰	ارض الطّاء	" " " پنجم

۱۱۱	ابن مرادی	" " ششم
۱۱۱	ذرات از اهتزاز کلمه الهی متحرک	" " هفتم
۱۱۱	در جواب سؤال ابراهیم	مطلب دویست و هشتم
۱۱۴	مقام مادر و پدر	" " دهم
۱۱۸	فتنه عراق	" " یازدهم
۱۲۰	اولاد	" " دوازدهم
۱۲۰	سبب اعظم آفرینش	" " سیزدهم
۱۲۱	حیات مؤمن	" " چهاردهم
۱۲۱	عالم دیگر	" " پانزدهم
۱۲۲	حقیقت نفس	" " شانزدهم
۱۲۳	مراتب سبعة	" " هفدهم
۱۲۴	اول معلّم فاز بالرضاء	" " هجدهم

xxxxxxxxxx